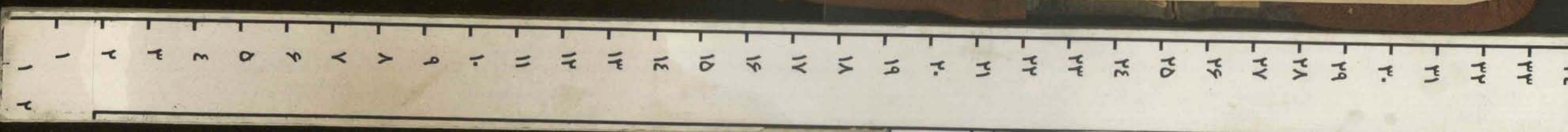
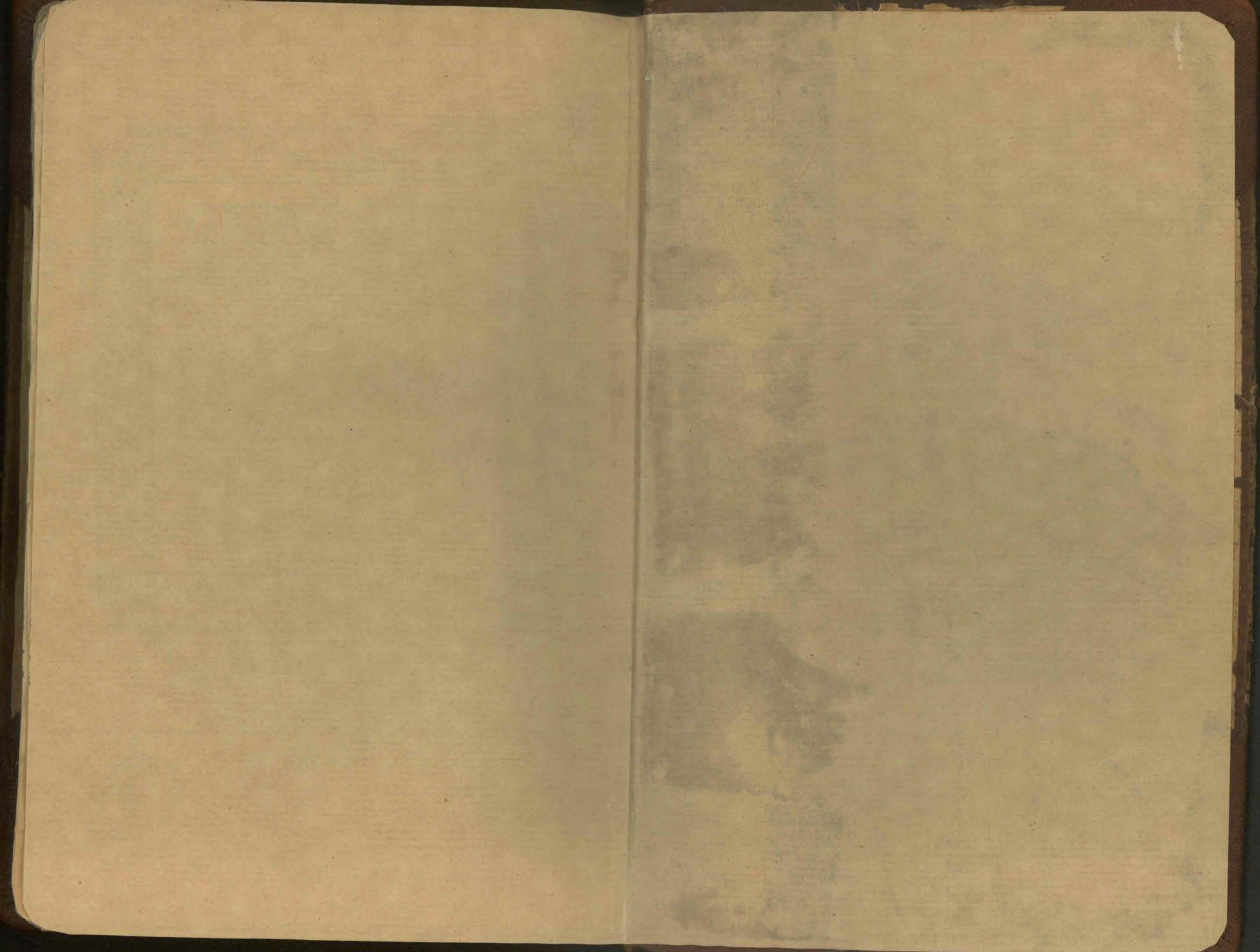


A	1
	1
A	
A	
3	
Q	
S	
A	
V	
b	
-1	
11	
11	
11	
11	
31	
Q1	
51	
11	
VI	
b1	
-2	
12	
12	
12	
32	
Q2	
52	



هو الله تعالى شانه

من زمان
دولت ابد مدت فاهر
التطابق التي تطابق
والخافان بن الخافان
ناصر الدين شاه
خدا الله
ملكه





Handwritten marginal notes in Persian script along the right edge of the page.

Handwritten title in a decorative circular frame: شرح نظام الصفا للعالم الفاضل المولود من عند الله ابن محمد الطالقاني

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه وافضلهم
محمد صلى الله عليه واله والجميعين الطاهرين الاكرام
اقاب جعل اقل عباد الله واجمهم الى رحمة المذنب المجاني بن محمد
الشريف محمد حسين الطالقاني صورت اين مدعا را بر سر پاي ضمه
خورشيد نظام ارباب فطنت و ذكاء چنين چهره نما ميگرداند که
بعضی از دستان و سنان يفتنه و برادران دینی اين قصيد در
بی سندان

۳۲۳ ۶۶۳



بهر بنام سبب ذکر مجور در آن دخل داده سبب نوبین و نطق فامست
فایست عرايش عباراتش کرده و من الله الاغانز و التوفيق اصدا
هی کوبل بونصر فراهی شرح فاه در هی کوبد برای نپسه
است ابونصر کینه مصنف است اسمش محمد است لقبش بدرالدین کینه
هر نامی است که مصدر باشد باب با تم با این باب است مثل ابوالقاسم و
این نام در مردان و نام کثوم و بنت شعب در زنان و لقب هر نام است
که دلالت کند بر مدح یا ذم مثل شمس الدین و بدرالدین و بقره و فقه
شمس الدین یعنی اقباب دین و بدرالدین یعنی ماه دین و بقره کسی
را گویند که شکش برآمده باشد و فقه کسی را گویند که پستش
باشد و اسم هر نامی است که مصدر نباشد باب با اقربا این باب است
و دلالت هم نکند بر مدح و یا ذم مثل زید در مردان و رباب
در زنان فراهی بفتح فاء و تخفیف را و قرشت و الف و هاء و شد باه
نسبت منسوب بفره بر وزن صحابه است و فر به نام و لا این است
از و لا بافت خراسان که واقع است در میان هرات و سپستان اگر گویند
که مصنف در اول کتاب خود را بکنیه ذکر کرده نه باسم و لقب جواب
گویم که از همه اشهارا و بکنیه و از همه نعال چون مصنف در تصنیف
و معنی در تعلیم و مبندی در علم این کتاب محتاج بودند پس الله
تعالی و در کنیه او لطفی بود که دلالت میکرد باین معنی که آن فصل است
لهذا خود را بکنیه ذکر کرده نه باسم و لقب که الفاعل علی ماجری یعنی فال
بر چو کسب که جاری شده است بر زبان اگر گویند که چرا مصنف در اول
کتاب خود شروع نموده است بمصرای جواب گویم که از همه محمول بر این

Handwritten marginal notes at the top of the page.

Handwritten marginal notes along the left edge of the page.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

بجز تقاریر تقرب نمای
 فعلون فعلون فعلون
 بدین وزن فاعل از باب علم معنی بخشیدن است دلیل بفتح ال بعد
 چه کفنی بکوی مر د لریای

و فی الحقیقت این بحر از فروع متقاربات است چه اصلش هر صراحی چهار فعلون با
 فونست و وجه تشبیه این بحر متقاربات مضمون مفضول است که متقاربات یعنی یکدیگر
 نزدیک شوند است چون او نادر و اسباب این بحر بهم نزدیک شده است
 هر چند بواسطه در پی است لهذا متقارباتش نامیده اند چون هر یک از بحر
 از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مضمونش نامیده اند چون از عروض و
 ضرب فون ساکن لفظان که سبب تخفیف است ساقط و ماضی که لام متحرکه
 ساکن شده لهذا مقصودش نامیده اند قصر بفتح فاف و سکون ضا سغفص
 و او فرشت نزدیک و ضا اسفا طحر و ساکن از سبب بحر کردن اسکان ماضی
 است نقطه بخش چنین است الهم فعلون فاله فعلون هر جان فعلون جمله
 افعال در این قطعه بدین اصل و بینه ماضی اصل

الله است لله و جرم خدای اولی است که در هر
 شرح الله بکسر ه و تخفیف لام الف هاء الله بفتح ه و شد لام و
 و هاء و جرم بفتح ر و قش و سکون حاء حط و بهم و الف نون زاده هر
 بحر بیست یعنی خدای تعالی شان اول مستحق العباد و غیر مستحق و معبود حق
 و باطل را گویند معش اله است ان فعال یعنی مفعول از لفظ بکسر الواو
 و الو هم بضم از باب نصر یعنی پوشیدن است ثانی معبود حق را گویند
 ان بر اصح اقوال علم و غیر مشتق است اصلش البر بوده است هر را حذوف
 کردیم و الف لام تعریف را عوض آوردند و لام اول را چون ساکن بود در ثانی
 ادغام کردند الله شد ثالث طلاق کرده میشود بر امامت حق تعالی

بجز تقاریر تقرب نمای
 فعلون فعلون فعلون
 بدین وزن فاعل از باب علم معنی بخشیدن است دلیل بفتح ال بعد
 چه کفنی بکوی مر د لریای

بجز تقاریر تقرب نمای
 فعلون فعلون فعلون
 بدین وزن فاعل از باب علم معنی بخشیدن است دلیل بفتح ال بعد
 چه کفنی بکوی مر د لریای

و خلاف بحیم که اطلاق کرده میشود بود ان فاعل از باب علم معنی بخشیدن است دلیل بفتح ال بعد
 کسر لام و باء حطی و لام دیگر و هادی بهاء و کسر دال بعد بلا حطی هر دو
 عربیست یعنی راهنمای اول را هندی بخ و باطل را گویند بخش
 اد که واد لاء بفتح است ثانی راهنما بخو را گویند پس جعش هادی و هاده
 بضم است و هر دو وصفه مشبهه معنی فاعل است و لاء لک بحر کاز دال
 و دلول بفتح از باب نصر یعنی راه نمودن ثانی از هلا بضم ها و فتح دال و
 و قصر و هلا به بکسر از همان است یعنی راه راست نمودن اصل

سما است از صغیر زمین محل مکان معانی است
 شرح سما بفتح سین سغفص و تخفیف بهم و الف عمده منقلبه زوا
 عربیست معنی سما و ان مذکر نیز مستعمل در معنی سماء و سماء و سماء
 حلی و سماء بفتح و نون و قصرش از جمله وزن شعر است سما بضم و الف
 و سکون سین بی نقطه مرکب از سین معنی اسپا و از امان بمعنی مانند فارسی
 ارض بفتح همزه و سکون راء قش و ضا صظغ و غیره بفتح غین ضظغ
 و سکون بلا بعد و افرشت و الف عمده هر دو عربی است یعنی زمین
 اول مطلق را نامند و ان مؤنث مستعمل در اسم جیش با جمع بلا واحد جمع
 اش باعتبار اول ارضات و ارضون و اراضی بفتحین و اروض و اراض
 بمذ است و ثانی زمینی را گویند که دو او یک درخت بسا باشد پس
 تقسیر مطلق زمین و قصرش از جهت ضرورت شعر است بحر بضم بهم
 فتح حاء حطی و شد لام و مکان بفتح بهم و تخفیف کاف و الف منقلبه زوا
 و فون و مکان نشان داده نیز و بینه بفتح بهم و تخفیف غین سغفص الف منقلبه زوا

بجز تقاریر تقرب نمای
 فعلون فعلون فعلون
 بدین وزن فاعل از باب علم معنی بخشیدن است دلیل بفتح ال بعد
 چه کفنی بکوی مر د لریای

بمعنی چنانچه در لغت آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

و تون هر سه عربیست بمعنی جای اول فرود آمدن و گویند جمعش حال
 است دوم جای بودن و گویند جمعش امکنه و اما کن بفتح است بجز جا بار
 کردن و گویند جمعش معن بکسر است پس نفسش مطلق جای از همه و در
 و هر سه اسم مکان است و اول راجع بفتح و معلول بضم از باب نصر جاف و در
 و ثانی از کون بفتح از باب نصر معنی بودن و ثالث از عون بفتح اسم مصدر است

أفعال بمعنی یا کردن اصل
 سقر و فرج و ناز الشکر

شرح سقر بفتح سین سفعض و فتح فاء و راء و شت صقر بفتح ضا سفعض
 و فتح قاف بفتح سین بمعنی و نزع و ان معرفه بدون الف و لام مستعمل است
 ناز نون و الف تون منقلب از و و راء و فرشت عربیست بمعنی آتش و ان
 بجای نون که مستعمل در جمعش انوار بفتح و نبار و نبار بکسر و نون بوزن نیره
 و نور بضم است جمعش بفتح جیم و شد نون و نوار عربیست بمعنی نهشت
 و بوزن جمعش حثان بفتح و حثا بکسر است آخرت بهمزه و الف کسر حثان
 و فتح راء و نوار فرشت و نوری بضم همزه و قصر نیز عربیست بمعنی آتش است
 و اولی آتش مرکب باشد از ان اسم شان و چیزی و و از آتش بمعنی خانه و فارسی

و وجه از همه ضرورت عربیست اصل
 و در شش قضا جری جهری فتح و تخفیف یا جهری

شرح ربه بکسر راء و فرشت و فتح همزه و نوار مدقن معوضه از با و و سقر بفتح
 و ضم سین سفعض سکون حاء و حطی و راء و فرشت بوزن فوس نیز هر دو
 عربیست بمعنی شش یعنی جگر منبسط که جای نفس است جمع اول و ثانی
 بکسر و جمع ثانی سحر و بضم و اسحار بفتح است شش بضم شین با فطره اول

قفا
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

بمعنی چنانچه در لغت آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

بمعنی چنانچه در لغت آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

قفا بفتح قاف و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلب از و او و کاهی بوزن قفا
 نیز عربیست بمعنی چهره یعنی پس کردن و ان بدل کردن استعمال شود جمعش قفا
 و آقینه و آقفاء بفتح و قفی بوزن حلی و قفین بکسر است چهره بکسر حاء و حطی
 فطره و اخفاء هاء فارسی ما و راء التهمین وجه بفتح و او و سکون جیم و هاء
 عربیست بمعنی روی هر چیزی جمعش اوجه بفتح و وجه و اوجه بضم است
 روی بضم راء بفتح و او و معروف فارسی است فتح فاء و کس و کون حاء
 تخذ و ذال تخذ و بوزن مثل نیز عربیست بمعنی زان یعنی مابین ستار و سر
 و ان مؤنث مستعمل در جمعش اخاذ بفتح است عقب بفتح عین سفعض و کس
 قاف و باء بعد عربیست بمعنی پاشنه جمع اعقاب بفتح است جل بکسر و فرشت
 و سکون لام و جیم عربیست بمعنی ای یعنی نام از اصل از ان نام جمعش قفا
 بفتح است اصل شفه لب ساخر بفا و راء هاء بجا حاء است حلقه و
 شرح فتح و کس و شین فرست و فتح فاء و قاف عربیست بمعنی لب تشنه ش شفتا
 بفتح تین و جمعش شفاء بکسر و شفوات بفتح تین است لسان بکسر لام
 و تخفیف سین سفعض و مقول بوزن منبر نیز هر دو عربیست بمعنی یا
 اول مؤنث مستعمل در جمعش السنه و السن بفتح تین و جمع نام مقول و مقول
 بفتح است ان اسم اله از قول از باب نصر بمعنی گفتار است و حاء بکسر
 فاء و تخفیف عیم منقلب از و او کاهی بشد و حرکات صیم و فاه و فوه
 و میه نیز عربیست بمعنی همان تشنه اش فان و منوان بفتح تین و جمعش
 انواه و افام بفتح است یا بفتح یا و حطی و تخفیف تشدید دال الجذ
 و حذیف یا و حطی ویدی بوزن قی نیز و جارح بکسر و کس و راء
 و فتح حاء و حطی و تا و هر دو عربیست بمعنی دقیق از سرگستان تا بند

قفا
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

بمعنی چنانچه در لغت آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

قفا
 و در بعضی کتب آمده است
 و در بعضی کتب آمده است

بیت ترکیب دارد یا ...
 سبب ...
 از آن که ...
 در این ...

از قطعۀ نیم وان بفعول از تبع بفتح و بیوع بضم از باب منع ونصر و ضمیر
 پید بلامدن اب از چشمه است حماء بفتح خاء و حطی و فتح میم و هیره و حجاب بفتح
 حاء و سکون میم و هیره و ناء بنهر بیست بمعنی لای یعنی کل سبب کند به ت
 حوض جاه و افتالان که نواجین نیز گویند وان صفت از اجزاء بفتح میم و مدو
 حاء بفتح از باب علم بمعنی یا جین شدن حوض جاه است لای بلام و الف و باء

دو نقطه در یابین و بفتح لام و فتح جیم هر دو فارسیست اصل
 اگران عود و غیر طوطی و شمشیر و غیره و این صفت است که در کتاب

شرح کران بکسر کاف و تخفیف راء فرشت الفک نون بر بط بفتح هر دو
 باء ایجد و سکون راء قرشت و طاء حطی اقل عربی ثانی معرب بر بط بفتح کران
 بر فارسی یعنی سپهر و بظا عربی بمعنی ازل است بمعنی عود یعنی سازش
 شبیه بسینه اردد که مینوازند و نحو بضم عین سعفص و او و ال ایجد
 عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده و بفتح و او و فتح ناء فرشت از شرع
 بکسر و فتح شین قرشت و سکون راء قرشت و عین سعفص ناء هر دو عربی
 است بمعنی رود یعنی نازیکه مینوازند و بترکی بونفار گویند جمع اول و ناس
 بفتح و جمع ثانی شرع بر وزن مثل بغل و غناب است رود بضم راء قرشت بی
 نقطه و او و مجهول دال این نقطه فارسیست صبح بفتح صتا سعفص و سکون
 فون و جیم معرب چنک فارسی است بمعنی ساز نازیکه مینوازند جمعش
 صنوح بضم است هر بار بکسر میم و سکون رای میم و الف راء فرشت و غیره
 بنهر عربیست بمعنی نای یعنی نای که نوازند جمعش نایم بفتح است و ان اسم
 الذ از زمر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نای نواختن است نای بنون و
 الف و باء دو نقطه در یابین فارسی است ملحوظ

بیت ترکیب دارد یا ...
 سبب ...
 از آن که ...
 در این ...
 این صفت است که در کتاب ...
 این صفت است که در کتاب ...
 این صفت است که در کتاب ...

بیت ترکیب دارد یا ...
 سبب ...
 از آن که ...
 در این ...

ثمن چیزها و بهار و شنی
 ثمن است کی باقی بود و بار بار

شرح ثمن بفتح ثاء شخ و فتح میم و فون عربیست بمعنی بهاء یعنی قیمت
 چیزی که خرید شود جمعش ثمان و اتم و اتمن بفتح است بهاء بفتح باء بکسفه
 و تخفیف هاء و الف مقصوره فارسیست بهاء بفتح باء ایجد و تخفیف هاء و الف
 مدوده منقلب از واو و باء عربیست مصدر تاب جسر و علم و نصر و منع است
 بمعنی خوب و نهی باشدن پس تفسیر بر روشنی مجاز از باب تفسیر و از
 ضمیرش از جمله وزن شعر است و بار و شنی سفید یعنی حاصل مصدر است
 ثمن بضم ثاء و فتح و م باء ایجد و واو و لاء فرشت عربی مصدر بار و نصر است
 بمعنی هلاک شدن در زمین و او بفتح و او و سکون باء حطی و لام بنهر عربی
 باب نصر است بنا بر مشهور شهرت تفسیر بان شده و بفتح و او و سکون حطی
 و لام عربی است بمعنی وای و افسوس از راحت و خوشحالی و انکمال است که در
 فرود آمدن درد و عذاب گفته میشود و ای بفتح و او و الف و باء و نقطه

در یابین فارسیست ملحوظ
 عین سوز چشمه و بکنند کند ثمن و کوهی

شرح عین بفتح عین سعفص و ضم باء حطی و او و فون عربیست بمعنی
 شخص سوز چشمه بمعنی شوم و بد چشمه و ان صفت مشبهه بمعنی فاعل از عین
 بفتح از باب نصر بمعنی چشمه زد شنت سوز چشمه بضم شین بانقطه و او و
 مرکب از شوم بمعنی شوم و از چشمه و فارسیست بکنند بفتح باء ایجد و کسر لام
 و با حطی دال ایجد بر وزن ایجد بنهر عربی بمعنی کند در تفسیر مطلق
 کند از جمله ضرورت شعر است پس هر دو صفت مشبهه از بلاد بفتح از باب نصر

از خط و خطی عقل در آن ...
 حجتی که در خط و خطی ...
 نصیحت این است ...
 از آن که ...
 در این ...
 این صفت است که در کتاب ...
 این صفت است که در کتاب ...
 این صفت است که در کتاب ...

بیت ترکیب دارد یا ...
 سبب ...
 از آن که ...
 در این ...

بسیار از این کلمات در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است

و علم معنی کند ذهن شد نشن لوزعی بفتح و سکون او و فتح ذال تخن و
 کسره عین سعض و شد باء حطی المعجی بالوزعی بالوزعی بفتح هـ
 و سکون لام و فتح و کسره عین سعض و شد باء حطی المعجی بالوزعی بفتح هـ
 همزه و شد باء اخر نیز هر چه نیست بمعنی نیز زای یعنی نند عقل و زبون
 نیز رای بکسر ناء و نقطه در بالا مرکب از نیز فارسی بمعنی نند و از راه عربی
 بمعنی عقل و اعتقاد و جمعش آراء و مد و آراء بفتح همزه و مد و آراء بفتح وری
 بضم و کسره و شد باء وری و وزن عینی قلب همزه اش الف و حقه رعایت

فایده است
 حقیقی جد بر او و غیره سزاوار که در حقیقی

شرح حقیقی بفتح طاء حطی و کسره فاک کسره میم جد بر بفتح جیم و کسره ال
 و باء حطی و آء فرشت و قین بفتح فاف و کسره میم و باء حطی نون و بروزن
 کف و فرس نیز و حوی بفتح طاء حطی و کسره آء فرشت و شد باء حطی و حوی
 بفتح طاء حطی و فتح و نون و راه و حوی بفتح و کسره و نون نیز هر هشت عربی
 بمعنی سزاوار یعنی لایق بجمع جد بر وزن برون بفتح و جده و بضم و نون
 حویان و جمعش حویون و مؤنثش حویره است و این هر هشت صفت مشبهه
 است اول و ثانی از حوی از باب نصر و ضرب بمعنی سزاوار کرد آمدن و ثالث
 و رابع از جلد رت و ثمانت بفتح از باب حسن و باقی از حوی بفتح از باب ضرب
 بمعنی سزاوار شدن سزاوار بفتح سین بی نقطه فارسیست هاء و
 الف مفصوره عربیست بمعنی کبر و ان اسم فعل بمعنی خند و فاعل فعل
 و مفعول طلب است ادخل بضم همزه و سکون ال بجد و ضم جاد و شد و لام
 است بضم درای یعنی داخل شود و از امر حاضر از حوال زیار نصر بمعنی درآمد اصل

بسیار از این کلمات در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است

القطع الثاني من الجمل المثلث من الجمل المفرد

شرح الجمل بیجم و ناء فرشت و شد ناء تخن بصغره اسم مفعول مضاعف
 افعال است الاجتات از بیج بر کندن الخ و ناء تخن و ناء ایجد بصغره اسم
 مفعول بارضرب است الخین بر کرد ایند جامع در ضمن ان بر کونا و ناء تخن یعنی
 فطره درم در بحر مجتث ثمن مجنون مقصود است ان بحر است که هر مصرع از
 قطع مفاعله فعلان مفاعله فعلان حاصل شود چنانچه ناطق گفته نظم

زهی بکشتن چانه ها فلان
 مفعول فاعله فعلان بکوی تخن بحر و حوی

و فی الحقیقه این بحر از فرغ مجتث است چه اصلش هر مصرع و مستفعلن فاعله
 است و وجه تسمیه این بحر مجتث ثمن مجنون مفصو است که مجتث از بیج بر کشته
 است و چون مسکن است بحر که مستفعلن فاعله فاعله است از بحر خفیف کدن
 و بر آورده شده است چه ارکان این بحر در بحر یکسنت اختلاف باشند که در سنا
 این بحر مستفعلن مقدم بر فاعله است در بحر خفیف مستفعلن در میان دو
 فاعله است لهذا مجتثش نامیده اند چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل
 شده لهذا ثمانش نامیده اند و چهارم رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول
 و ثالث سبب و در ثانی رابع الف است مستفعلن در اول و ثالث بمفاعله
 که هم وزن است نقل شده لهذا مجتثش نامیده اند چه عین بفتح خاء تخن نزد
 عروضی است حرف ثانی ساکن رکن است چون از عروض ضرب نون ساکن لفظ
 تن که سبب خفیف است سنا فطره و ما قبلش که ناء متحرکه است ساکن و فاعله بفعال که
 هم وزن است نقل شده لهذا مفصو و ثمانش نامیده اند چه مصرع در عروضی است
 اسفاط حرف ساکن از سبب بحر رکن و اسکان ما قبل است نقطه چشم چپ است

بسیار از این کلمات در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است

بسیار از این کلمات در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است

بسیار از این کلمات در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است
 و در لغت آمده است که در لغت آمده است

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

شظ و شاطی حد و جملہ عقبر ساجل کار
 مزرعہ خارہ کار در این جا شکر مکر

تشریح شظ بفتح شین قرشت و شد طاء حظی شاطی شین قرست و کسر
 طاء حظی و همزه منقلبه از باء و عدوہ بحرکان عین سعفص سکون دال ایجد
 و واو و نون و وزن الہ و علی نیز جملہ بفتح جیم و سکون لام و ہا و واو و عیفر
 بفتح عین سعفص سکون باء حظی فاف و باو ساحل بسین سعفص کسر خا
 حظی و لام و طره بضم طاء حظی شد راو قرشت و باو وضقہ بکسر و فیح ضاضطع
 و شد فاء و نون نیز ہر دہ عربیست بمعنی کار شظ و وضقہ کار ہر و طره کار ہر و
 رود خانہ و کار ہر چیز بر این کو بند جمع شظ شظوط و شظاط بضم و جمع
 طره طور بر وزن رطب و طرار بکسر است و عدوہ و عدو و جملہ کار
 رود خانہ و عیفر و ساحل کار در باو شاطی کار مطول را کو بند جمع ساحل
 سواحل بفتح و جمع شاطی شواطی بفتح است و اسقاط حرف عطف از عدوہ و
 جملہ و عیفر و خارہ از جملہ وزن شعر است مزرعہ بفتح مہم و سکون زای و
 حرکان راو قرشت و عین سعفص و ناو خا و ہاء حظی الف منقلبه از باء و واو
 قرشت و عین سعفص ناہر و عربیست اول بمعنی کشت و ثانی بمعنی کلانہ یعنی جملہ
 کہ خانہهای آن بیکدیگر نزدیک باشد جمع مزرعہ مزارع بفتح و نفسش بکلانہ مجاز
 است و ان اسم مکان از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن و در بیان است

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

جمع خارہ خازان کلانہ بفتح کاف تخفیف کلام و باء در نقطہ در بالا و لحنای
 ہا و فار سیدنت خارت بخا و حظی و کسر را و قرشت و باو حشر عربیست بمعنی
 یعنی راعت کنندہ جمعش خاز توکست و ان صفت از حرف بفتح از باب نصر ضرب
 بمعنی کشت کردنت و زکر بفتح باء بکفطہ در پایش و سکون راوی نقطہ و ز
 و فتح کاف عجمی و راوی نقطہ مرکب از بز بمعنی زراعت و از کو بمعنی
 کنندہ و فارسی بند بلسر بیدر بلال نقطہ از باب شناسنا هست ملحوظ

شنشہ ہجر و شہم حریک و شہم در این شہم
 غبت بازار شہم و شہم و شہم و شہم

تشریح شنشہ بکسر ہر د و شین قرشت و سکون نون اول فتح نون و ہا و
 و ہجر بکسر ہا و شہم مکسوفہ و باء حظی راو قرشت و شہم بکسر شین قرشت
 و باء حظی و فتح مہم و واو و کاف و ہاء و عیفر و ہر د بدن بفتح ہر د و دال ایجد و سکون
 باء حظی و نون و د بدن و د بدن بفتح نیز و داب بفتح دال ایجد و سکون
 و فتح ہمزہ و باء ایجد ہر ہفت عربیست بمعنی طبعیت و حاد جمع اول شناس
 بفتح و جمع ثالث شہم بر وزن عنب جمع رابع د بدن و د بدن بفتح و اسقاط حرف
 عطف از ہجر و د بدن از ہمزہ وزن شعر است خوی بضم خا و باء نقطہ و ا و محمول
 و باء و نقطہ در پایش فار سیدنت غبت بفتح عین ضطخ و سکون باء حظی و ناو
 حشر عربیست بمعنی بازار جمعش غیوث بضم است لج بفتح تا و حشر و سکون لام
 و جیم عربیست بمعنی برف جمعش تلوج بضم است ناد بفتح طاء و سکون
 و فتح ہمزہ و دال ایجد عربیست بمعنی نمر و فعلش از باب علم من عمل است مہلول
 بفتح مہم و سکون باء ایجد بضم لام اول عربیست بمعنی چیز قر و ان صفت از بلال
 بفتحین و بلال بکسر و بلالہ بضم از باب نصر بمعنی تر کردنت ملحوظ

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

فصل اول در بیان اقسام حروف و سبب تسمیة آنها
 و تشریح آنست چنانچه در بعضی لغت‌ها جمع حروف است یعنی هر روز
 حلق و مؤنثش طیب و جمعش طیبان یعنی هر چه مدگر و مؤنثش طبا و بکسر
 مد است حمار عربیست یعنی خرزاهای و حشی مطلقا جمعش حمر و جمعش حمر
 بفتح و حمر و حمر بضمین و حمران بضم و مؤنثش حماره است ملحوظ

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

گویند بظا و ضطح و زاء و قرشت و برون و بطنه جعش ظاهر و بفتح است ملحق

زیره در این بیکاره از آهن کسری بیکاره از نان
خدر و در این بیکاره از آهن فلان بیکاره چکر

شرح زیره بضم زاء و سکون باء ایجد و زاء و قرشت و واء و حذو عریست
پاره از آهن جعش برون و برون و بطنه جعش ظاهر و بفتح است ملحق
و زاء و قرشت و واء و حذو عریست یعنی پاره از آهن جعش کسری برون و عنب
و تفسیرش مخصوص نان از جهت وزن شعر است و ان صفة مشتمه از کسری بفتح از
باء ضرب بمعنى شکستن است جمله بجر کازیم و سکون ال تخن و واء و واء و حذو
عریست یعنی پاره از آهن جعش بضم و کسری و توبین ذال فجاءه بکسر است
فلان بکسر فاء و سکون لام و ذال تخن و واء و حذو عریست بمعنى پاره از آهن و
کشت و سبم و زهر جعش فلان برون و عریست بضم و حذو عریست بفتح و واء و حذو عریست

ملحوظ
جمع و طبلش بشند مانع و او بشند مانع
فرض و عجمه نام خرماسارق شارق نام خور

شرح جمع بکسر خاء و تخن و سکون عین و سحفض و طبلش بکسر طاء و حطی و
سکون باء ایجد و سبم سحفض بضم و فاف و فتح شين و فتح و سکون باء ایجد
و ضم ذال تخن و تخفیف مهم و الف و حنون زائد و او سرفه همزه و سکون و او
و سبم سحفض او سبم برون و زیره برون و بطنه جعش بفتح و کسری و برون و بطنه جعش

و سکون براء و قرشت و ضا ضطح و حجه و بفتح عین سحفض و سکون عجم و واء
و واء و عجمه و عجمه بضم زهره جعش بفتح است ملحق
عجمان و باقی نوع اعلی از خمای حجاز و مدینه مشرفه و گویند شرق بفتح

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

شين و قرشت و سکون و فتح زاء و فتح شين و فتح فاف و فتح سارق و فتح شين و فتح کسر زاء و فتح شين و فتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

اصناف
القطعة التي بعد من تحت المثلثة الخ

شرح معنی فصحة چهار در بحر جعش بخون مقصور است و ان بحر شين
که هر مصرع عش از تقطیع مفاعل مفاعل مفاعل مفاعل حاصل شود چنانکه
ناظمی گفته نظر زهری طراوت رویت کل همیشه بهار فد نود در چمن
حسن سر و خوش رفتار مفاعل مفاعل مفاعل مفاعل بکوی جعش و ان
بحر را بکن تکرار و و بهر شامیه این بحر کشت در فطحة در قمر و در زان
فطحة در زان به یک اصل و پنج بیت ملحق است اصل

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

شرح فرفس بفتح فاء و کسری زاء و قرشت و واء و حطی و سبم سحفض و بفتح
بمعنی چینی چوبی که حمالان بوسه رسانان بار میبندند که بضم کاف و شد
همه بفتح بمعنی اسبین جامه که در سنا زن برون کنند جعش اکام بفتح
و کسری برون فوده سبب کسری سبم سحفض و شد باء ایجد و عجمه کسری سبم
سحفض تخفیف هم زهره جعش بفتح بمعنی دسار بکه مردان میبندند جمع سبب
سبب سبب بفتح و جمع عجمه بفتح و عجمه بکسر است دسار بفتح و ال
و فطحة در زان و فارسی و تخفیف که از همه وزن شد

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

فوق السكون وفتح زاء وفتح شين وفتح فاف وفتح سارق وفتح شين وفتح كسر زاء وفتح شين وفتح و فاف و برون و فتح و فوخه و امير و فتح شين و فتح عريست بمعنى خور و فتح فاف و فتح در حين و امير و فتح شين و فتح مشتمه از شروق بضم و شرف و فتح اناب و فتح بصر بمعنى و آمدن افکار است خور و فتح خاء و بالقطر و و او معناه لثرا و بالقطر فاف است

فصل اول در بیان کلمات و معنی آنها
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو

ذال تخد و سکون باء حطی و لام عربیست بمعنی ذال امر جامه است بمعنی او هر چه
 بز آمد و میاید در اصل چهاره از قطعه می چهاره هشتم جمعش اذبال و اذیل یعنی
 ذیل بضم است که بکسر ناء و فرشت شد کاف ناء عربیست بمعنی بند از آن بضم
 بند بر جمعش نک و ن و نکت و از آن بکسر ناء و تخفیف و در فرشت عربی و مؤنث
 مسجلی و جمعش از هر دو فرود بضم و ضمین است از شهرت نفسیان شد اصل

کثیر بحد و واخر تمام ناقص کسر
 قلیل نذر و اسیب اندک حساس شمار

شرح کثیر بفتح کاف کسر ناء تخد و ناء حطی و ناء و فرشت و بر وزن فعل و غیر
 و صاحب و جمعش نذر عربیست بمعنی چیزی بسیار پس نفسش به بحد بمعنی غیر
 مناهج مجاز است هر پنج صفة از کثیر بفتح و کثیر بضم از باب حسن بمعنی بسیار شدن
 بحد کاف از بابی حد و بفتح حاء و شد دال بمعنی آخر و منتهی و تخفیفش
 از چهاره و زبر شعر است و آفر و او و کسر فاء و ناء و فرشت عربیست بمعنی چیزی
 بحدی چیزی بکه ناقص و کم نباشد و ان صفة مشبهه از وفاره و و فر بفتح و و نور
 بضم و فر بکسر از باب حسن ضرب بمعنی تمام شدن است و تمام بجرکان ناء و فرشت
 نذر عربی و مصدر باب ضرب بنا بر شهرت نفسیان شده ناقص بنون و کسر فاف
 و صاد سغفص عربیست بمعنی چیزی کم و ناقص و ان صفة از نقص بفتح از باب
 نصر بمعنی چیزی کم کردن و از نقصان بضم از همان باب بمعنی کم کردن که بفتح
 فار سببست قلیل بفتح فاف و کسر لام و با حطی و لام بکسر و بر وزن غراب شرابین
 و نور بفتح نون و سکون زای و فرشت نذر و فر و نذر و کسر بفتح با حطی و
 کسر سین سغفص و باء حطی و ناء و فرشت هر بفتح عربی است بمعنی چیزی کم و بفتح
 چیزی کم از چهاره و میاید در اصل اول از قطعه بکسر هشتم و هر هفت صفت

در کیفیت بکار
 کثیر بحد و واخر تمام ناقص کسر
 قلیل نذر و اسیب اندک حساس شمار
 شرح کثیر بفتح کاف کسر ناء تخد و ناء حطی و ناء و فرشت و بر وزن فعل و غیر
 و صاحب و جمعش نذر عربیست بمعنی چیزی بسیار پس نفسش به بحد بمعنی غیر
 مناهج مجاز است هر پنج صفة از کثیر بفتح و کثیر بضم از باب حسن بمعنی بسیار شدن
 بحد کاف از بابی حد و بفتح حاء و شد دال بمعنی آخر و منتهی و تخفیفش
 از چهاره و زبر شعر است و آفر و او و کسر فاء و ناء و فرشت عربیست بمعنی چیزی
 بحدی چیزی بکه ناقص و کم نباشد و ان صفة مشبهه از وفاره و و فر بفتح و و نور
 بضم و فر بکسر از باب حسن ضرب بمعنی تمام شدن است و تمام بجرکان ناء و فرشت
 نذر عربی و مصدر باب ضرب بنا بر شهرت نفسیان شده ناقص بنون و کسر فاف
 و صاد سغفص عربیست بمعنی چیزی کم و ناقص و ان صفة از نقص بفتح از باب
 نصر بمعنی چیزی کم کردن و از نقصان بضم از همان باب بمعنی کم کردن که بفتح
 فار سببست قلیل بفتح فاف و کسر لام و با حطی و لام بکسر و بر وزن غراب شرابین
 و نور بفتح نون و سکون زای و فرشت نذر و فر و نذر و کسر بفتح با حطی و
 کسر سین سغفص و باء حطی و ناء و فرشت هر بفتح عربی است بمعنی چیزی کم و بفتح
 چیزی کم از چهاره و میاید در اصل اول از قطعه بکسر هشتم و هر هفت صفت

فصل اول در بیان کلمات و معنی آنها
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو

سه اول ز قله بکسر و فل بضم از باب نصر باقی از زور و تراره بفتح و زور
 و زور بضم از باب بکسر بضم از باب حسن بمعنی اندک شد حسا بکسر حائط
 و تخفیف سین سغفص و باء ایجد و حساب بفتح و حساب بضم و حساب و حساب
 بکسر نذر عربی و مصدر باب نصر است بمعنی شمردن و نگاه داشتن اصل

قطاب جیب و اصل آن امر تخفیف
 عناد ساخر و جیب بدان نامر مکه ام

شرح قطاب بکسر فاف تخفیف طاء حطی و باء ایجد عربیست بمعنی جیب بفتح
 که بیان جامه که سر از آن برود کند و جیب بفتح جم و سکون باء حطی و باء ایجد
 نذر عربی و جمعش جوب بضم است بنا بر شهرت نفسیان شده سر و بدل
 بفتح سین سغفص و تخفیف و فرشت و کسر و او و باء حطی و لام و سر و بین
 بنید بل لام بنون و سر و ال و سر و ال و سر و ال بکسر و ال بکسر سین فرشت
 نذر شهرت عربیست بضم از بابی نذر و جامه و ان کاه میزد که مسجلی جمعش
 از زه و وزن قوده و از ز بضم و ضمین است بنا بر شهرت نفسیان شده خف
 بضم خاء تخد و شد فاء عربیست بمعنی موزه یعنی مکه جمعش خفاف بکسر است
 موزه بفتح ميم و سکون فون و او و زای و اخفای هاء فارسی و معریش موزج
 و سکون بفتح ميم و سکون و او و فتح زای و جیم و جمعش مواخر و مواخر بفتح
 است عناد بفتح سین سغفص و تخفیف قافرشت و دال ایجد و بر وزن نذر عربی
 عناد بضم سین سغفص شد ال ایجد و باء نذر هر سه عربیست سازه یعنی چیزی از
 مال و صلاح که برای حوادث و روزگار حاضر و مهیا کنند جمع عناد بفتح اول
 و ضم ثالث و فعلش از باب حسن مسجلی و جمع عناد بکسر و وزن رطاب از فارسی است
 جسر بکسر و فتح جم و سکون سین سغفص و ناء و فرشت عربیست بمعنی بکر بران

فصل اول در بیان کلمات و معنی آنها
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو
 کسر و فتح و ضم و تنوين و نحو

کثیر بحد و واخر تمام ناقص کسر
 قلیل نذر و اسیب اندک حساس شمار

فصل در بیان سبب ضعف است
 سبب ضعف است ساقط و فعلا بفعول که هموزن است نقل شده اند
 چه حذف نزدیک و ضمایا اسقاط سبب است از اخراج نقطه عیش خیر است
 قریب که مفاعیلن مجتهدین فعلا من تجتهد اب مفاعیلن یا سرفعلن و در بیان شافطعه
 شانزده بیت اصل سه بیت ملحق است **اصول**

قرب و رکن و همیم است شیء این پس
 و لید طفلن مجتهدین و لکن ما کسر

شرح قریب بفتح فاف و کسر زاء قرشت و باء حطی و باء ایجد و رکن بضم زاء
 قرشت و سکون کاف و نون و همیم بفتح خاء حطی و کسر میم و باء حطی و همیم
 و هم بضم میم و کسر خاء حطی و شد نیز هر چهار عربست یعنی خویش قریب و همیم
 مرد خویش را گویند واحد و جمع در قریب است و مؤنثش فرینه و جمع همیم اجزاء بفتح
 و مد و مؤنثش همینه و کاهی جمع و مؤنثش در او مسابست و رکن مرد و زن خود نیز
 گویند جمعش ارکان بفتح است هر چهار صفت است و لکن از زبان قریب بضم از باب حسن
 و قریبان از باب علم یعنی نزدیک شدن و ثانی از رکن بضم از باب نصر و علم و
 خلع یعنی میل کردن و ثالث و رابع از هم بفتح از باب نصر یعنی قصد کردن و چون
 خویش نزدیک و مایل فاصد بخویش باین لایق و رکن و همیمش نامیده اند
 این بکسر همزه معوضه از واو و یا لایق سکون باء ایجد و نون اینم بکسر همزه وصل
 و سکون باء ایجد و فتح نون و همیم زائده نیز هر دو و معنی هر چهار عیش است و بنون
 بفتح و مؤنثش اینه است لید بفتح و کسر لام و باء حطی و دال ایجد طفل بکسر طاء
 حطی سکون فاء و لام هر دو عربست یعنی بچه اول یعنی کوچک زائده شده
 و ماده را گویند و انصافه شته از ولاده بفتح و لکن بکسر تان کوچک از هر چه
 و با کوچک نامیده شده و ماده را گویند و جمعش اطفال بفتح است هر دو عربست

فصل در بیان سبب ضعف است
 سبب ضعف است ساقط و فعلا بفعول که هموزن است نقل شده اند
 چه حذف نزدیک و ضمایا اسقاط سبب است از اخراج نقطه عیش خیر است
 قریب که مفاعیلن مجتهدین فعلا من تجتهد اب مفاعیلن یا سرفعلن و در بیان شافطعه
 شانزده بیت اصل سه بیت ملحق است **اصول**

اول بمعنی مفعول از ولاده و ولاده و ولاده و الله بکسر مولد بر وزن مجلس از باب
 ضم بمعنی زاید و باقی از طفاله بفتح و طفوله بضم از باب حسن بمعنی کوچک و نازک
 شدن و بکسر همزه و شد هم و آفته بضم همزه و شد هم و آفته بضم همزه و شد
 هم و فتح هاء و باء بنون و والد بواو و کسر لام و فتح دال ایجد ثناء ثابت هر چهار عربی
 است بمعنی تمام جمع اقات و آفته از بضم یا آفته در ادعی اقات و غیران و
 جمع والد **اصول**

و هم قریب از همیم است شیء این پس
 چنانکه هر خسر و لکن ما کسر

شرح رکن بفتح زاء قرشت و کسر خاء حطی و همیم بر وزن مثل نیز عربست هم
 قریب بفتح خویش و نون و همیم بمعنی نهادن یعنی بچه دان یعنی جای بچه در شکم
 جمعش ارحام بفتح است قریب بفتح فاف و تخفیف زاء قرشت و فتح باء ایجد و نون
 نیز عربی و جمعش افرام بفتح و مد و افارب بفتح است بنا بر شهرت تقسیم بان شده
 زاهدان بکسر زای مرکب از زن بمعنی بچه و دان بمعنی جا و مکان و فار سببست
 خنن بفتح خاء حطی و فتح نون قرشت عربست بمعنی امداد یعنی شوهر دختر و
 خواهر جمعش اخنان بفتح است صهر بکسر صاد معقص سکون هاء و لکن
 عربست بمعنی خویش زن مطلقا از پدر و برادر و امثال آن جمعش اصهار
 بفتح و صهر بضم صاد و فتح هاء و مد و تخصیص صهر بمعنی پدر زن از جهت
 ضرورت شعر است صهر بضم خاء با نقطه و ضم سین بی نقطه و زاء بی نقطه
 فار سببست و لکن بواو و کسر لام و دال ایجد از بفتح همزه و تخفیف باء ایجد و
 حذف او و باء بفتح همزه و تخفیف باء و الف مفصولة منقلب از او هر سه
 عربست بمعنی پدر جمع اول الذکر و جمع اباء همزه و الف مد و ابون

فصل در بیان سبب ضعف است
 سبب ضعف است ساقط و فعلا بفعول که هموزن است نقل شده اند
 چه حذف نزدیک و ضمایا اسقاط سبب است از اخراج نقطه عیش خیر است
 قریب که مفاعیلن مجتهدین فعلا من تجتهد اب مفاعیلن یا سرفعلن و در بیان شافطعه
 شانزده بیت اصل سه بیت ملحق است **اصول**

فصل در بیان سبب ضعف است
 سبب ضعف است ساقط و فعلا بفعول که هموزن است نقل شده اند
 چه حذف نزدیک و ضمایا اسقاط سبب است از اخراج نقطه عیش خیر است
 قریب که مفاعیلن مجتهدین فعلا من تجتهد اب مفاعیلن یا سرفعلن و در بیان شافطعه
 شانزده بیت اصل سه بیت ملحق است **اصول**

فردا روز ۹۵
 این روزت دارم
 من از تو جدا می‌شوم
 خان باشد که کبریا باد
 دریا با کسی رود باستان
 بلبرین با کسی رود باستان
 و این با کسی رود باستان
 پارسی رود باستان
 خداوند از او آید که
 هزار سال با او نشاندگان
 و قاتل نفس زانیان است
 و صاحب کائنات
 از زمان تو ای خدا
 که از صد تو بیاید
 همه آید با تو
 کار آنجا که
 در همه اقبال کرد
 رها بهای و صفات
 ایقان
 بیار کسی نظایار
 پاره بود و بیخیزد
 حال باشد که
 در پی تکلیف آید
 که بود

و کس ثانی و شد ثالث و شفع بضم ثانی و شفاع بکسر است و شفت نفسی است
 او بضم هزه فارسی در اشعار با انسان مستعمل و بر دشمن ایهام بدل لفظان
 از چند وزن شعر است زهر بفتح زای سکون هاء و لام و فرشت از هاء بفتح زای
 و صبح بکسر صاد سغف سکون باو ایچد غین ضظعم و بر و ن نعه و عین
 کتاب غیر لغوی و شعر مرتب است زهر و از هاء و عری جمع زهره بفتح زای و سکون و
 فتح هاء است بضم شکوفه و فتح هاء و زهر و نفسش بضم فاء و هاء و زهر و شاعر است
 و جمع از هاء از هاء بفتح صغ عری است بمعنی رنگ جمع اصباغ بضم صغ است
 و ان صغ مشبهه از صغ بفتح از باب منع و ضرب ضمیر معنی رنگ کردن است شکوفه
 بکسر شین بانظرف اصله فارسی است

اشج شکسته است
 اشک اقطع بیت در اول عری لندک

شرح اشج هزه و فتح شین قرشت شد جمع بضم بضم معنی مرد شکسته
 جمعش شیخ و شجان بضم و مؤنثش شجاء بفتح و ما است ان صغ مشبهه از شیخ بفتح
 فتح شین و شد جمع از باب نصر و ضرب بمعنی شکسته سر شد است بکسر لام
 سکون هاء و حقیق باو حقیق و باو عری بضم بمعنی برش بضم عری بر خشا و ذوق جمعش
 بضم بکسر هزه و فتح و شین هاء و است فرج بفتح هزه و سکون فاف زای و فرشت
 و عین سغف سکون باو ایچد غین ضظعم و بر و ن نعه و عین
 فرع او بفتح و ما است ان صغ مشبهه از فرج بفتح از باب منع و ضرب معنی بزم و شد است
 کل بفتح کاف فارسی است اشج بفتح هزه و فتح شین قرشت و شد لام و اقطع بفتح
 هزه و سکون فاف طوا حقیق و عین سغف سکون باو ایچد غین ضظعم و بر و ن نعه و عین
 دست ثانی معنی بر بدن دست پس نفسی اول بر بدن است بجای از اسم عمل و شد

در پی تکلیف آید
 که بود

فردا روز ۹۵
 این روزت دارم
 من از تو جدا می‌شوم
 خان باشد که کبریا باد
 دریا با کسی رود باستان
 بلبرین با کسی رود باستان
 و این با کسی رود باستان
 پارسی رود باستان
 خداوند از او آید که
 هزار سال با او نشاندگان
 و قاتل نفس زانیان است
 و صاحب کائنات
 از زمان تو ای خدا
 که از صد تو بیاید
 همه آید با تو
 کار آنجا که
 در همه اقبال کرد
 رها بهای و صفات
 ایقان
 بیار کسی نظایار
 پاره بود و بیخیزد
 حال باشد که
 در پی تکلیف آید
 که بود

بضم و مؤنثش شلاء بفتح ومد و جمع اقطع قطع و فطغان بضم و مؤنثش فطغان
 بضم ومد است هزه و صغ مشبهه است اول از شل بفتح شین و شد لام و شلال
 بفتح شین از باب منع بمعنی خشک دست شین و ثانی از فرج و فطغان بفتح فطغان
 باب علم بمعنی بر بدن دست شلاء عری بفتح هزه و سکون عین سغف سکون باو
 فرمت عین عری بضم معنی بر بدن دست عاری خالی جمعش عری و عری بضم و مؤنثش
 عری بفتح و ما است ان صغ مشبهه است باو معنی اول از عری بضم و معنی دوم
 مفعل از باب نصر بضم فاعله و ما است و ثانی بضم ثانی از باب علم بمعنی رنگ کردن اصل

فیل کشته است
 چه فیل کشته است

شرح فیل بفتح فاف بکسر و فرشت باو حقیق و لام عری بضم بمعنی مرد و
 کشته شد جمعش معنی ثانی ثانی بضم فاف و فتح ناو و نصر است ان صغ مشبهه
 بمعنی معقول از فیل بفتح از باب نصر بمعنی کشتن است عظم بفتح عین سغف سکون
 طوا و ضظعم و عین عری بضم بمعنی استخوان باو کشت جمعش عظم بفتح اول و جمعش
 و عظام و عظامه بکسر است صغ بفتح صغ ضظعم و صم و سکون باو ایچد غین
 سغف سکون باو ایچد غین ضظعم و بر و ن نعه و عین
 و ضم ثالث است صغ بکسر و صغ بضم بضم و مضب بضم و جمعش صغ بضم
 صغ بکسر و صغ بضم بفتح و صغ بکسر و مؤنثش صغ بکسر و جمعش صغ بضم
 و صغ بکسر است بضم بفتح فاف و سکون هاء و اول ایچد بفتح و ال ایچد
 و شد باو ایچد بضم بفتح بضم و بر و فرشت و بر و فرشت و بر و فرشت و بر و فرشت
 و بر و فرشت بضم بفتح بضم و بر و فرشت و بر و فرشت و بر و فرشت و بر و فرشت
 بضم اول و ضم ثالث است بضم بضم بضم بضم بضم بضم بضم بضم بضم بضم

در پی تکلیف آید
 که بود

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

بکشند ضاد ضطع و شد ال الجذ بن عربی و ارفغان اضداد و بمعنی مخالف
 مثل امان است در اینجا معنی اول مراد است بر شهرت نفسی باشد عویص
 بفتح عین و کسرا و وناه حظی صاسعقص عربیست بمعنی چیز دشوار پس
 نفسش بشکلی معنی پوشیده و پنهان مجاز است اصفه مشبه از عویص
 بفتح عین و فتح از باب علم و منع بمعنی دشوار شد چیزیست مشکاک بضم میم
 سکون شین فرشت و کسوف نیز عربیست بر شهرت نفسی باشد صلیح

حضا است بحر بحر بحر
 فلو کسره شش بحر قمری

شرح حضا بکشند و حظی و مخفی صاسعقص الفنون عربیست معنی
 است نوحش صوم بضم سین است بحر بکشند و حظی سکون میم و راه
 فرشت عربیست بمعنی طایر آن جمعیست مجوز و مجنون بضم و اجاز بفتح است
 فلو بفتح و ضم فاء و ضم لام و شد او و ویر زنی شریز و مهر بضم میم و سکون
 هاء و راه فرشت هر دو عربیست بمعنی کوه لکن اول کوه زخوامب شهر خوار
 با کسره و ثانی کوه نرانب کوبنده مطلقا جمع فلو اولاد بفتح و کسره و فلاوی
 بفتح و قصر مؤنث فلو بفتح و ضم فاء و شد او و فلو بکشند مخفیست از جمله
 وزن شعر جمع هم همان بفتح و همبار و همبار بکشند مؤنثش مهره و جمعیست هم
 بر وزن رطب مهران بضم میم و فتح هاء و اسفاط حروف عطفش از جمله ضرر
 شعر است قمری بکشند و سکون راه فرشت کسره میم و لام عربیست بمعنی شریخی
 ز و فاده خراسانی باشد شریخی و کوهها نیز جمعیست قمری بفتح است اصل
 الفطعنا لثاسع بحر المنقار لثامن المقصود

معنی قطعه هم در بحر منقار بضم فصور است آن بحر است که هر مصرع
 از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

شرح حضا بکشند و حظی و مخفی صاسعقص الفنون عربیست معنی
 است نوحش صوم بضم سین است بحر بکشند و حظی سکون میم و راه
 فرشت عربیست بمعنی طایر آن جمعیست مجوز و مجنون بضم و اجاز بفتح است
 فلو بفتح و ضم فاء و ضم لام و شد او و ویر زنی شریز و مهر بضم میم و سکون
 هاء و راه فرشت هر دو عربیست بمعنی کوه لکن اول کوه زخوامب شهر خوار
 با کسره و ثانی کوه نرانب کوبنده مطلقا جمع فلو اولاد بفتح و کسره و فلاوی
 بفتح و قصر مؤنث فلو بفتح و ضم فاء و شد او و فلو بکشند مخفیست از جمله
 وزن شعر جمع هم همان بفتح و همبار و همبار بکشند مؤنثش مهره و جمعیست هم
 بر وزن رطب مهران بضم میم و فتح هاء و اسفاط حروف عطفش از جمله ضرر
 شعر است قمری بکشند و سکون راه فرشت کسره میم و لام عربیست بمعنی شریخی
 ز و فاده خراسانی باشد شریخی و کوهها نیز جمعیست قمری بفتح است اصل
 الفطعنا لثاسع بحر المنقار لثامن المقصود

معنی قطعه هم در بحر منقار بضم فصور است آن بحر است که هر مصرع
 از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

معنی قطعه هم در بحر منقار بضم فصور است آن بحر است که هر مصرع
 از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

از قطع سه فعلی با وزن و یک فعلی بسکون لام اصل چنانکه ناظمی
 گفته نظر ابا عارضت رشتا خورد و ماه کرب در فارسی است
 فعلی فعلی فعلی فعلی بخوان خوش بر این وزن هر صیغه کاه و وجه
 این بحر که شش و دو لغت اول در این طبع بد اصل و شش بحر اصل
 ترمیم و حقیقت این کاه
 طریق و سبیل اصل است که

شرح ابوالفتح بکسر هم و کسر لام و باء حطی و خا و حطی عربی و کثیر چکا و اوله
 و قتره بضم فاف و نشد بد و تخفیف باء ایجد و لوه فرشت شاه و خلد و قیر و بضم
 فاف و سکون فیر و مدینه بضم نام چکار و است ان بر غایت کلا از بکر از
 کجشک که خوالی صبح صلا میکند بکر کی فلان گویند جمع اول قیر و زین بکر
 و بر طبع جمع ثانی نام بضم است چکار و بضم جیم عجمی و تخفیف هر دو کاف
 و واو فاد بضم تسر بضم فون و سکون سین سعفص و او فرشت عربی
 که کس نامی معروف است مردان و کس بکر که بکر جمع است بضم همزه و ضم سین
 و نور بضم است بمعنی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام سپید اند براه و
 که نشد اصل هشتم از قطعه دوم که کس بضم کاف و سکون لوه بضم فاف و عجمی
 سین بضم فاف بضم صقر بضم صا سعفص سکون و فاف و او فرشت
 عربی بمعنی جوج و نامی شکار است معروف جمع است بضم همزه و ضم فاف
 و صفور بضم و صفوا و کسر این صرخ بضم جیم عجمی سکون و او بضم فاف و عجمی
 فار بضم باء ایجد الف و کسر لای و تخفیف باء حطی باز بضم باء و سکون
 همزه و لای نیز بضم عجمی باز و نامی شکار است معروف و جمع اول بوا بضم
 و بوا بضم و جمع ثانی او بضم همزه و ضم و بوا بضم و بوا بضم و سکون
 همزه است با آن لغات مشرق میان عرب عجم و جمعی بوا بضم و بوا بضم
 باء و سکون

اصول
 صخر خور و حیات شوارک مخلد جنک
 حله بکر و هم سن چرسانه قطع کاو

شرح صغیر بضم صا سعفص کسر عین ضطغ و باء حطی و لوه فرشت و بوزن
 غراب و عجمی نیز بضم عجمی چور در بعضی کوه جمع است صفرا بکسر صفرا

و بضم نوی باشد
 که آسان نماید اما
 مثل آن در شاربین
 سخن و زبان
 این فن ابوری
 مخفی است در
 پارسی نشانی
 و من بلفظ زنج
 کتاب تمام کردم
 بنیته روزگار بیا
 بنامه فرغ و سپید
 با و کس نیست
 نشانی که
 اشک و
 بنامه سپیده
 شد و

بضم صاد و فتح عین مد و صفور بضم و او بضم فاف و او بضم فاف و او بضم فاف
 مشتمل بر ان صفار بضم و صغیر و بوزن عین و فیر و صغیر بضم از باب حسن عجم
 خورد شد است حیات بضم حاطی و تخفیف باء ایجد الف فرشت و لوه
 نابت عربیست بضم شوات بمعنی مرغ سرخ فاف کبر و سی هوی و چو بکر
 فو غدر گویند بکران غیر مستعمل در این واحد جمع و مذکر مؤنث مساوی است
 و کاه جمع او در پیش و بجای بان شوات بضم و فتح سین با فطه و تخفیف و الف
 و باء و نقطه در بالا و شود باء الی نقطه نیز فارسی نشد بعضی شرح نام
 دو نقطه از ان باء ضطغ و لوه بضم شرح نیز بضم باء نشد ناشی از تحریر کتاب
 است مخلد بکسر هم و سکون حاء و تخد و فتح لام و باء ایجد عربیست بمعنی جنک
 بهر جنکال و بجز طهور و سباع جمع است بحال بضم است ان اسم الی از طلب بکر از
 باب نصر و ضرب بمعنی جراحت کردن است حد بضم حاء و حطی و کسر ال ایجد و باء
 حطی دال بکر و حد بکر باء و بوزن غراب و ان نیز بضم عجمی چو نیز بضم
 حد بکر و حد بکر بضم و حد بکر است انصاف مشتمل بر احد بکسر از باب
 ضرب بمعنی نبرد شد است و حد بکر بمعنی آهن نیز آمد و کس در اصل در
 از قطعه دوم سن بکسر هم و فتح سین سعفص و شد فون عربیست بمعنی
 فسان بمعنی سنگی که میان کار دو شمشیر و امثال آنرا نیز کنند جمع است مسان بضم
 است و ان اسم الی از سن بضم از باب نصر بمعنی نیز کردن است فسان بکسر و فتح
 فاء و تخفیف سین بی نقطه فارسیست مقطع بکسر هم و سکون فاف و فتح
 و حطی عین سعفص عربیست بمعنی کاز بمعنی مطلق مفروض و ان اسم الی از قطع
 بضم از باب منع ویدن است کاز بکاف عجمی فارسی است **اصول**
 نکر بضم و ضوا بضم و بکر بضم و بکر بضم و بکر بضم و بکر بضم

تکرار بفتح باء فرشت فاعل کاف ضم و شد را و فرشت مفعول و صواب
 بضم و فتح و او و ضم صاد ضطع و واو و همزه همد و غیر بدست اول صد باب
 بضم شستن اکارع یعنی اطراف چون ضوسانند اطراف یعنی دست و می خود
 و امشب و بدینا این فعل را تکرار نامیدند و ثانی یعنی بدست یعنی ایستادگان و ضوسا
 و انصفا از وضائش بفتح از باب حسن یعنی ضوسا خن است از سنه همزه و الف
 و سکون باء بکف طه فار بدست تیره بکسر فونز نشد بد تخفیف باء حطی و باء مصد
 عربی و مصد با بصر بدست یعنی فونز بضم فصد کردن و عزم بفتح عین سعفص سکون
 زای و هم فونز در مصد با بصر بدست بنا بر شهرت تفسیر باشد بفتح باء ایجد
 و کسر فونز شد باء حطی و باء و قبله بکسر فاف و سکون باء ایجد و لام و ناء همزه
 عرب بدست بضم کعبه یعنی خانه خدای تعالی شانه و کعبه بفتح کاف و سکون عین
 سعفص باء ایجد و ناء نیز عرب بدست بنا بر شهرت تفسیر بان شده صلوة بفتح ضا
 سعفص تخفیف لام و الف منقلب از واو و ناء عرب بدست بضم نماز یعنی عبادت
 در آن رکوع و سجود باشد جمعش صلوات بفتح عین است که بفتح فونز فارسی اصل

عظاس عطفی عری جدا از خود
 جباری هناع و هناعی در او تست نان

شرح عظاس بضم عین سعفص تخفیف طاء حطی و الف و سین سعفص
 بضم عطفه انصفا مشتق از عطف بضم عین و عظاس بضم از باب بصر ضرب
 بضم عطفه کسر و شد عطفه نیز بدست بنا بر شهرت تفسیر باشد بفتح عین بضم
 عین سعفص فونز جیم عربی و مصد باء علم و حسن است بضم لاغری یعنی لاغری
 شدن و مرد لاغری را عطف فونز همزه و فتح جیم و ثوت و عفاء بفتح و مد گویند
 باء لاغری مفید معنی حاصل صد است جمله بضم جیم تخفیف ال ایجد و الف

بضم عرب بدست یعنی جومر و مرد خود و در ایجد و هم بضم و هم و سل ذال
 عفو و هم ایجد بفتح و ثوت و ایجد و کوبند جبار بضم جیم تخفیف ال ایجد و الف
 فونز مرد ز شتاد و این نیز جمع هناع ها و الف منقلب از واو و عین سعفص و
 هناع بکسر همزه نیز و هناع بفتح هاء و سکون باء ایجد و همزه و الف و کون
 هر شش عرب بدست یعنی مردیدل یعنی نه زبان جمع جبار بضم جیم و فتح باء و
 مد و ثوت جبار بیجا نه و جیم بفتح و ثوت هناع هناعه مؤنث همد همد
 و حد باء از انزای جیم ضربه بان نیز شراست و بیخ از ایجد صفا مشتمه است جبار
 و عین بضم عین از باب حسن بصر یعنی بیدار شدن و هناع از جمع بفتح و همزه
 و هناع بفتح عین از باب بصر یعنی بیدار شدن بفتح باء فرشت فاعل سین سعفص
 و شد هناع حطی و باء ایجد عربی و مصد باء حطی است یعنی باز کردن

ز نیم و مند در عی نیز همز بدی بدی
 منبلا همزه و بجله نیز عی همز از

شرح ز نیم بفتح زای کسر فونز باء حطی بضم و هم و هم و هم و هم و هم و هم
 باب فاعل نیز و عی بفتح دال ایجد و کسر عین سعفص شد باء منقلب از واو
 عرب بدست بضم سند یعنی حرام زاده سند بکسر بکف طه سکون فونز و دال بکف طه
 فار بدست بکف طه باء ایجد و کسر ذال ایجد و شد باء منقلب از واو عرب بدست
 ایجد و بیلد زبان فحش کوموتش بدیه و تخفیفش از همزه و نیز شعر و تفسیرش
 بی شرم مجاز است انصفا از باء و بفتح و مد و بدله بفتح و مد از باب حسن
 یعنی بیلد شدن زبان و فحش گفتن است **رسپیل** بفتح ساء
 فرشت و کسر سین سعفص لام عرب بدست بمعنی شخص هر دو و نیز بجله
 بفتح باء ایجد و سکون عین سعفص لام و ناء نابت و بعل بنا و نیز عربی است

فتح است و انصافه از قول بفتح از بار بصره معنی گفتن است فعل بکسر فاء و سکون و غیر
 سعفتن لام عربیست بمعنی کرد یعنی که در جمعش فعال بکسر تاء انصافه از فعل بفتح
 رباب منع بمعنی کرد است جنبه فتح و سکون فون و باء ایحد و جانب بکسر فون و جنبه
 فتحین نیز عربیست بمعنی هلوئی است و غیره مطلقا جمعش جومر بضم و جوانت
 جانب بفتح است جار مجیم و الف منقلب از واو و یوفرت عربیست م بمعنی مسابره
 هم بمعنی نگهبان سنی حافظه است جمعش جبر و جبر بکسر و جوار بفتح است سطح بفتح
 سین سعفتن سکون طاء حطی و حاء حطی عربیست بمعنی نام خانه و الا که چیز
 را نیز گویند جمعش سطوح **اصک** بضم است

لورنک کویج بوی بوی بوی بوی بوی
 نوز خواب مشی رفتن بعد از نوز خواب

شرح لورنک کویج لام و سکون و واو و نوز عربیست بمعنی رنگ جمعش لوران بفتح
 است ریح بکسر و فرشت باء حطی و حاء حطی عربیست م بمعنی مطلق و کویج
 بمعنی باد جمعش کویج تان از واح و ابراح بفتح ریح بکسر ریح برون غیب و جمع
 جمعش ارا و ریح و ارا بفتح است غیب بفتح غیر ضغ و سکون باء حطی و نوز و غیم
 بفتح غیب ضغ و سکون باء حطی و هم هر دو عربیست بمعنی میع بفتح ارجع اول
 غیبون بضم جمع تانی غیم بضم است میع بکسر میم و باء و نقطه در پایش و غیب
 با نقطه فارسیست قوم بفتح نوز و سکون او و میع عربیست بمعنی خواب ان صغ از
 قوم بفتح از بار علم بمعنی خوابیدن فتح بفتح میم و سکون شین فرشت و طاء حطی
 عربی و متحد بار بصریست بمعنی رفتن بعد بضم باء ایحد و سکون عین سعفتن لورنک
 ایحد و نوز فرس نیز عربی و مصداق حسن و علم است معنی دور شدن و باری و کویج
 مفید حاصل صد است خطوه بضم و فتح حاء حطی و سکون طاء حطی و

واو و نوز عربیست بمعنی کام بفتح فاین و و هم جمعش حطایبم و نوز خطوات
 است و انصافه از خطوه بفتح از بار بصره معنی کام نهادن نیز است کام بکاف و نوز عربیست

اصک

نزد مکرر در هر بار غن فطن بکسر و نوز
 کویج نوز فضا کاسه کویج در بار کاسه

شرح زین بضم زای سکون باء ایحد و ال ایحد و طاء و حاء عربیست بمعنی مسکه
 یعنی روغن تازه بی نمک که بعضی نمک و بعضی کرم گویند جمعش زین بضم و
 برون زین فاضله مسکه بضم میم و سکون سین بلفظ و کاف و اخفله هاء و فون
 در هر بضم دال ایحد و سکون هاء و نوز عربیست بمعنی روغن واحدش در هینه
 جمعش از هینه و دال بکسر است فطن بضم فاف و سکون طاء حطی برون و نوز
 عین نیز عربیست بضم پاره اش فطنه و جمعش فطان بفتح است صوف بضم صا
 سعفتن واو و فاء عربیست بمعنی پشم پاره اش صوفه و جمعش اصواف بفتح
 کوز بضم کاف و واو و نوز عربیست بمعنی کوزه جمعش کوز بکسر و آواز
 بفتح و کوزه برون عینه است قصه بفتح فاف و سکون طاء سعفتن
 عین سعفتن و باء و صغ بفتح صا سعفتن سکون حاء حطی و باء و حفتن
 بفتح جیم و سکون فاء و نوز و نوز نابت نیز عربیست بمعنی کاسه حفته کاسه
 بزرگ و فضا و صغ کاسه کوچک نوز حفته را گویند جمع حفتن بکسر و
 حفتان بفتحین و جمع قصه فصحات بفتحین و فضا بضم برون غیب و
 جنال است قدر بکسر فاف و سکون دال ایحد و نوز عربیست بمعنی بک و
 ان مؤنث نیز مستعمل و جمعش قدر بضم است کاس بفتح کاف و سکون
 هینه و سین سعفتن عربیست بمعنی حافتی و فتح و نوز و نوز باء و نوز

کردن باب باشد و ان مؤنث مستعمل جمعش اوست بفتح همزه اول ضم همزه ثانی
 کانتا بفتح کاف سکون همزه زکون بضم و کاس بکسر اتم جام بجم و الف تنقله او و او
 از لغات مشترکه میان عربی و عجم است لکن عجم مطلق ظرف مجزوی و ظرف نظر گوید
 جمعش اجوز بفتح همزه اول و ضم همزه ثانی و اجوام بفتح همزه و او و جامات
 بالف و جوم **اصول** بضم است

لفظ شاعران بفتح شین و کسب بجم و قتل
 کهن خرم خرمند صعبان و شادمان

شرح لفت بکسر لام و سکون فاء و ناء فرشت عربیست بمعنی شلم بفتح شین با
 نقطه و فتح عنین با نقطه فارسی معربش شلم با جیم است بفتح باء و احد سکون
 فاف و لام عربیست بمعنی نزه یعنی سبز بیکه با خورننهما خورند واحد بفتح بضم
 نزه بفتح ناء و نقطه در بالا و نشاید و تحفه بفتح هاء و نقطه و احفاء هاء فارسیست
 ذرع بفتح ذاء و سکون زاء فرشت عربیست بمعنی بقیع بفتح بقیع بضم
 سیر جمعش ذرع بضم است انصافه از ذرع بفتح از باب مع جمعش کسب کردن
 ویر و پانین کسب بکسر کاف فارسی است بمعنی ذاع فرشت سکون باء حقی و غیر
 سعفص عربیست بمعنی دخل یعنی فاضل و یا که هر چیزی مطلقا و دخل بفتح دال
 ایجد و سکون خاء و مخذ و لام نیز عربیست بنا بر شهرت تقییر یافته که کس بضم کاف
 و سکون دال ایجد و سین سعفص بر وزن زمان نیز عربیست بمعنی خورن یا کوفته
 از کتدم و جوام مثال مطلقا جمعش لکن در فقهست خرم بکسر خاء و نقطه فارسیست
 خرم بضم خاء حقی و سکون زای و هم و ناء عربیست بمعنی دستم جو و کتدم کل
 و کاه و غیره از آنچه دستم و شینر شود مطلقا صعبان بفتح صاء و سکون عنین بضم
 و او ایجد و الف همزه و الف کسب بجم و فاء و کسب بجم و فاء و کسب بجم

عربیست بمعنی جوان نند و خشر جمعش صعبان بکسر است انصافه از صعبان بضم
 از باب حسن بمعنی نند بکسر کش شد نشن و افه عربیست بمعنی بیکه یعنی نند بکسر کش
 مهار برینش بمعنی ضد و خشر مجاز و از باب قسیر بلایم است انصافه از انصاف بضم
 از باب علم بمعنی در دگرین **اصول** بینی شتر و حلقه است

تغریب سون ضمیرین و ظفرین و جلدین
 خلدخ و جوفانند و رین ضیون و خلدین و کسب

شرح تغریب بفتح تاء مخذ و سکون غین ضطغ و مره فرشت و سن بکسر سین بضم
 و شد فون و ضمیرین بکسر ضاد ضطغ و سکون زاء فرشت سین سعفص هر سه عربی
 است بمعنی دندان جمع سن استان بجم و اسن بفتح همزه و کسب سین شد فون و ناء
 و اسن بفتح همزه و ضم سین و شد فون و ضمیرین بکسر سین بضم و جمعش ضمیرین بضم
 و اضرب بضم شین بضم طفر بضم ظاء و ضطغ و سکون نشاء و مره فرشت و اظهور بضم نون
 عربیست بمعنی ناخن انسانی غیره مطلقا و جمعش اظهار و اظافر بفتح است جلد
 بکسر جیم و سکون لام و دال ایجد عربیست بمعنی پوست حیوان مطلقا جمعش
 اجالاد بفتح و جلود بضم است خلد بفتح خاء و مخذ و شد دال ایجد عربیست بمعنی رخ
 بصر و حسا و تیشراش خلد است جوف بفتح جیم و سکون او و فاء عربیست بمعنی
 اندک و شکم و بنا بر چیزی را که بید ضیق بکسر و فتح صا ضطغ و باء حقی و فاف و حذک
 بفتح خاء حقی و فتح نون و کاف لف و کسب رینا سن ضیون عربی و مصدر بارضرب
 تنگی یعنی نند شدن حنک عربیست بمعنی کام بفتح سطح بالای اندن در دهان
 انشا و غیر آنک با ما تحت ذفر از انشا جمعش احناک بفتح است کام بکاف فارسیست

اصل ادعی است و انشا حرف جوف پری
 اجز و شو و پا و غیره تا اول اینها

پاره اش در وقت شب اش در میان و جعش در ماه بکر و قدومی پروزن
حله است لقلس بالف و لام زائده شعریه و فتح فاف و سکون لام و سین سعفص عربی
بمعنی برشته که قبل از آن از حلق برین ابد خواهد درها را بر کند و خواهد نکند پس
بفتح معنی چیزی که بعد از فلس از حلق برین ابد مجاز و فعلش از بار ضرب
است و قوی بفتح قاف و سکون باء حقیقه و هر که بیز عربیست التي بالف و لام زائده
شعریه و کس نون و شد یاء منقلبیه از هر که عربیست معنی کوشش خام و بفسر ش بطلق
خام از جهت وزن شعراست ان صفات زنی بفتح نون و بنوه بضم از بار صغیر و ضر

بمعنی خام ماندن **ملوک** کوشش است

عام حواله بحیر سال اسبوع هفتاد و شش سال
سنت شنبه جمعه از پنج کله پای در امر

شرح عام بعین سعفص و حواله بفتح حاء حط و سکون و او و لام و حجه بفتح
و کس حاء حطیست جیم و ناء هر سه عربیست معنی سال جمع اول اعوام بفتح جمع
ثانی احوال بفتح و حواله بضم و جمع ثالث حج بروزن عنب سن اسبوع بضم هر
و سکون سین سعفص و ضم باء الجید و او و عین سعفص و سبوع بضم نیز عربیست
بمعنی هفتاد و شش اسبوع بفتح است شهر بفتح سین فرشت و سکون هاء و ذ و فرشت
عربیست معنی ماه جعش اشهر بفتح هر و ضم هاء و شمه بضم است سبوع بفتح سین سعفص
سکون ناء الجید و ناء فرشت عربیست معنی روز شنبه جعش است بفتح هر و ضم باء
و سبوع بضم و فرشت در تفاوتیم زای است جمع بضم جیم و سکون و ضم میم و تخفیف عین
سعفص و ناء عربیست معنی روز دین جعش جمع بروزن رطب جمعان بضم اول
سکون و ضم و فتح ثانی و فرشت و او است ضاله بکر حاء حط و تخفیف باء الجید
و الف و لام و ناء و اجول و اجوله بضم نیز عربیست معنی پای دام هندی دامی که در پای

شکاری افند جعش جبال بفتح است پای دام سکون باء و نقطه در پایین
و سر کباز پای دام و بفتح صفت بر موصوف از جهت عایت فاف است ملوک

چون احد بکشید و ان و ثلثا امر فجا
هست و شنبه شنبه چهارم است

شرح احد بفتح هر و فتح حاء حطی ذال الجید عربیست معنی روز یکشنبه جعش
احاد بضم و الف واحدان بضم با جمعی از برای ان نیت و رشم الف است و بمعنی
یکصد نیز آمده و گذشت و اصل چهارم از قطع چهارم انسان بکر هیزه و سکون ناء
تخذ و نون و الف منقلبیه از بار نون دیگر و شی بروزن الی نیز و ثلثا بفتح و ضم
ثاء بفتح و ضم ثاء تخذ و تخفیف لام و الف و ناء دیگر و الف ممدده و او بجا بفتح
و سکون زاء فرشت و حوکات باء الجید و عین سعفص و الف ممدده و لف و فرشت
است انسان و شی عربیست معنی روز دو شنبه جعش ثابین بفتح و انشاء بفتح و ممد
و رشم باء الجید است انسان بمعنی دو عدد نیز آمده و گذشت و اصل چهارم از قطع
چهارم ثلثا تا عربیست بمعنی روز شنبه و فرشت از جهت وزن شعر و رشم
جیم است از جاع عربیست معنی روز چهارشنبه شنبه اش از جاعان و جعش از جاعا
و فرشت از جهت وزن شعر و رشم **ملوک** ذال الجید است

پنجشنبه در خلیس قرن سی سال تمام
بضع از سه تا نیند یک کله و اسبوع نام

شرح جیم بفتح حاء حط و کس میم و باء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی روز
پنجشنبه جعش اخمنا بفتح هر و کس میم و فرشت هاء است فرزن بفتح فاف و سکون
راء فرشت و نون عربیست معنی سی سال یا چهل پاره یا بلیست یا پنجاه یا صفت
یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال بضع بکر و فتح باء الجید و سکون

ضاد ضغ و عین سعفس عربیست یعنی هر واحد واحد از اعداد از سه تا پنج با از
یک تا چهار تا نه یا خصوصی عدد هفت تا با از یک تا ده در اعداد و در ترکیب عشر
و عشرون بر اصح افعال یعنی هر یک از اعداد مذکور را بضع گویند خواه اعداد
مذکوره از اعداد احاد باشد و خواه اعداد مرکبه با عشر و عشرون باشد با اکثر
پس گفته میشود بضع و مائه و نه بضع و الف وان با مذکور با ناء تا نین و با مائه
به ناء تا نین مستعمل است مانند بضعه رجال و بضعه و عشرون و جمله در مذکور
و بضع سنین و بضع نسوه و بضع عشر امراه و بضع و عشرون امر اهل و مملکت

حیر و ابان و انی و فتجد بکسر و و شب
غده بکوه با مذکور و غیره و صبح شام

شرح حین بکسر خاء حطی و با و حطی و یون و ان بکسر هزه و شد باء الجید الف
و یون و ان بکسر کات هزه و تخفیف یون و الف منقلباً از با و او و ان بفتح و کسر
هزه و تخفیف او و الف و یون نیز مجموع عربیست یعنی وقت یعنی هنگام جمع
حین احیان بفتح و جمع جمعش احابین بفتح و جمع انی ناء هزه و الف و مده و جمع
اوان او نه هزه و الف و کسر او است و حین ظرف زمان و از برای زمان دراز و
کوتاه هر دو مستعمل است مانند هفتاد حین کان مثلاً یا یعنی ملاقات کردم هنگامی
چون بود و وقت بفتح و او و سکون فاق و ناء فرشت نیز جمع و جمعش اوان
بفتح است بنا بر شهرت نفع بان شد جدیدان بفتح و کسر ذال الجید باء حطی و
ذال بکسر و الف و یون اخذن بفتح هزه و فتح جیم و شد ذال نیز عربیست یعنی روز
و شب یعنی جدیداً و احیان میگویند از هر یک روز و شب با هم را میگویند غده و بضم
ضطر و سکون ذال الجید و او و ناء و غده بفتح و غده به روزن عینه بکسر بضع باء
الجید سکون کاف و ناء فرشت و ناء و روزن نیز عربیست یعنی زمان

میان نماز صبح و طلوع افتاب جمع غده عدی بروزن سبی و غده و روز و غده و جمع
غده غده و ان بفتحین و غده بان بفتح غیر کسر ذال شد باء و غده با بفتحین و نفع
بمعنا و بفتح زمان داد و از ان صبح نماز و از ان بضمیه کلا است با اسم حیر با مذکور
و مرکب از یام بفتح صبح و از داد بفتح و ناء است بفتح فاء و سکون حیر و زاء
فرشت و مغرب بفتح هم و سکون غیر ضطر و کسر ذال فرشت و باء الجید الف و نفع
مرتب است بفتح عربیست یعنی دریشانی زمان اول روز و ان سرخاقت
که در سنای شب از ان شرقی ظاهر شود و صبح بضم صاد و سعفس و سکون باء الجید
و حاطی نیز عربیست و جمعش اصباح بفتح است بنا بر شهرت نفع بان شد مغرب عربی
است یعنی شام یعنی زمان فرود رفتن افتاب ان اسم زمان از غروب بضم ان باء حیر

ملحوظ
طل و هم در م با کسر سا حیر با نفع
جنه الما و فر و س برزی امر السکن

شرح طل بکسر طاء حطی و شد لام و هم بکسر ذال فرشت و سکون هاء و یون ناء
هر دو عربیست یعنی نوم بازان یعنی بازان نرم و سنن جمع اول طلال بکسر و طلال
بروزن عین جمع ناء هم بروزن عین و هم بکسر ناء نرم بازان سکون
فادیمی و مرکب از نرم و بازان و تقدیم صفت بر موصوفه از همند ضرورت شعرا
ساحبه بسین سعفس الف و کسر خاء حطی و تخفیف یاء حطی و ناء عربیست یعنی
بازان سخنی که پوست از روزن برود جمعش سواحی بفتح است جنه الما و یون بفتح
جیم و شد یون و ناء و فتح جیم و سکون هم و او و الف مفضوه منقلباً از با و
فر و س برین بکسر فاء و سکون ذال فرشت و فتح ذال و سکون او و بسین سعفس
باء یک نقطه و کسر باء بلفظ و باء و نقطه در پانین و یون اول کما یزد و لفظ غر

و تارة منكر از فردوس عربي با و وي با سزله و از برين فارسه است بمعني دار التمل
 بمعني ساري و طانه سلامت از اذنت جمع جنة جنان بگردد و س كا هو مؤنث سطل
 و برين بمعني بالابن يعني از همه بالا تراست و دار السلام نيز عربي است و مرگ اذنا
 بمعني ساري و از سلام بمعني سلامت است بنا بر شهرت تفسير بان شد **اصل**
القطعة الثامنة عشر في بحر الجنت المثمن المفضو
 شرح يعني قطعه سيزدهم در بحر جنت مثمن مخبون مفضو است و ان بحر است كه هر
 مصرع از تقطيع مفاعلن مفاعلن مفاعلن حاصل شود چنانكه تاظمي گفته
 نظر تراست و كنجوي چه در كبد منبر تراست بخرخ فوي اي عقدا و كنجوي
 مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
 و وجه تشبيه اين بحر كذاست در قطعه سيزدهم و در اين قطعه سيزدهم بيتي اصل و در بيتي

عشر
 الفصحة
 المثلث
 في الجنت
 المثمن
 المفضو

اصل

مبادر و بطل باسل و شجاع و لبر
 شعير كنانا و شجاع و لبر

شرح مبادر بضم ميم و تخفيف باء الجهد و الف و كسرة و فرشت و زاي و بطل بفتح
 تاء الجهد و فتح طاء حط و لام و بر وزن شاد نيز و باسل ببناء الجهد و الف و كسرة
 سعفص و لام و بر وزن كف و امير نيز و شجاع بفتح و ضم شين فرشت و تخفيف جيم
 الف و عين سعفص و بر وزن كنانا و امير و كسرة و عين و امير نيز هر سيزدهم بيت
 بمعني دلا و رور و دلبر يعني هيلون جمع مبادر مبادرون و مؤنثش مبادرة و جوش
 مبادرات و جمع بطل ابطال بفتح و مؤنثش بطله و جمع باسل اسبله بضم باء و فتح
 سبن و مد و سبل بضم و جمع شجاع شجعة بفتح و فتح شين و شجاع بر وزن كنانا و شجاع
 بضم كسرة شجعا بضم شين و فتح جيم و مد و مؤنثش شجاعة بجر كان شين و شجعة بر وزن

فرجه و شجعة بر وزن شريفه و شجعا بفتح و مد و جمع شجاع بفتح و شجاع بكسر و فتح
 بضم شين است و در وازره از اين جمله صف است و مبارز از مبارزه از بار مفاعله
 بمعني با كسره بجز برون رفتن و بطل از بطله بفتح و بطوله بضم و سبل باعانه
 از سباله و سبال بفتح و شجاع بلغانه از شجاعه بفتح همكه از بار حسن بمعني دلبر
 شجيرة بفتح شين فرشت و كسر عين سعفص و باء حط و واء فرشت و صبر بضم صا
 سعفص و سكون باء الجهد و واء فرشت و واء و كنان بفتح كاف و شد و واء فرشت
 و الف و فون لف و فرشت است شعير بضم عين سعفص و سوز و اولادش شعير و
 جمع شجيرات اصغر عربي بمعني جاش يعني ابناء رعله از كاه ناك كره جمع صبا
 بكسر است جاش بضم جيم و عربي نيز و الف و شين بانفطه فارسي است كنان عربيت بمعني
 يعني كنان كه از نيز كنانا بفتح زاي و كسر عين بانفطه فارسي است **اصل**

**غضن و اسديت و حارت و كليات
 هنر و قسوة و حيلت و صيغ شين**

شرح غضن بفتح عين ضنغ و فتح ضنا ضنغ سكون نون و فتح فاء و واء
 فرشت و اسد بفتح هاء و فتح سين سعفص و ذال الجهد ليش بفتح لام و سكون باء
 حط و واء تخذ و كذاست بر وزن صلح نيز و ابو الحارث بجاء حط و كسرة و فرشت
 و واء تخذ و دلهاث بكسر ذال الجهد سكون لاء و هاء و الف و واء تخذ و بر وزن
 جعفر و علا بط و دهلات بفتح ذال و سكون هاء و لام و واء تخذ و هنر بكسر
 هاء و فتح زاي و سكون باء الجهد و واء فرشت و بر وزن درهم و علا بط نيز و قسوة
 بفتح قاف و سكون سين سعفص و فتح واء و واء فرشت و واء و واء ناء نيز
 و حيد بفتح حاء حط و سكون باء حط و فتح ذال الجهد و واء فرشت و حيد و
 حار و بر وزن قسوة و صاحب نيز و ضم نون و فتح عين ضنغ و واء

و ضعیف شد با حقیقت نیز هر نو زده عربیست بمعنی ستر در ناله و جمع اسد نام است
 و الف و ضم سین و ماسد بر وزن موش اسد و جمع هر هر از بیخ و
 فستوه فسویکن فاء و جمع ضمیمه صناع و حذف الف و لام از ابو الحار و طایفه
 جهنم وزن **اصل** **شعر است**

مفرد و جمع خفتن سه باب بخوبی
بدول و بازگشت مانع سخی و شغاسیر

شرح رقاد بضم زاء فرشت و تخفیف فاف و دال الجحد و رود بضم و در فتح
 نیز و جمع فتح هاء و سکون جیم و غیر بعضی هر چهار عربیست اول صد بار بضم
 بمعنی مطاوع خوانید و رایج صفت مشهور از مجموع بضم از بار بیخ بمعنی خوانید و
 سه راد بضم سین بعضی و تخفیف هاء و الف و دال الجحد و سه راد بضم و ادق بفتح هه و
 فتح راه فرشت و فاف نیز هر سه عربی و صد باب علم است بمعنی بخوبی یعنی بخوبی
 شد و باب بخوبی مفید معنی حاصل صدانست بدول بفتح باء الجحد و ضم دال الجحد
 و فاء و لام و باذل بباء الجحد الف و کسر ال تخذ و لام و فاعل جیم و الف و کسر
 و حاء حقیقی هر سه عربیست اول بمعنی سرد و وزن بخشنده و باقی بمعنی سخی یعنی سرد
 بخشنده مؤنث باذل باذله و مؤنث مانع مانع است و هر سه صفت است اول کما
 از بدل بفتح از بار بضم و ضم ثالت از فتح بفتح از بار بضم و ضم ثالت از فتح بفتح از بار بضم
 و بخش کردن و سخی بفتح سین بعضی و کسراء تخذ و شد باء حقیقی نیز عربی
 و صفت از سخا بفتح هه و سخی بفتح و ضم و مخوفه و تخوفه بضم سین و شد و از باب
 منع و ضم حرس علم بمعنی بخش کردن و بخش اسمیاء بفتح ممد و سخا و ضم سین
 و فتح حاء و ممد و مؤنث سخیه جمع سخیا و سخا یا بفتح است یا بر شهرت است
 شده شعبان بفتح سین فرشت و سکون باء الجحد عن بعضی الف و نون و بر وزن

صاحب نیز عربیست بمعنی سرد ستر مؤنث سخی بفتح و ضم و شعبان بفتح است
 و ان صفت مشهور از شیخ بفتح و بر وزن عبان باء علم بمعنی ستر شد است ملحق
حد بجهت زایب بخوبی هر دو بالایی است
چنانکه صانع صیون و حد باشد عرب

شرح حد بفتح حاء حقیقی و فتح دال الجحد و زایب براء و فرشت و الف و کسر باء الجحد
 و تخفیف باء حقیقی و ناء و دوازده بفتح راه و فتح هه نیز بخوبی بفتح نون و سکون جیم
 و ذاء و فاء نایب و بخار و وزن علام نیز و زبوه بکاف و ذاء فرشت و سکون باء
 الجحد و فتح زا و ناء و در دو بکاف و ذاء و بقاء و ناء و کاف و ذاء و فتح زا و
 و صغیر بفتح صا بعضی و ضم عین بعضی و ذال الجحد نیز هر سه عربیست بمعنی زبونه
 یعنی بلند و مرتفع جمع حد و حد باء بکسر و جمع زایب و بابی بفتح و جمع صغیر و صد
 نینین و صغیر بفتح و هر سه صفت است صانع بصاد بعضی و الف و ضم بعضی
 صانع با ناء نایب نیز بصورت بفتح صاد بعضی و ضم باء الجحد و زا و باء دیگر
 و بر وزن فرس نیز حد بفتح حاء حقیقی و ضم دال الجحد و زا و فرشت و بر وزن
 فرس واحد و بضم و صد بفتح و صد بفتح و ذال الجحد و بفتح هاء و ضم باء الجحد حاء
 حقیقی نیز هر سه عربیست بمعنی زبونه و جمع صغیر و بقاء بفتح و هر سه صفت است

ملحق
عوج کچی و خمز بی کبانه انضلمند
خار و زهر را خازنه غلظت فاعل کوب

شرح عوج بکسر عین بعضی و فتح زا و و جمع عربی و مضارع باب علم است بمعنی
 کچی یعنی کج شدن و خمز و مطلقا با عوج بکسر کچی را گویند که در زمین و در
 و در معاش باشد و عوج بضم عین کچی را گویند که در درخت و در درخت است

لهذا از لش نامید اند چه فل بفتح زای و فتح لام اول فرود عرضیا اجتماع هم
یا مؤمر است در یک رکن و هتم بهاء و سکون ناء فرشت و مهم اجتماع حذف با نظر است
دو مفاعیلین و نقضش چنین است بصومع مفعولین بنورین مفاعیلین چهار
فت مفاعیلین راست فاع و در این قطعه یک بدین است **اصل**
بصر و عنب و نب چهارم فرزند است
اینها هر یک در چهارم فرزند است
 شرح بصر بفتح باء ایجد و سکون صاد و سغص و مهم فرجه ایست که میان
بصر و خضراست عنب بفتح عین سغص و فتح ناء فرشت و باء ایجد فرجه ایست
که میان بصر و وسط است نب بفتح ناء فرشت و فتح ناء فرشت و باء ایجد
ایست که میان وسط و ستاب است کسب ناء و سکون ناء فرشت و زاء فرشت
فرجه ایست که میان ستاب و اهام است کسب ناء فرشت و سکون ناء ایجد
راء فرشت و بطن عین و جی از بالا اهام تا بالا ای خضرا مذکور و منقل
و جمع اشار الفظ **الکامس عشر** فی المخرج **المثمن** بفتح است **اصل**
الآخر المفضول لاری **اسا** الفراج **لذ** المذموم **الیاف** بعد **لی** صلی **الله**
علیه و آله و سلم
 شرح اسامی بفتح هزه و تخفیف سین سغص عری و جمع اسم بکسر ضم معنی نام
از فاج بفتح هزه و سکون زای و جمع عری و جمع زوجه بفتح است یعنی زن بی قطعه
با فرود هر دو بجز هرج مثنی آخر بضموض اول در میان نامهای زن مذخوله
دائمه جمع آورد شده در بکرمان باینه بعد از حضرت پیغمبر صلوٰت الله و سلا علیہ
الہ امت و ان بجز است که هر مصرع عش از نقض مفعول مفاعیلین فاع حاصل
شود چنانکه ناظر گفته نظر اطلعنا ماه جهه ان تختمه محتاج

الفظ المفضول

رعایت نودها چورمه مفعول مفاعیلین مفاعیلین فاع **نقطع** با **بکر**
 کن از هر کلمه و وجه تشبیه بن بکر کنش در قطعه سابق و در این قطعه و بطن
اصل
 فرجه ایست که ناک بودند همه بد غایبه و جو پویه مخمره تا ام حبیب
 حفصه بود و زینب مهمونه صفتی سوده ام سلمه انحضرت صکوان الله
 و سلا علیہ الہ زاد و عین و غان نوزن مذخوله دائمه بجمعه در زمان بود
 یک غایبه بود بعین سغص و کسب ناء و سبب فرشت و ناء نائیت
 و او دختر ابوبکر است که در سن شش سالگی ناکه بنکاح انحضرت در زمان
 حضرت بعثت او دختری نکاح نکرد و دیگری جو پویه مخمره بود یعنی بزرگ
 شده بضم جیم و فتح واو و سکون یاء خط و کسب ناء فرشت و فتح ناء نائیت
 و او دختر حارث بن ابی ضره و اسمش بزه است که قبل از انحضرت زوجه صالح
 بن صفوان یا صفوان بن مالک بود و در جنک بنی المصطلق بهم نام ثابت بن
 شماس او فناده بود و بمکانه او از او شد و بنکاح انحضرت در آمد و بنکاح
 شرح جو پویه را بحدیجه نائیت از تحریف کتابت در بکر ام حبیب بود بفتح
 خط و کسب ناء ایجد و ناء خط و ناء ایجد و ناء نائیت و او دختر ابوسفیان
 حری است و مله است که قبل از انحضرت زوجه عبید الله بن جحش بود و بکر
 حفصه بود بفتح حاء خط و سکون ناء و صاد سغص و ناء نائیت و او دختر عمر
 که قبل از انحضرت زوجه خنیس بن حذافه السهمی بود و دیگری بلب بود بفتح
 زای و سکون ناء خط و نون و ناء ایجد و او دختر حجت الاسدی و مادرش عمه
 انحضرت است که قبل از انحضرت زوجه زینب حارثه بود و دیگری مهمونه بود بفتح
 مهم و سکون ناء خط و ضم مهم و او دختر حارث بن حزن المالا ایست که قبل از

حضرت زوجه مسعود بن عمرو التقي و بعد از آن زوجه ابودرم بن عبدالعزی
 بود و بکوصفت بود بفتح صاد معصم و کسفا و سدا و حطی و ناء نائیت و او
 دختر حمی بن اخطب بن عصبه بن عامر است که قبل از حضرت زوجه سلام
 بن مشکم القرطی و بعد از آن زوجه کنانه بن الربیع بن ابی الحنفی بود و در
 خیره حضرت او را اسپر مسلمان و ازاد و نکاح کرد یا هم چیه کلی افتاده بود
 حضرت او را از وجه خرد و ازاد و نکاح کرد و دیگری سوه بود بفتح سین معص
 و سکون و او و ال ابجد و ناء نائیت و او دختر زعفر بن قیس بن عبدالشمس است که قبل
 از حضرت زوجه ابن عثم مسکان بن عمرو بود و دیگری ام سلمه بود بفتح سین معص
 لام و ميم ناء نائیت و او دختر ابی امیه بن مخزوم و اسمش هند است که قبل از حضرت زوجه
 ابی سلمه بن عبدالمسد بود و بر و ابی صحیح حضرت صلوات الله و سلاله علیه و آله بر آن زن
 مدخوله و ائمه موقوفه قبل از حضرت نیز بود یکی خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد
 بن کلاب بود که قبل از حضرت زوجه ابوهاله بن زدره است که بعد از زوجه طاک
 بن بنیاش و بعد از آن زوجه عقیق بن عبد الله بن الحزومی بود و دیگری زینب دختر
 حرمیه بن الحارث بن عبد الله بن عمرو بن عبد منان بن هلال بن عامر بن صعصعه بود
 که قبل از حضرت زوجه طفیل بن الحارث و بعد از آن زوجه نرادش عبد بن
 الحارث بود که در جنگ بدر شهید یا زوجه عبد الله بن محسن بود که در جنگ احد
 کشته شد و دیگری ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنساء بود که قبل از حضرت زوجه
 حکم قرظی بود و حضرت او را اسپر و ازاد و نکاح کرد و در وزن مطلقه نیز
 مدخوله نیز بود یکی اسماء دختر عثمان جوینی بود که بسبب کفین انت تعال
 در جواب خواندن حضرت او را در شب فاف مطلقه شد و دیگری فاطمه دختر
 فتح الکلابی بود که بسبب استعاذه از حضرت کنیز فاف مطلقه شد **اصل**

القطعة الساسنة عشرة في
الشرح المثلث الاخر بالمقبوض الا في اسامي اولاد النبي صلى الله
 شرح اولاد بفتح عری و جمع ولد بفتحین و بر وزن قبل و مثل و فقدا است
 فرزند یعنی قطعه شانزدهم در مجرای شرح مثلث الحزب مقبوض ازل در بیابانهای
 فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و آن مجرای که هر عصر از بقیع
 مفاعلن مفاعلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظر در سینه لاجو حفا
 اند سپم است و از نبع خیال بودم دو نیم است مفعول مفاعلن مفاعلن فاع
 مجرای احوال این نفسیم است و وجه شنبه این مجرای که شد در قطعه چهارم
 و در این قطعه و بیست اصل فرزند نبی فاسم ابرهیم است
 پس صیب ظاهر از ده تعظیم است با فاطمه او رقیبه امر کلمه
 زینب شهم امر ترا سر تعظیم است
 شرح حضرت صلوات الله و سلاله علیه و آله را سیر و چهار دختر بود سیر
 یکی فاسم بود بقیان و سیر معصوم او از خدیجه منولدت شد و سن شش و دو سال
 بود و در میان حضرت وفات یافت و دیگری ابرهیم بود و او از مادر فاطمه منولدت
 شد و سن شش و هجده ماه یا شانزده ماه بود و در جنین حضرت وفات یافت
 و دیگری طیب بود بفتح طاء حطی و کسفا و سدا و حطی و ناء نائیت و او نیز از خدیجه
 منولدت شد و اسم شش و هفت عبد الله و سن شش و هفت و ز بود در جنین حضرت
 وفات یافت و او را از جهنم تعظیم نیز مینامند بعضی گفته اند که ظاهر نیز نام سیر
 دیگری است او نیز از خدیجه منولدت شد و در جنین حضرت وفات یافت و چهارم
 فاطمه بود بقاء و کسفا و حطی و او نیز از خدیجه منولدت شد و زوجه حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله و سلاله علیه و آله سن شش و هفت سال و هفتاد و پنج روز بود و هفتاد و پنج

القطعة الساسنة عشرة في

روز بعد وفات آنحضرت وفات یافت و بر او این صحیح حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله وسلامه علیه و آله غسل کرد و بر او نماز گذارد و دیگری گفته بود بتم زاء
 فرزند و فتح فاف و شد باء حطه و ناء نائیت و او نیز از خدیجه منولده شد و زوجه
 عنبره زای او بود و بعد از نبوت بیست و نهمین سال با ابی لهب و طلفه شد
 و زوجه عثمان بن عفان شد و زوجه آنحضرت وفات یافت و بیست و ششمین سال
 زوجه بکر از بابا شهباه است و بکر و ام کلثوم بود بضم کاف و سکون لام و ضم ناء
 محمد و او نیز از خدیجه منولده شد و زوجه عنبره زای او بود و بعد از نبوت سی و
 مذکور در امر زوجه مطلقه و بعد از وفات زوجه عثمان بن عفان شد
 و در زوجه آنحضرت وفات یافت و دیگری گفته بود بفتح زای و سکون باء حطه و فتح
 نون و باء الحجد او نیز از خدیجه منولده شد و زوجه ابوالعاص بن الربیع پسر خاله
 اش بود و زوجه آنحضرت وفات یافت و تولد شریفشان بر اصح اقوال بابن
 ترتیب بود اول فاطمه پسر ازان و بنی پسر ازان عبدالله پسر ازان ام کلثوم پسر ازان

ان فاطمه پسر ازان زوجه پسر ازان ابوهم
اصول

الفصل العاشر في مخرج المضارع المشتمل على الحرف المكفوف المحذوف في اسماء موالى النبي صلى الله عليه وآله وسلم

شرح المضارع مضارع و زاء قرئت و عین معقوف بصیغه اسم فاعل باب
 مفاطله اسم المضارع مشاهد داشتن المكفوف مجرد و ناء بصیغه اسم مفعول
 مضارع فاعل مضارع الكف در نور دید و بیچیدان دامن پیرهن موالی بفتح
 مهم و تخفیف و او و الف و کس لام و باء حطه عزم و جمع موالی بفتح مهم سکون
 و او و لام و الف معسوه است یعنی علام ازاد کرد است یعنی قطع هضم کردن

بسم الله الرحمن الرحيم
 الفصل العاشر
 عشر

مضارع مشتمل الحرف مكفوف محذوف و در بیان نامهای غلامان ازاد کرده شده
 حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله است و ان بحری است که هر مصرعش
 قطع مفعول فاعلان مفاعیلین فاعلین حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظر
 امشیر و شمایل و خوشبخت ککبه حسن بیخ نورشک در چهاردهم
 مفعول فاعلان مفاعیلین فاعلین بحر مضارع این بود ایمه مرینه و کاه بدیل
 فاعلین فاعلان ابد و در این وقت مقصود است چنانکه مصرع ثالث از این قبیل
 و بی الحقیقه این بحر از فرغ مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصرع دو
 مفاعیلین فاعلان است و وجه ششمین بحر بمضارع مشتمل الحرف مكفوف محذوف
 است که مضارع بمعنی مشاهده دارند است و چون این بحر مشاهده دارد بحر
 منسج در اشعار دکن دو بحر دیگر بودند مفرق چه اصل بحر منسج منفعول
 مفعول است و باء و دکن دو بحر دیگر که در این بحر فاعلان و در بحر منسج مفعول
 بضم نا است هر يك مشتمل بر وزن مفرق که در اول فاع و در ثانی لا نشکلا
 مضارعش نامیدند و چون هر بنی از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مشتمل
 نامیدند و چون در صد و ابتداء حرم که حذف مهم مفاعیلین است با کف که حذف
 نون مفاعیلین است یکجا جمع و فاعیلین مفعول که هم وزن است نقل شده
 لهذا اخربش نامیدند چه حرف بفتح نزد عرضیان جمع شد و با کف است
 در یک دکن و چون از فاعلان و مفاعیلین مشتمل بر ساکن لفظ لوزن که
 سبب خفیف است حذف شد لهذا مکفوفش نامیدند و چه کف بفتح کاف و شد
 نزدیک و ضمه حذوف سابع رکن است چون از عرض و ضرب بیت اول و ضرب
 بیت ثانی لفظ نون که سبب خفیف است ساکن و فاعلین فاعلین که هم وزن است نقل
 شد لهذا محذوفش نامیدند چه حذوف بفتح نون و ضمه اسقاط سبب خفیف است

از خوردن و چون از عرض بی ثانی نون ساکن لفظ نون که سبب خفیف است
 و ما قبلش که ناء متحرک است ساکن و فاعلان بها علان که هم وزن است فعل
 شد لفظ مقصودش نامسند اندکچه فصر یعنی نزد عرض بنیان اسفاط حروف ساکن
 از سبب خوردن و اسکان ما قبل است و تقطیع مضارع اول که مخد و فحسین
 است مولا در مفعول داده است فاعلان بنی رای مفاعیل که بنه مفاعیل و
 تقطیع مضارع ثالث که مقصود است چنین است ثوبا و مفعول بلحصال فاعلان
 حد غمی مفاعیل سار زید فاعلان و در این قطعه و بی ثانی است **اصل**
 مولی و فانی است بی را یکی بیند و یکی فضائله آنکه نه بیج است
 ثوبا و ریاح صالح ملک سار زید **بهر افعیل که بیشتر موهبت**
شرح الخضر صلوات الله علیه را در داده غلام از کرده بود بی سینه بود
 نون و فتح باء الجود و هاء و بکری فضاله بود بضم فاء و تخفیف ضاد ضضع و
 غلامی بود که سینه بیج و هبه ملک الخضر نشد بود بلکه الخضر را و در ذلک
 از کفار اسیر ازاد کرد و دیگری ثوبان ففتح ثاء مخد و سکون و او باء الجود
 کثیره و ابو عبد الله است و او غلامی بود که الخضر او را از حیره یا بنی حکم خرید
 ازاد کرد و دیگری ریاح بود بفتح واء فرشت و تخفیف فاء الجود و حاء حطی و او غلام
 سیاهی بود که الخضر او را از ولد عبد العزیز خرید و ازاد کرد و دیگری صالح بود
 صاحب مفضل و کرام و حواء حطی و او غلامی بود که الخضر او را از پند میراث بود
 یا از عبد الرحمن بن عوف خرید و ازاد کرده و دیگری مدغم بود بکسر میم و سکون
 دال الجود ففتح عین سعفص میم و او غلامی بود سها که ان خضر او را از
 رفاعه بن زید هبیه قبول و ازاد کرد و دیگری سبار بود بفتح واء حطی
 و تخفیف عین سعفص و اء فرشت و او غلام سیاهی بود که الخضر او را در **ضمیم**

افترقت

از غرق است ازاد کرد و دیگری زید بن حادق بود و افغلابی بود که الخضر
 او را از خدیجه هبیه قبول و ازاد کرد و دیگری ابو ذراع بود بر او فرشت که
 و عین سعفص و استم اسلم یا ابیهم یا ثابت یا هر تو با زید است و او غلامی بود
 که الخضر او را از عباس بن عبد المطلب هبیه قبول و بی ثانی است او را با سلا
 عباس الخضر او را ازاد کرد و دیگری ضمیمه ضاد ضضع و فتح میم و سکون
 حطی و اء فرشت و دیگری ابوکبیر بود بضم کاف و فتح باء الجود و سکون با حطی
 و شبنم قرنت و استم سلیم با و س است و دیگری ابو موهبیه بود بضم میم و سکون
 با و حطی و کفار و باء الجود حذاف از ابوکبیر و ابو موهبیه از حضرت زین شریف

اصل
القطعة الثامنة عشر في شرح المخرج المثمن الاخر في الخبر الاصل
في السور التي نزلت بالمدينة

شرح التوب بضم سین سعفص فتح و او ذراع فرشت عمری و جمع سوه بضم
 بعینه و فرستاده شد یعنی قطعه هبیه هم در کج هر ج مثل اخر مفعول اول
 و در بیان سوه ها بکنه که نازل شد است به بعینه صلوات الله وسلامه علیه اله
 در حدیثی آن بگفته که هر مضارع از تقطیع مفعول مفاعیل مفاعیل فاع
 حاصله است چون آنکه ناظمی گفته **نظم** اقبلت فودر کلش جان سرودت
 و در مشک مدن سرور بخد در سنان مفعول مفاعیل مفاعیل فاع
 این نوع رباعی مخرج اخریدان و وجه شمیبه این بگفتند در قطعه
 چهاردهم و در این قطعه و بکنه است

اصل
 فوج و حروف افعال از بی سید بالکون الیه ان اهلان
 فتح اول فاعل و سید فاعل و حیدر فاعل و حیدر فاعل و حیدر فاعل

شرح

حشر
القطعة الثامنة عشر

شرح ابراد بیا خطی در مدینه بنا بر ضرورت شریعی و ذوالصلوات است بفتح
 بهم و فتح ذال الجید کسریون و شد بیا سبب جبر صاحب کسبت بمدینه است
 که اگر منسوب به مدینه رسول صلوات الله و سلامه علیه الله باشد مدینه
 بپیا و اگر مدینه منوره و اصغر همان باشد غیرها باشد مدینه است بیا
 اگر منسوب است مدینه است بیا و اگر غیر ایشانست بیا اول ضمیر
 و تخفیف و او منوره و کلام عربی و جمع اولی بضم و فطر است که مؤنث است
 بدانکه قرآن بر اصح اقوال صد چهارم سه سوره است و مجموع آن در مدینه است
 و سه سال با حضرت صلوات الله و سلامه علیه الله نازل شد از جمله بابت سوره
 در عرض دوازده سال مدت توقف آنحضرت در مدینه مشرفه و نمود و چهار سوره
 در عرض بازده سال مدت توقف آنحضرت در مکه مقطعه نازل شد و سوسه است
 کانه منزل مدینه بنا بر قول شیخ بیک سوره نود است که انا انزلناه امنه و بیک
 سوره صحیح است که یا ایها الناس اتقوا الله و بیک سوره انفال است بفتح که شیخ لوانک
 عن ان قال است و بیک سوره لریکن است و بیک سوره زلزله است که اذا زلزلت
 الارض زلزالها است و بیک سوره احزاب است بفتح هزه و سکون و سکون جاء
 خط و زال که یا ایها الناس اتقوا الله است و بیک سوره اول قرآن است که فاتحه الکتاب
 و بقره و ال عمران و نسا و مائده است و بیک سوره قد سمع الله است و بیک سوره عد
 است که الله تلك ايات الكتاب است و بیک سوره حدید است که سمع الله ما فی السموات
 و الارض است و بیک سوره فتح است که انا فتحنا لک مینا است و قای دیگر
 پس پیش فتح است پس فتح سوره حج است حج بضمین و هاء خطی و جمع که یا
 ایها الذین امنوا اتقوا الله و بیک سوره بقره است بفتح سوره محمد است صلوات الله
 علیه الله که الذین کفروا است و بیک سوره نصر است که اذا جاء نصر الله است

سوره دهوا است که هل انزلنا على الانسان اسوة بکی سوره الرحمن اصل
 الفطنة الملقحة في بحر الفرج للمتمن المفضول الازل في اساس
 القراء السبعين

شرح قراء بضم فاء و شد بیا و فطر است و الف بمد مد عربی و جمع فاء بضم
 خوانند یعنی قطعه ملحقه در بحر فخرج مثنی مفضول نزل و در بیان نامهای
 فادان هفت گانه کلام مجید در بایه است و ان بحر است که هر مطر است از قطع
 مفعول مفاعله مفاعله فاع حاصل شود چنانکه و فتح القدری که فطر
 ای ناصبه سکا فطر است بدین و روشن بودت خود را بنده صبر مفعول
 مفاعله مفاعله فاع فطیع کن این فطره مفاعله بیکر و وجه شبهه
 این بحر که شد در فطره چهارم هر دو را فطره و بابت است اصل

اسمای قرآن بشمیر بی بی و بی بو عمر علا و فاع و بی
 پس هر دو از عارف عاصم را اخیر کسب است و شهر هفت

شرح قرآن بکسری فاف و تخفیف و فطر شریعی و مصدر بار وضع و فطر است
 و ابراد و او بعد از عمر و برای فرف از عمر است یعنی اسناد و در علم خوانند قرآن
 مجید هفت است بکی ابو عمر بن علاه بکسری است بفتح عن سعفص و کون هم
 و او فطر شد و او مکتوبه بجز مفضوله که در فطرش جاء و خطی است و او زاد و دار
 یعنی در بخت و ال الجید و کسری و فطر شد و شد بیا نسبت که در فطرش طاء
 خطی است و دیگر سوسه است بضم سین سعفص و کسری سین تا بیه و شد بیا
 نسبت که در فطرش بیا خطی است و بیک نافع بن فیم مد است بنون و کسری فاء
 و عن سعفص که در فطرش الف است و او زبیر در او است بکی فالون است بیا

المخض
 الفطنة
 الملقحة
 في بحر
 الفرج
 للمتمن
 المفضول
 الازل
 في اساس
 القراء
 السبعين

وضم لام که در فرشت باء الجید است و بکری و در ش است بفتح واو و سکون زاء فرشت
 و سبب فرشت که در فرشت جیم و بکری عبد الله بن کثیر علی امت بفتح کاف و کسر
 ناء ثخذ و باء حطی و زاء فرشت که در فرشت دال الجید است و او زاینر و در و سبب
 یک بزی بفتح باء الجید و شد زاء مکسوه و شد باء سبب که در فرشت هاء امت
 و د بکری فبیل است بضم فاف و سکون نون و ضم باء الجید و لام که در فرشت
 زای است و یک جزم کوفی است بفتح حاء حطی و سکون ميم و ذای و ناء
 مد و زه که در فرشت فاء است و او زاینر و در او سبب یکی خلف است بفتح خا
 ثخذ و فتح لام و فاء که در فرشت صاد ضطخ است و د بکری خلا است بفتح خا
 ثخذ و شد لام و دال الجید که در فرشت فاست و بکری عبد الله بن عمار شاکلی
 بعین سعفص و کسر ميم و زاء فرشت که در فرشت کاف است و او زاینر و در او سبب
 یکی هاء امت بکسر هاء و تخفیف سبب فرشت و ميم که در فرشت لام است و د بکری
 عبد الله بن ذکوان است بفتح ذال ثخذ که در فرشت ميم است و یکی غاصم کوفی
 است بعین سعفص و کسر صاد سعفص که در فرشت نون است و او زاینر و در
 زاء و سبب یکی حفصل است بفتح حاء حطی و سکون فاء و صاد سعفص که در فرشت
 بعین سعفص است و د بکری بکرا است بفتح باء الجید سکون کاف و زاء فرشت
 که در فرشت صاد سعفص است و یکی علی کسائی کوفی است بکسر کاف و تخفیف
 سبب سعفص و کسر شهز و شد باء سبب که در فرشت زاء فرشت است و
 او زاینر و در او سبب یکی ابوالخارث است بفتح حطی و کسر زاء فرشت و
 ناء ثخذ که در فرشت سبب سعفص است و د بکری و در سبب بضم دال الجید
 و کسر زاء فرشت و شد باء سبب که در فرشت ناء فرشت است

اصول الفصحی الثامن عشر

فی بحر اللغات الثامن الثانی فی اسامی الفلاح الذی فیها
 البتة صلی الله علیه و آله و سلم

شرح الفلاح بکسوف و تخفیف لام و بعین سعفص و جمع فاعله بفتح
 بعینه کوسک و افرد و کوه خیر خیر بفتح خاء ثخذ و سکون باء حطی و باء الجید
 و زاء فرشت موضعی است در حجاز نزدیک مبدین مشرفه بعینه فطوره نوزدهم
 دو بحر منقار و مثن سالم و در بیان نامهای فلاحها بکسر که فتح کرده است
 صلوات الله و سلا علیها از خیر و ان بجزیب که هر مزارعش از قطع همها
 با نون حاصل شود چنانکه در بیع الفدی گفته نظر
 بعلم لغت که بنا شده نون نوان گفت هسته نون بر خورش ظالم فقولن
 فقولن فقولن فقولن با این فطوره دایه اصول معالم و وجه شبهه
 این بحر کذبت در فطوره هشتم و در این فطوره نیز در بیست اصل
 زخمیند مصطفی ففعله خدایش بکسر الخیار و الی
 کثیر بکسر نون و شوانکه قوس نظاره و سبب
 شرح ملک بضم ه و ثت نیز مشعل است و سبب سعفص کلام بفتح باء
 از عیال است یعنی از خیر کرفت بعین صلوات الله و سلا علیها ففعله
 و پروردگار شد داد باو چنان مملکت باک از عیال فلاح مفعول از خیر بکسر
 است بفتح کاف و کسر ناء فرشت و باء حطی و باء الجید و یکی ناعم است بنون و
 بعین سعفص و یکی شوانکه بفتح سبب فرشت و شد فاف و انقلع است که
 الاثر حر و بچو و دن مپو و یکی موص است بفتح فاف و ضم ميم نیز و او ساکن
 صا سعفص و یکی نظاره است بفتح نون و تخفیف طاء حطی و الف منقلبه از و ناء
 مد و و یکی سطح است بفتح سبب سعفص کسرا حطی و حاء حطی و باء حطی و یکی

الفصحی الثامن عشر
 بحر اللغات

سلام است بضم سین معض است و تخفیف لام و کسر لام قاعه و نقله اینکه
حضرت امیرالمؤمنین علیه صلوات الله وسلامه علیه درش را کند اصل

الفظة العشرین فی بحر الخفیف المسند
المجنون المحذوف فی اسماء الأوجاع

شرح اسماء بفتح هه وسكون سین معض و همم والفره هه و جمع اسم
بکسر و ضم است بمعنی نام الأوجاع بفتح هه وسكون واو و جمع و عن معض
بروزن کتاب بفتح هه و جمع و جمع بفتح هه است بمعنی در دهنه قطع بفتح هه
خفیف مسند بر مجنون محذوف و در بیان نام های دردها است و آن بحر است که
هر مضرعش از قطع فعلان مفاعیل حاصل شود چنانکه ناظمی گفته
فظکر نام اوجاع مهلك ای ذالك بشیر مربر فو خوب کن ادراك غلا
مفاعیل فعلان وزن بحرش بود چو کوه نایک و وجه شبه این بحر است
در قطع دهم و در این قطع سه بیت است اصل

خشن لا یزع است اعیان حادی و محمد و حکاک
ناخن بر جوه کاسر عظام و امیقتی کوه عضل شد
ضباب و قبیل و قلوب یاز و امیستی کز او اصل شد

شرح خشن بفتح خاء و کسر و تخفیف سین فرشت و نوشتن لا یزع بلایم
الف و کسر ال الجبد و بین ضطغ است اعیان بفتح هه وسكون سین معض
وباء خطی و الف و کسر هه و شد یاء نسبت است خندی بفتح خاء و کسر و
دال الجبد و کسر یاء فرشت و شد یاء نسبت است بلایم و ضم میم و فتح و تخفیف میم
دیگر و کسر و شد دال الجبد دال دیگر است حکاک بفتح خاء و کسر و شد کاف و کسر
و کاف و کسر است ناخن نیون و الف و کسر خاء و کسر سین معض است بفتح کسر و کسر

الفظة العشرین

وسکون خاء و کسر و اولوا است کاسر یکاف و الف و کسر و کسر معض و یاء فرشت است
ضاعط بضاد ضطغ و الف و کسر عنین ضطغ و طاء خطی است بفتح هه و ضم میم
فتح فاء و کسر و شد سین معض و خاء و کسر است عضل بفتح هه و ضم میم و فتح میم
ضطغ و لام جمع عضله بفتح حاء و عصبه بوزن سفینه است ضریان بفتح ضطغ
و فتح و یاء فرشت و باء الجبد و الف و نوشتن ثقیل بفتح ناء و کسر فاف و باء
خطی و لام است ثاقب ثبا و کسر و الف و کسر فاف و باء الجبد است قسلی بکسر میم
و فتح سین معض و کسر و شد لام و شد یاء نسبت است بدانکه در دهان مذکور
در این قطع یا نوزده است یک خشن است آن دردی است که پوزن عضو مؤوف
در دناک و ادورمت زبکند و کلامی است آن دردی است که صاحبش
عضو مؤوف میبندد و یکی اعیان است آن دردی است که ماند که در عضو مؤوف
شود و صاحبش از حرکت آنرا باند و یکی خدر است آن دردی است که صاحبش
کحش و حرکت عضو مؤوف نقصان پذیرفته و باطل گشته است و یکی تمدد است
و آن دردی است که صاحبش بیند عضو مؤوف را از جمیع اطراف میبندد
و یکی حکاک است آن دردی است که خارش در عضو مؤوف میبندد و یکی لغزش
و آن دردی است که صاحبش بیند که عضو مؤوف درین مجلد و یکی رغو
است و آن دردی است که عضله عضو مؤوف را بکشد و سست کند برون آنکه
و نیز که حرکت انسان را نکشد و عضله کوشش یاره سخته است که کرب
است از کوشش و ریشهای بی که جای گرفته است در میان اعصاب و مشهور
است عاهه کوشش که حرکت لغزشی هر یک از اعضا متحرکه بیاری است
و یکی کاسر است و آن دردی است که صاحبش بیند که عضو مؤوف را در
میبندد و یکی ضاعط است و آن دردی است که صاحبش بیند که

روزن شهر است حریران بفتح حاء و کسر ذی هوز و باء حظه و راء قرشت و نون
 بفتح ناء و قرشت و ضم میم و ذی و باء هوز و الف و باء الجید این سه ما تا ایشان
 است بر نیب اول سه روز و ثانی و ثالث هر یک سه و بگو و زمانه و ناظمی
 سهولت ضبط اسامی نامهای مذکور را بر نیب فضول نظر کرده است و نظر
 سه ماهی را که آن اندر بهار است چه از روچه نیشا و ابار است خیزان
 نمودن این بیدان بنا ایشان سه ما ایشان خیزان دو کشت بر این است ابلول
 ای برادر سه ماه مهسجان الله اکبر دو کانون و شباط ای دو سینه بدان
 سه ماهی که هستند و سننا اصل الفطره الثانیة
 العشر فی بحر المخرج المثمن السالم فی اسامی الشهور الفارسیة
 شرح السالم بسین سغص بصیغه اسم فاعل باء علم است السالمه بوری بود
 از عیب علت هین فطره بلیت و دو بهر در بحر مخرج مثنی سالم در نیبانا
 ماههای فارسیه است بفتح فارسی و ان بحرین که هر مصرع عشر از تقطیع
 مفاعیلین با فون حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظر صبا
 چون از کل و وین نقاب بود بکتابد همان کرد و مهرا نجانا در وی
 فماید مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین چه تقطیع این چنین
 کردی عرضی کویت شاید روجه ششمه این بحر مخرج مثنی سالم است که هیچ
 بجهت اواز نوز و خوش آید است و چون عربان اکثر اشعار را که با و
 خوش در سر و دها میخوانند در این بحر است لهذا هر چه نامیدند و چه هر چه
 از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثنی نامیدند و چون فیهر بهر چه از
 او کاش راه مینافه لهذا سالم نامیدند و تقطیعش چنین است و در
 مفاعیلین چه بکشد مثنی مفاعیلین مهرا در مفاعیلین هشتاد مفاعیلین

الفطره الثانیة
 والعشر

و در این

و در این فطره نیز دو بیت است اصل زفر و درین جو بکشد مثنی
 مراد که هشتاد ایمان خون را بر نیب آنکه جوهری در این است
 کین از شهر بود شهر ابا و این شهر در این
 گهر برین بحر استصال مدیاهی فیهر آید
 شرح بدانکه حکای فرین تاریخی وضع کردند که این تاریخ مقدم و برود جرد
 نیز گویند و صد شهر ربیع الاول سال یازدهم هجری مطابق سال اول
 برود جردین شهر با برین کسری عادل که آخر ملوک عجم بود است و سالهای ایشان
 نیز شش سیصد و شصت و پنج روز کسر و ماههای ایشان سی و دو است یعنی زیاد
 و نقصا و پنج روز زیاده را که مثنی بحیثه منفره است در احوال این ماه با و در
 اسفند از مد ماه افزون داند تا سال تمام باشد چنانکه ناظمی بجهت سهولت
 ضبط نظر کرده است نظر شماره فارسیه هر جمله خود را است مباد
 مکرانان مهسجان کورد شماره سی و پنج آید و نام نامها با برین فرنیب است
 فرودین ماه بفتح فاء و سکون هوز و راء بی نقطه و فتح و او و کسر و راء بی نقطه
 و باء دو نقطه در یابین و فون و کاهمی فرودین با سقاط راء تا این نیز و
 اردی هشت ماه بضم هزه و سکون راء بی نقطه و کسر و راء بی نقطه و باء
 در یابین و خورد ماه بضم خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و هوز و راء بی
 نقطه این سه ماهها را است نیز نیب نیز ماه بکسر ناء دو نقطه در با و باء دو
 در یابین و راء بی نقطه و مرزاد بضم میم و سکون راء بی نقطه و هوز و راء
 بی نقطه و شهر بود ما بفتح شین با نقطه و سکون هاء و کسر راء بی نقطه
 و باء دو نقطه در یابین و فتح و او و راء بی نقطه این سه ما تا ایشان نیز نیب
 است سه ماه بکسر میم و سکون هاء و راء بی نقطه و یابان ما هزه و الف و ثانی

نقطه

نقطه در پابین و الف و نون و از راه بجزه و الف و ضم ذال با نقطه با ذال بی
نقطه این سه را با هم است بر بنیدیم یا بفتح ذال بی نقطه و سکون با دو
در پابین و بجزه ماه بفتح باء بکف نقطه در پابین و سکون ها و فتح میم و نون
و اسفند از مدناه بکسر هزه و سکون سین بی نقطه و فتح باء با یاء عجمی و ذال
بی نقطه و الف و ذال بی نقطه و ضم میم و ذال با نقطه این سه را از سناسن است

ملفوظ
الفطنة المحففة في بحر الرمل المثلث المحبوس المحدث في أسامة
الشهوية العربية

شرح بفتح نقطه ملحقه در بحر رمل مثلث محبوس محذوف و در تبا نامهای
ماههای عربیه است بفتح عربی و آن بحر است که هر مطر اعش از نقطه سه
فعلان و یک فعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدی گفته نظر
نظر و بنیدیم تا و عربی و یکسر همیشه که غایب بود از
فعلان فعلان فعلان مثلث فعلان مثلث و طبع ترا جانان بحر شهر

و فی الحقیقه این بحر از فرغ و کمال است چه اصلش هر مصرعی چهار فعلان
است و چه ششمیه این بحر رمل مثلث محبوس محذوف است که رمل یعنی بحر
حصیر یافته شده است و چون گفته اند بحر که لفظهای علامه است در میان
سببها که لفظ فائق است مانند نهیای حصیر در میان و سببها در اند و سبب
دیگر یافته شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر بیتش از دو کلام
حاصل شده لهذا امثالش نامیده اند و چون از چهار رکن حرفی است ساکن
که الف است حذف شده لهذا محبوسش نامیده اند چه چنین بفتح نون در عرضها
حذف میماند که اینست و عرض و ضمیر لفظ آن که سبب خفایه است صاف و فعلان

الفطنة المحففة
في بحر الرمل

که هم وزن السن نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نون در عرضها
اسقاط سبب خفایه است از آخر رکن و نقطه عشر چنین است زخم فعلان
چه کند شش فعلان چه بود ما فعلان هصفر فعلان و در این قطعه نیز در بیت است

ملفوظ
زخم زخم چون که نشسته چه بود ماه صفر و در بیع و در حجاز
و حیات است بی شعبا و مضا و سوال پس بکمال الفعلان و کمال

بکن نیک نظر
شرح بدانکه حکمای عرب نادیده وضع کرده اند که از نادیده عربی و هجری
بزرگترین و مبدأ آن روز بیست و نه یا جمعه اول محرم است سال بود اما که بیست و نه
صاوات الله و سلاله علیه اله از مکه هجرت عبدالله فرمود است و سالهای ایشان
مزی و در و از ده ماه است و اهل شرع ماههای این نادیده را از رؤیت هلال
نار و رؤیت هلال دیگر گرفته اند و آن هرگز از سی روز زیاده و از بیست نه روز
کمتر نباشد و چه ماهها متوالی سه روز و سی ماه بیاید بیست نه روز زیاده و آن
نیفتند و اهل حجاز محرم را سه روز و صفر را بیست نه روز و جمادی الاخری را
یکه را سه روز و یکی را بیست نه روز گرفته اند پس سال نوزده ایشان سیصد
پنجاد و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد چون نیکیا
از سال شمسی ده روز و بیست ساعت و نیم و بیست یک دقیقه و پنجاه ثانیه کم
است لهذا در هر سه سال باز ده بار ذیحجه را سه روز گرفته اند و آن باز در سال
و ابعبار یک روز زائده که مستی بیکساعت سالهای کیستند میماند و نام
ماهها با بر نونید است ضم میم و فتح حاء خطی و شد زاء فرشتند و میم
و آن بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش محرم است صفر بفتح صاد

سعقص و فتح فاء و ذاء فرشت است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل در کما
 غیر منصرف منعمل و جمعش اصفار است شهر بیع الاول و شهر بیع الثاني و فتح
 واء فرشت و کسرا باء الجحد و باء حطی و کسره ثوبین عین سعقص و همد و باضما
 لفظ شهر مستعمل و جمع او بعا و اربعه و بفتح و بیاع بکسر و لفظ الاول و الثاني
 صفت شهر است جماد الاول و جماد الاخره بضم جیم و تخفیف ميم الف و فتح ذال الجحد
 و الف مقصوده است همد و معرفه و مؤنث و بدون لفظ مستعمل و جمعشان
 جماد ثانی و لفظ الاولی و الاخره صفت جماد است بفتح و ذاء فرشت و فتح
 جیم و باء الجحد است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش از جاب و فتح
 و جوب بضم و جاب بکسر و حیان بفتح این است سبعان بفتح شین و فرشت
 و سکون عین سعقص و باء الجحد و الف و فوسنت و ان نیز بدون لفظ شهر
 و جمعش شعبانان و شعبانین بفتح است شهر مضاف بفتح و ذاء فرشت و فتح
 ميم و تخفیف ضاد ضطغ و الف و فوسنت ان باضافه لفظ شهر و غیر منصرف
 منعمل و جمعش مضانان و مضانون و ارضه بفتح اول و کسرتان است
 مشوال بکسر شین و شد و او و الف و لام است و ان بدون لفظ شهر
 و جمعش شرا و یل تخفیف و او و شوالان بکسر است و ذوالقعد بفتح و کسرتان
 سکون عین سعقص و ذال الجحد است و ذال و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوا
 و ذوالحجه بکسر خالطه و شد جیم است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوا و ذوالحجه است

ملحق الفطع الملقح فی الجنت المثلث
المقصود فی اسامی کل ثلث لیل الشهور العربیه
 شرح لیل بفتح لام و تخفیف باء حطی و جمع لیل بفتح است یعنی شب
 و ان عربیاً فتاب فاطوع صبح صان با فاطوع انتاب الشهور

الملحق
 الفطع
 فی الجنت

زائده بر غیر فیا س است یعنی فطعه و لطفه در بحر جنت مثنی مقصود و در بیان
 نامهای هر سه شب منوالی از شبهای ماههای عربیه است بلغز عربی و ان بحر
 است که هر مصرعش از تقطیع مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن حاصل شود
 چنانکه در بیع الفدی گفته فطره زمین عین فو خورد سید اسمان و فاف
 هلال ابرو شود در سپهر خوی طاق مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بحوان و ضبط کن این فطع را با استخفاف
 و وجه ششمه این بحر کز شد در فطعه دویم و در ان فطع نیز در بیت
برای هر سه شب از ماه نام مخصوص است
با اصطلاح عربی بنوا بیدرافان

شرح یعنی از برای هر سه شب در بی از شبهای ماه عربی که اولش بحر و
 آخرش ذی الحجه است نام مخصوص است بزبان عربی **ملحق**
عزیر فقل شمع اندک عشری که بعضی است
در عظمه حیات و سزای است
 شرح عزیر بضم عین ضطغ و تخفیف ذاء فرشت و ذاء و بکسر عربی است یعنی
 اول و دویم و سیم از هر ماه نقل بضم فون و تخفیف فاء و لام عربیست یعنی
 شب چهارم و پنجم و ششم از هر ماه شمع بضم فاء فرشت و تخفیف سین سعقص
 سعقص عربیست یعنی ششم و هفتم و هشتم و نهم از هر ماه عشر بضم عین سعقص و تخفیف
 شین فرشت و ذاء فرشت عربیست یعنی نهم و یازدهم و دوازدهم از هر ماه
 بیض بکسر باء الجحد و باء حطی و مضافه بضم عربیست یعنی شب سیزدهم و چهاردهم از هر ماه
 درع بضم ذال الجحد و تخفیف ذاء فرشت و عین سعقص و یوزن نقل نیز عربیست
 یعنی شب شانزدهم و هفدهم و هیجدهم از هر ماه ظلم بضم ضا ضطغ و تخفیف کلام

عربیه

ویم عربیست بمعنی شنبه روز دهم و بیست و یکم از ماه محادس یعنی خا
خط و تخفیف خون و کسر ال ایجد سبن سعض عربیست بمعنی شنبه است در
و بیست و یکم از ماه محادس یعنی خا خط و تخفیف خون و کسر ال ایجد
و کسر ال ایجد یا خط و هزه عربیست بمعنی شنبه است و بیست و یکم
و بیست و هفت از ماه و حد هزه از جهنم وزن شعر است بحرف کتیم
تخفیف حاء خط و فاف عربیست بمعنی شنبه است و بیست و یکم از ماه

اصول
القطع الثالث عشر في استخراج المعنى من اللفظ
المفوض اللفظ في اسامي السنين الزكية

شرح السنين بكسر السين سعض و بواء خط و خون عربی و جمع
مفوض است بمعنی سال یعنی قطعه بیست و یکم در جهرج معنی مفوض است
و در بیان نامهای سالهای زکیه است بلغت در سید و ان بحرف کتیم که معنی
از قطع معقولون مفاعیلن مفاعیلن فاع خاص شود چنانکه ناظمی گفته

نظم کریمه رسال انونناد لسنو خود و از ظلت جهل باز
مفعول مفاعیلن مفاعیلن بحرف کتیم که معنی هو شیار

و وجه ششم این بحر کتیم است در قطعها هر دو را بقطع نیز و بیست و یکم

موش و بقر و بیلند و کوشما و بز و خا و بیلند و کوشما
انگاه باست و کوشما و کوشما و کوشما و کوشما

شرح بدانکه حکای ترک و انور نارنجی وضع کرده اند سالها را در
فاده اند بر و از دهم و هر سالی را ستم و معنی ما هم یکی از جانوران که
انزال منسوب بان دانسته اند کرده و حکم آن سال را از طبیعت آن جانور

القطع الثالث عشر
والقوس

استخراج نمودند و سالهای ایشان ششمی ماههای ایشان هفتاد و چون
سال هفتمی از سال ششمی بازده روز تقریباً کمتر است پس در هر سال با در سال
یکماه بجهت کیسه افزوده و امسال را سیزده ماه گرفته اند و همیشه ماههای ایشان
یک روز زیاد و روزی بر ماههای عربی بیشتر باشد نام سالها با این ترتیب است
اول سال موش است که از او بتر که سببها میل رقم میکنند دو سال که اول
که از او بتر که اول میل رقم میکنند ستم سال است که از او بتر که اول
رقم میکنند چهارم سال خرگوش است که از او بتر که خوشفان بیل رقم میکنند
پنجم سال گوسفند است که از او بتر که لوی بیل رقم میکنند هشتم سال گاو است
که از او بتر که ایلان بیل رقم میکنند هفتم سال اسب است که از او بتر که بیل
رقم میکنند هشتم سال کوسفند است که از او بتر که فوی بیل رقم میکنند
نهم سال جمد است یعنی مهو که از او بتر که بیل رقم میکنند دهم سال خرگوش
است که از او بتر که نخا فوی بیل رقم میکنند یازدهم سال گاو است که از او بتر
ابت بیل رقم میکنند و از دهم سال خوک است که از او بتر که نکوزی بیل
رقم میکنند و ناظمی بجهت سهولت ضبط اسامی سالهای مذکور را بتر بیل
نظم کرده است فطر سبچفان ارد و بارس و خوشفان و لوی پس
بیلان و بونت و فوی بود نامهای سال بچین و پس نخا فوی و بیلان
از ان شکوز دان فوی پس صاحب کمال و نام ماههای ایشان با این ترتیب
است از امای امیکند ای او جیح ای فوی نخ ای پشپنج ای
البنخ ای بیلنج ای ای سکنج ای طوبنج ای پیرکنج ای
جغتای ای و ماه زیاد تراشون ای نامیداند سال
القطع الحفصه في استخراج المعنى من اللفظ المفوض اللفظ في اسامي السنين الزكية

القطع الثالث عشر
والقوس

زوت و ریش و او است و در بکری عفرینت بفتح عین سعفص سکون فاف و ذاء
 فرشت و ناء الجید و ان بصوت عفرینت و کواکب بیست و یک داخل صوت و سه خارج
 صوت و ریش فاف است و در بکری قوس است بفتح فاف و سکون زاء و سین
 سعفص ان بصوت سردی است که گمان در در مذکر فتره و نیز بران نهاد و کما نزل
 بما کشید است بعضی انداختن بر هذاست و قوس است و با عینا و اصل صوت صتی بر ای
 است یعنی نیز انداز و کواکب بیست و یک نما داخل صوت و ریش فاف این سه بر جری
 است یعنی مدت مکت افشار بر این سه بر جری فصل یا نیز است و بکری جدا است بفتح
 سکون ذال الجید فاف خط و ان بصوت بزغاله است و کواکب بیست و هشت غلام داخل
 و ریش فاف خط است و در بکری ذال الجید سکون لام و واو و ان بصوت
 اومیت که استیاده و کوزه زاسر سکون کوفه نصفه بجز این و وجه ششمه اثر بدوان
 است که کوزه زاستبیه بلو که اند و با عینا و اصل صوت صتی سنا که الماء است یعنی
 ریزند این کواکب چهل و دو داخل صوت و سه خارج صوت و ریش فاف خط
 و در بکری حودت بضم حاء خطی و واو و ناء فرشت و ان بصوت دو ماهی است که
 هر یک در بکری پیوسته هذاست سمکینش نیز نامیدند و کواکب بیست و چهار داخل
 صوت و چهار خارج صوت و ریش فاف خطی است و الف متصل میاء است این سه بر جری
 مستوا است یعنی مدت مکت افشار بر این سه بر جری فصل ز غنما است ملحق
الفطمة الملقحة فی بحر الخفیف السدس المبحر المحدث فی استیاء
الکواکب السبعین ستیاء

فی بحر الخفیف
 الفطمة الملقحة

شرح الكواکب بفتح کاف و تخفیف و او و کس فاء و ناء الجید بر جری و جمع کواکب بفتح
 است یعنی ستاره استیاده بفتح سین سعفص شد باء خطی و زاء فرشت و ناء عینا
 صیغره مبالغه است بر بفتح جمع کردن بد یعنی قطعه طحله در بحر خفیف مسدود بجزون محدث

و در بیان نامهای ستاره ها هفتاد و ستیاده است بفتح عین و ان بحر بیست که هر
 مطهرش از تقطیع ففلا من مفاعیلن حاصل شود چنانکه در فیه القدی گفته
 نظر نامر سبب است چون شهل غسل بزبان عرب چینی محل
 ففلا من مفاعیلن فغان هر چه شرف و شرف بود
 و وجه ششمه این بحر که شش و در قطعه هر در این قطعه نیز در بیست ملحق
 کواکب هفتاد کواکب ستیاء افشار حد اعرج و جبل
 فی است عطار و زهره شمس تریح و مشرق و جبل

شرح بدانکه افلاک یعنی اسمها هفتاد است و کواکب ستیاء هفتاد هر یک در فلاف
 نزد دیگر بن افلاک بن بن فلك فرود و بر بن افلاک داخل است و بالای فلك
 هفتم که فلك داخل است فلك هشتم است که انرا اهل نجوم فلك ثوابت و فلك البروج
 و اهل شرع کسب گویند و ان جای کواکب ثوابت است و حرکت خاصه هر یک از
 این افلاک هشت گانه از مغرب بجانب مشرق باشد بالای فلك ثوابت فلك انهم
 است که انرا اهل نجوم فلك اطلس و فلك الافلاک و فلك اعظم و اهل شرع عرش
 گویند و در ان هیچ کواکب نیست و حرکت ان از مشرق بجانب مغرب باشد که افلاک
 هشتم که حرکت این فلك انهم که حرکت شبانه روز است حرکت کنند و حرکت
 خاصه هر یک از افلاک کواکب هفتاد که بیسی پایه بر حرکت خاصه هر یک از کواکب
 هشتم است لهذا این هفتاد کواکب ستیاء و کواکب فلك هشتم مستی ثوابت است
 است هر چند که جمیع دو حرکت شبانه روز که فلك انهم است مثل هم اند و بالای فلك
 هفتم چیزی نیست بلکه عد صرف است اما یا بین ان کوه ان و یا بین ان کوه حیا
 و جمع این کوهها نجوم و احاطه نامه بر کوه یا بین کوه است هر کوه ان که حرکت
 است احاطه ان بر کوه خاک احاطه غیر نامه است چه در بیسوی کوه خاک ظاهر است و کوه

خاله اصل نجون نیت و نام های کواکب صغیر ستاره و منزل و ملتق سیر در هر یک
 باین تفصیل است یکی قمر است بفتح قاف و فتح میم و زاء فرشت که بفارسی گویند
 و در آسمان اول است و در کد در بیست هفت روز و ثلثی در برجی ناره از دور و در
 کمتر از سه روز قطع کند و قمر زاء فرشت است و دیگری عطارد است بضم عین
 و تخفیف طاء حطی و کسز اء فرشت و دال ایچیکه بفارسی گویند در آسمان دوم
 است و در کد در یکسال و برجی در شانزده روز قطع کند و قمر زاء ایچیکه
 زهره است بضم زای و فتح هاء و فتح زاء فرشت و ناء که بفارسی ناهید گویند در
 سیم است و در کد در یکسال و برجی در بیست هفت روز قطع کند و قمر زاء ایچیکه
 هاء از چند وزن شعر است و دیگری شمس است بفتح شین فرشت و سکون میم و سبب
 که بفارسی گویند در آسمان چهارم است و در کد در یکسال و برجی در
 قما قطع کند و قمر شین فرشت است و دیگری مریخ است بکسر میم و شد زاء
 فرشت و بلاء حطی و عواء نخذ که بفارسی طیاره گویند در آسمان پنجم است و در کد
 دو یکسال و در ماه و نیم و برجی در یکماه و نیم قطع کند و قمر زاء نخذ است
 و دیگری مشتری است بضم میم و سکون شین فرشت و ناء و زاء فرشت و بلاء حطی
 که بفارسی بر جیسر گویند در آسمان ششم است و در کد و از سه سال و برجی در
 یکسال قطع کند و قمر بلاء حطی است و دیگری زحل است بضم زای و فتح خا
 حطی و لام که بفارسی کیوان گویند در آسمان هفتم است و در کد سی سال و برجی در
 دو سال و نیم قطع کند و قمر لام و غیر منصرف مستعمل است و ناظمی چون سهول و صبط
 اسامی کواکب مذکور را بر نوبت بلغت فارسی نظم کرده است **نظم**

کواکب صغیر ناهید میدان
 چون خورشید طیاره بر جیسر کیوان

اصول
 الفطنة الرابعة والعشرون بحرف الخفيف للسد الخجون
 المحذورة في بقى الكواكب الستة عشر

مشرح بیون بضم باء ایچیکه و ضم باء حطی عری و جمع بیون بفتح است یعنی خانه
 یعنی قطعه بیست و چهارم در بحر خفیف مسدس نجون محذوف و در بیست و چهارم
 ستاره ها صغیر ستاره است و آن بحر سینه که هر مظهرش از قطع فاعلان
 فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

ای ذرافنار ما غلام بحر بنقطه شد خفیف بنام
 فاعلان مفاعیلن فعلان خانها نجوم سبعة تمام

و وجه ششم این بحر کد شد و قطعه دوم و در این قطعه بیست و سه اصل

حل و عفر شین با طیاره ام	فوس و خورشید شین در الم
فوس و مریخ از چهار خانه زهره	مر زحل است جبر و کد و مقما
زهره و جومر و خورشید سلطان	خانه افنار شین مدام

مشرح طیاره بفتح باء بکفظة و سکون هاء و زاء بی نقطه و میم فارسی است یعنی
 مریخ نیز بکسر فاء و نقطه در بیال و بلاء و نقطه در بیالین و زاء بی نقطه
 است یعنی عطارد و خورشید بضم خاء و بی نقطه و زاء و یحی و شین با نقطه
 است یعنی سنبله بدانکه هر یک از کواکب صغیر ستاره را خانه و نامی است
 و برج در آن خانه کواکب را باعتبار نزول آن کواکب است که آن برجی که
 بخانه آن کواکب است بلکه باعتبار محاذات آن کواکب است فاعلم ان فلک البروج که مستقیم
 برج است محاذات چهار دشت از قیون حال آن کواکب یعنی کواکب در حال محاذات آن
 برج که بخانه آن کواکب موسوم است کمال ثبوت دارد چنانکه در حال کمال ضعف دارد

الفطنة الرابعة
 والعشرون

در است
 عرض مسعود
 در حد
 مرطابیتا
 ن حذره
 در طیاره
 در کد
 در کد
 در کد

خامهای ستارهها باین تفصل است حمل و عفر و همد و خانه همد است یعنی سرخ
 فوس و جوز همد و خانه مشرب و نور و میزان همد و خانه زهره است حمل و
 همد و خانه زحل است جوزا و خوشه یعنی سنبله همد و خانه بنر است یعنی عطارد
 سرطان خانه مری است یعنی مری سرخ یعنی اسد خانه افنا است یعنی شمس بدانکه
 مقابل خانه مری کوکی و بال آن کوکب است پس خانه شمس که اسد است و خانه
 مری که سرطان است همد و بال زحل همد و خانه زحل که جد و دلو است با
 شمس مری باشد هر خانه مشرب که فوس خوشت و بال عطارد و همد و خانه
 عطارد که جوزا و سنبله است بال مشرب باشد همد و خانه سرخ که حمل و
 است بال زهره و همد و خانه زهره که نور و میزان است و بال سرخ باشد و اسد
 و آن خانه باشد و بال اصل الفطره الحاصیه العشرین

شرح الحقیف المسد الجوزی الخدری کینه کینو الشمس البروج

شرح یعنی قطعه بنشیند و نیم در بحر خفیف مسد بخون خدوف در پهل چندی
 بودن افتاب در بروج دوازده گانه و آن بحری است که هر مصلحت از تقطیع
 مفاعیل فعلی حاصل شود چنانکه رفیع القدی گفته **نظیر**

مکت خورد بروج دو و خویش اندر بر قطعه هست که و پیش
 فاعلان مفاعیل فعلی هر قطعه ان مکن دل ریش

وجه ششم این کینه در قطعه دهم در این قطعه و بلیا است اصل

خویش بروج در یکس حمل و نور مشرب یا اسد پیش
 و کویش از بروج و عفر است فوس جد و کینو

شرح خورد بقیه خا و با فطره و او معدله و راه بی فطره فارسی است یعنی افنا
 بدانکه اهل هیئت گفته اند که چون مرکز ملد افتاب خارج مرکز فلک البروج

هند نصف این ملد که در جانب بروج شمالی است بیشتر باشد از نصفه که در جانب
 بروج جنوبیست پس افتاب در بروج شش گانه شمالی که حمل و ثور و جوزا
 و سرطان و اسد سنبله است بیشتر باشد از بروج شش گانه جنوبی که میزان
 عفر و فوس جد و دلو و خوشت پس معذرت و بلبل چنین است که خورد
 افتاب در بروج جوزا و دلو و جوزا توقف میکند و در هر یک از بروج حمل و ثور
 و اسد پس و پیش اسد که سنبله و سرطان است و بکروز توقف میکند
 هر یک از بروج فوس جد بلیند و روز توقف میکند **ملکوت**

الفطره الخفیه فی بحر الرمل المسد المقصود کینه کینو الشمس البروج بحساب الجمل

شرح حساب کبریا و خطی و تخفیف سبب معقوض و باء الجبر علی و مصد
 با و بخر است یعنی نگاه داشتن و شمردن عدد است جمل بضم جیم و فتح میم
 و کاهی تخفیف نیز معنی حرف الجبر است یعنی قطعه موفه در بحر رمل مسد
 مقصود در بیان چندین بودن افتاب در بروج دوازده گانه بحساب جمل
 الجبر و آن بحر است که هر مصلحت از تقطیع فاعلان فاعلان حاصل
 شود چنانکه ناظمی گفته **نظیر** فاعلان فاعلان فاعلان
 جان و دل و در تو از منتر که است فاعلان فاعلان فاعلان
 خواند این هر کس که سرد آکه است فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است
 چه اصلش در بحر هر مصلحتی سه فاعلان است و وجه ششم این بحر رمل
 مسد مقصود است که رمل معنی حصیر یا فنه باشد است و چون در هند
 ادکان این بحر که لفظ علا است در میان سیهها که لفظهای و آن مانند پهلها
 حصیر در میان زمینها دوازده وسیله دیگر یافته شده است لهذا رطل نامید

و چون هر یکی این مجاز را در کان سلا سینه حاصل شد لهذا مسدس نامیدند
و چون از عرض و ضرب بود ساکن لفظی که سبب ضعف است ساکن و فاعلش
که متحرک ساکن و فاعلش فاعل ساکن که هم وزن است نقل شده لهذا مقصودش
نامیدند چه ضرب نزد عربین اسفاط حرف ساکن از سبب ضعف و اسکان فاعلش
است و تقاضی چنین است اولاً فاعل ساکن اولاً فاعل ساکن و ثانیاً در این قطعیه

**ملکی لا اولی الا ولا الا شریک است
لاک و کط لک لک کون است**

شرح بدانکه معاد این قطعه وضع سابقه یکی است و فاعلش بنسبت یکی
یکه آنکه در قطعه سابقه نزدیک بود و رعایت شده و در این قطعه رعایت شده
دیگری آنکه در قطعه سابقه ملکت توقف شمس در هر برج بقدر سی و دو روز
بحساب ایجاد است و ضابطه در حساب ایجاد است که از هر یک از اول عشر تا آخر
است و در شمار یکیک بالا میرود از اول عشر تا اول ماه که فاعلش در شمار
دهه بالا میرود و از اول ماه تا اول اوف که غیر است صد عدد بالا میرود چنانکه

فاصله کفنه فطر ایجاد هوز و دیگر خطی از یک ناده است هر شمار
کلیه سقصر آنها بود فرشت و نخذ و ضلع چهار

یعنی اولاد در هر یک از برج حمل و ثور و سرطان و اسد سنبله می بود و در وقت
میکنند که بیخ لا عبارت از آنست زیرا که لام سی و الف یکست در برج جوز است
دو روز توقف میکنند که عبارت از آنست زیرا که لام سی و الف یکست در
یک از برج میزان و عقرب و دلو و حوت سی و دو روز توقف میکنند که در بیان این
است زیرا که لام سی است در هر یک از برج قوس و جد و میزان و در وقت میکنند
که دو کط عبارت از آنست زیرا که کاف بیست طاقه است **اصل**

**القطعی است و لغزشی در المنقاب المثلث است
فی اسامی امثال الفجر**

شرح است آن بفتح هه و ساکن سین سقصر عربی و جمع سن بکسر سین و
نون بمعنی سال یعنی مقدار عمر و زندگی و ان مؤنث و در انسان و غیر انسان
است الفجر بفتح باء ایجاد و فتح فاء و زاء و فرشت عربی و جمع فجر یعنی این است بفتح
جسر که بفتح فاء و بیست شش هجر متفاد و مقن سال بود در بیان نام کمالهای کما
است آن بحر بیست که هر مطر عشر از قطعی چهار فاعل با فون حاصل شود چنانکه
در فیه القدی گفته فطر زهی طبع شدت مهر علم بالغ رسیدن فکون
با فیه مبالغ فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل بود ضبط این قطعه را برین
وجه ششمه این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این قطعه نیز یک بیست است

**بذیع جذع ستر کا و است آنکه
تبی و رباعی مدلس است صالح**

شرح بذیع بفتح ناء و فرشت و کسر باء ایجاد و باء خطی و عین سقصر عربی بیست
کا و ن یکساله یاد در و جمش بناع بکسر و بناع بفتح و مؤنثش بذیع است و
یکسال تمام باشد از اعجاز کوبند در مذکور و مؤنث بکسر عین سقصر عربی
چشم گذشت و اصل شتر از قطعه بیخ جذع بفتح جیم و فتح زاء الخمد و عین سقصر
است بمعنی کا و ن در ساله یاد در سه جمش جذع ان بضم و جذع بکسر مؤنثش جذع
و جمش جذع فاعل است ثنی بفتح ناء و نخذ و کسر نون و شد باء خطی عربی است
بمعنی کا و ن در سه ساله یاد در چهار جمش ثنیان و ثناء بکسر و مؤنثش ثنیان
و جمش ثنیان است رباعی بفتح زاء و فرشت و تحقیر باء ایجاد و کسر عین
سقصر و تحقیر باء خطی عربی است بمعنی کا و ن در چهار ساله یاد در پنج جمش بضم

القطعی است
و لغزشی

و کسر ميم و باء حظه و زو فرشتا عربی و جمع حاکم است بمعنی خورن یعنی قطعه ملحفه
نیز در بحر منقار و مثن ساء و در بیان نامهای سالهای اسبان و اسنان و نوزادان
و ان بحر کسبه که هر مصرعش از قطع چهار فاعول با نون حاصل شود چنانکه در مع
الهدی گفته نظر زهی روی و خشنودان ماه تابان بشاکر درین خوب
روبان شتابان فاعول فاعول فاعول فاعول بخوان در تقاریر و نوزادان
اسان و وجه ششمی این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این قطعه نیز یک بیت است

اصول
نوحوی جذع و انزنی پس رباعی
پس انگاه فارح ز اسنان از امینک
شرح

حولی بفتح حاء حظه و سکون و او و کسرام و شد باء حقی عربیست بمعنی است
و خورن یکساله یاد رود و هم جمش حویبان و مؤنثش حویله است جذع بفتح ج
نیز عربیست بمعنی است اسر و خورن و نوزاد رسه نیز جمش هم جذعان بضم ج
یکسر و مؤنثش جذعه جمش جذعانت ثنی بفتح ناء و شد باء عربیست بمعنی
است اسر و خورن سه ساله یاد رود چنانچه جمش ثنیان و ثناء یکسر و مؤنثش ثنیه
و جمش ثنیان است رباعی بفتح عربیست بمعنی است اسر و خورن چهار ساله یاد
پنج نیز جمش رباع بضم و ضمین و رباع و رباعا یکسر و رباع بر وزن و رب
او رباع و رباعیان بفتح و مؤنثش رباعیه بضم و رباعیه بفتح سب
سقف و کسر ال الجذ و باء حظه و سب و دیگر و بر وزن فرس نیز عربیست بمعنی
کوسند نوزاده چهار ساله یاد رود پنج جمع اول سکس بضمین است صانع
دنیبا سقف و کسرام و عنی صنف و صانع سپن سقف نیز عربیست بمعنی
نوزاده بخساله یاد رود شش نیز جمش صلوغ بضم و صوالغ بفتح و صلغ بر وزن

کاف و کسره و باء حظه و چون از هشت گذشت دیگر نام معتبر نوزاد ملحق
القطعه المحفده بحر المنقار و المثن السامی و اسامی حنا الاغنام
شرح الاغنام بفتح هزه و سکون عنی صنف و عنم بفتح و عنوم بضم نیز هر سه
عربی و جمع عنم بضمین است بمعنی جنس کوسند بمعنی قطعه ملحفه نیز در بحر صفا
مثن ساء و در بیان نامهای سالهای اسب و اسفند است و ان بحر کسبه که هر مصرعش
از قطع چهار فاعول با نون حاصل شود چنانکه در مع الهدی گفته نظر
زهی و نکوی نو مشهور ایتام بر او رود چون نکین در جهان نام فاعول
فاعول فاعول فاعول مکن ضبط این بیت ای نیک فخرام و وجه ششمی
این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این قطعه نیز یک بیت است ملحق

جذع و انزنی پس رباعی
پس انگاه صالح ز اسنان از اغنام

شرح جذع بضمین عربیست بمعنی کوسند نیز یکساله یاد رود و نیز جمش
جذعان بضم و جذاع یکسر و مؤنثش جذعه و جمش جذعانت ثنی بفتح ناء و شد
باء عربی است بمعنی کوسند نوزاد سه ساله یاد رسه نیز جمش ثنیان و ثناء یکسر
و مؤنثش ثنیه و جمش ثنیان است رباعی بفتح عربیست بمعنی کوسند سه ساله یاد
در چهار نیز جمش رباع بضم و ضمین و رباع و رباعا یکسر و رباع بر وزن و رب
او رباع و رباعیان بفتح و مؤنثش رباعیه بضم و رباعیه بفتح سب
سقف و کسر ال الجذ و باء حظه و سب و دیگر و بر وزن فرس نیز عربیست بمعنی
کوسند نوزاده چهار ساله یاد رود پنج جمع اول سکس بضمین است صانع
دنیبا سقف و کسرام و عنی صنف و صانع سپن سقف نیز عربیست بمعنی
نوزاده بخساله یاد رود شش نیز جمش صلوغ بضم و صوالغ بفتح و صلغ بر وزن

اصول
 الفطحة الثامنة عشر في بحر الخفيف المسند الحان في ساقيا بل
 شرح بن بل بفتح فان وخفيف باء الجهد وكسره هاء منقلبه زبا ولام عربي
 وجمع هبله بفتح امث بمعنى كروه مردم كه از يك پد با شند السبا بفتح سبب
 وفتح باء الجهد وهزه لقب عبد مشرب بشيخ زجرب بن خطان وغيره من
 مشعل است و عرب بن خطان از فرزندان حضرت نوح صلوات الله عليه
 بزول هيك اهل بن و اولد كسي است كه تكلم بزبان عربي نمود بغير قطع بلسان
 در بحر خفيف مسند تحريف و بيان نامها و مينها اي هفتگانه فرزندان سبا است
 بحر كنه كه هر صراط عش از قطع فاعلان مفاعيلن حاصل شود چنانكه

الفطحة الثامنة عشر
 والقوس

كفه	ايك در نوزده دل است	جان بيار زاع نور است
فاعلان مفاعيلن		كوي بحر خفيف خواهد بود

و وجه شبيهه ابن بحر كذا شد در فطحة هره در ان فطحة نيز يك ميث است اصل
اشعر و عرب و حمير كه لان مراد ما و عامله است
 شرح بدانكه چون فطره سبا بن بشيخ زجرب بن خطان در قرآن مجيد مذکور
 است طبع نامهاي مينها اي كه از فرزندان او سبب نظم كود است و قبائل هفتگانه اين
 است بگو مينيله اشعر بن سبا است بفتح هزه و سكون شين و غير سعضه زاء و فرشت
 و ديگر مينيله عرب بن سبا است بفتح عين سعضه و سكون مهم و زاء و فرشت و و اولد
 غير محفوظ و ديگر مينيله حمير بن سبا است بكسره هاء حط و سكون مهم و فتح باء حط و زاء
 فرشت و ديگر مينيله كه لان بن سبا است بفتح كان و سكون هاء و لام و الف و نون و ميرون
 صاحب قرآن نيز و ديگر مينيله ترابو ميثم است بضم مهم و شد زاء و فرشت و ديگر
 مينيله ناد بن فراد است بفتح هزه و سكون نون و مهم الف و زاء و فرشت و ديگر مينيله

عامله بن سبا است عين سعضه الف و كسره مهم و لام و ناء مدوده اصل
 الفطحة النامعة العشرين في بحر المخرج المشن السالم
 شرح فطحة عين هزه و بحر مخرج مشن سبب الهمزة وان بحر كنه كه هر صراط
 از قطع چها مفاعيلن حاصل شود چنانكه ناظمي كنه مظهر زهي و وبت
 بجوي كد هانت غن خندان فذن سردوان و دل خط دجان باغ جنا
 مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن بدان بحر مخرج ابن بحر و خوش ان فطحة
 زابرخوان و وجه شبيهه ابن بحر كذا شد در فطحة عين هزه و و بود ان فطحة نيز
 يك اصل و سبب طواي است اصل كنه شان معي و در اعضا
بان و سراسر از جي و نزه كه نيز سرع و شوا بن بان

الفطحة النامعة
 والعشرون

شرح كنه بفتح كان و كسره فاء و فرشت و فاء و برون مثل نيز بلسان
 بمعنى شانه جعش كنه برون فزه و اكان بفتح اسنه معي بفتح و كسره مهم تخفيف
 عين سعضه و الف مقصوه منقلبه زبا و عين بلسان معي زوده وان كاهي مؤنث
 و جعش امعا بفتح و مد است عضد بفتح عين سعضه و ضم و كسره و سكون ضا ضغ
 و ذال الجهد و برون فقل و مثل و عنق نيز بلسان معي ما بين مرفق و شانه سبب
 بفتح باء حط و كسره عين سعضه و باء حط و زاء و فرشت عين بلسان معي چها ساسان
 سهل و معي چها اندك نيز املا و كذا شد در اصل و مهم از فطحة چها مراد انصاف
 از ديسر بضم و ضممين و سيار و سبب و بفتح و مهم بحر كان سبب از باء حسن معي ساسان
 شد است زجي بكسره فاء و كسره مهم شد جيم و الف مقصوه و زه و كسره زاء و برون زجي
 كه عين بلسان معي دننه سرع چها جار و قيد دننه مرغ مطلقا شود بكسره شين و فرشت
 و تخفيف زاء و الف همده و برون غن نيز معي است معي كوشه زبا بن و فطرش و حجه

وزن شعرا است اصل **صهري** بگو كنه معي نكه بله كوله

علم عالم و علامه دانا و سبب تیرمان

شرح صم بفتح صتا سعض و فتح صم اول و صم بفتح صتا و شد صم نیز عری و صد
 باب صغ است بمعنی کرمی یعنی کربودن و کرم شدن و مرد کردن است که گویند جمش صم صتا
 بضم و مؤنثش صماء بضم و صلمات و شد باء کرمی از جهت وزن شعر و باء کرمی که
 و اینکه و کرمی معنی حاصله صلمات بکم بفتح باء ایجد و فتح کاف و مهم بکم بکامه
 بفتح نیز عری و مصد باء علم است بمعنی کینه بفتح کفک بودن و کنگ شدن و کرم شدن
 ابرم و بکم گویند جمش بکم بضم و بجان بضم و مؤنثش بکاء بفتح و صلمات عری بفتح
 عین سعض و فتح ذاء فرشت و جیم عری و مصد باء علم است بمعنی کینه بفتح کفک بودن
 خلیف و مرد لنگ خلیف ذاء العری گویند جمش عری و عرجان بضم و مؤنثش عرجا بفتح
 و صلمات بفتح باء ایجد و فتح لام و هاء و بلاغه بفتح نیز عری و مصد باء علم
 بمعنی کرمی نادان بودن و بازی خوردن و مرد نادان را ابله گویند جمش بفتح باء ایجد
 بضم و مؤنثش بلیها بفتح و صلمات بکم بضم کاف عری و او محمول بر سبب علم و عالم
 بعین سعض و علام بفتح و صم بعین سعض و شد لام و الف و مهم و علامه باء ایجد
 و نظمه بر وزن زبر بجهت علامه بکم نیز هر شش عربیست علم و عالم بمعنی هر شبنا
 دانا و علامه نظمه و علامه بمعنی مرد و زن بسیار دانا و فیسر مجموع بدانان
 و زن شعر است اول و ثانی صفت و باقی مبالغه از علم بکم از باب علم بمعنی دانستن
 و الف دانا معنی فاعلیست است بفتح همزه و کسر سین سعض و شد باء ایجد
 و اسر بجهت و الف و اسمیان بفتح نیز هر شبست بمعنی مرد پرمغان یعنی اندوه کین و
 اضطر و مؤنثش اسبیه و اسبیه اسمیانه است و ان صفت از اسمی بکسر و فطر از باب
 علم بمعنی اندوه بر و کشت پرمغان بکسر و فتح باء عری و سکون ذای عری فارسی است

اصول

سجده غار و سوزن و غام ابرام و سوزن
 حیا و اول و سبب تیرمان

شرح سجده بفتح سین سعض و تخفیف حاطط و الف و باء ایجد و سبب جمع
 و سجده بفتح نیز و غارض بعین سعض و کسره قرشت و ضا صضع و سوزن بضم
 مهم سکون ذای و سوزن و غام بفتح غین و تخفیف هم و الف و مهم دیگر و غام بفتح
 نیز هر هفت عری است سجده و سبب جمع سجده بجمع سجده بمعنی مطلق ابر و
 غارض ابری را گویند که افق را می پوشد جمش غارض بفتح است سوزن جمع سوزن
 بمعنی ابر معنی ابر ایذای غام و غام جمع غامه بفتح است بمعنی ابر سبب که
 افان را نیز کند و بضم جمع بضم و مجموع بمطلق ابر از جهت وزن شعر است
 بکسره صضع و متکلام عربیست بمعنی مطلق سابه یا سابه نیز از و ال جمع طلا
 بکسره و طول و اطلاق بفتح است سابه بعد از ذوال الفی گویند جمش حاطط
 و تخفیف باء حط و الف محمده و مقصود نیز و اول و باء ایجد و کسره باء ایجد
 وزن بغل نیز و سبی بفتح و او و سکون سین سعض و کسره هم و شد باء ایجد
 مد را و بکسر هم سکون ذال ایجد هر دو ذاء فرشت و مطر بفتح هم و فتح حاطط و
 ذاء فرشت هر شش عری است بمعنی بازان هادی را گویند که زمین را از نازکند
 و جمش ایجا و ایجه بفتح و حی بفتح و کسره سدا بل و اول بازان سدا بزرگ فطر را
 گویند و سبی بازان هادی را گویند و ان منسوب بوسم بفتح مصد باء صم بمعنی
 داغ کردنست چون این بازان هادی را درین داغ و نشان میکند خدا و سببش
 نامید اند و مد را بازان بسیار و مطر مطلق بازان را گویند جمع ثانی امطار
 بفتح و بضم مجموع بمطلق بازان از جهت وزن شعر است **اصول**
 و بیع اسمها آمد و بیع اسمها از آنکه ثنا و صفت شمه مست و سبب

دبج بفتح زاء فرشت و کسره باء الجبد و باء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی فصل
 چهار یعنی فصل پیدا شد شکوفه و گیاه و آن صفت از دبج بفتح از باب وضع بمعنی
 باز آن لها و آمدنش خریف بفتح خاء شخوذ و کسره باء فرشت و باء حطی و باء عربیست
 بمعنی فصل خزان یعنی فصل پاییز و برب و بزبان و انصفت از خرف و مخرف بفتح
 و خراف بکسر ففتح از باب نصر بمعنی مبادرت با او درخت باز کردنت شنا بکسر شین
 فرشت و تخفیف تاء فرشت و الف ممدوده و صیف بفتح صا سعفص سکون باء
 حطی و فالف و فشر مرتب است شفاء عربیست بمعنی فصل زمستان بمعنی فصل
 کسبای سرما جمعش اشبه بفتح است زستان بفتح زای و کسره میم فارسی است
 از دم بمعنی سرما و از ستان بمعنی کسبای چیزها است صیف عربیست بمعنی فصل
 تابستان یعنی فصل کسبای که جمعش صیان بفتح است فاستا بکسره باء یکفطه
 فارسیه و کسبای از باب جمع خوارن و کسره باء از ستان بمعنی مذکور است اصل او

عده و حقه شین از حد از خوف نرسید
 و تاق و نکل بنکله مدح صبر و سخن چیز ندامت

مشریح عده بفتح عین سعفص ضم ذال الجبد شد و او و عادی نیز و خصم بفتح خاء
 شخوذ و سکون صا سعفص و میم و بروزن امیر نیز هر چه با عربیست بمعنی دشمن و
 عده واحد نشبه و جمع مؤنث و مذکر مساوی است و گاهی نشبه جمع مؤنث از او
 میشود جمعش عده بفتح و میم و جمعش عادی بفتح و جمع عاده عده است و هر
 از عده بفتح و عده و بضم شین شد و او و عده بکسر مد و عددان بضم و عده بضم
 و فصر از باب نصر بمعنی پیدا کردن و از حد در گذشتن است جمع عده
 بضم است و گاهی در آن واحد و نشبه و جمع و مذکور و مؤنث مساوی است
 جمع خصم خصماء بضم خاء و فتح صاد و ممد و خصمان بضم م

و هر دو وصف از خصوصیت بضم است از باب ضرب بمعنی غلبه کردن بر کسی مخصوص
 است عذر و بکسر خاء حطی و تخفیف تاق شخوذ و زاء فرشت و خرف بفتح خاء شخوذ
 سکون و او و فاء هر دو عربی و معتداست اول از باب مقابله و ثانی از باب علم
 بمعنی نوسبند جمع خوف خیف بروزن عین است و تاق بفتح و کسره باء و تخفیف
 شخوذ و تاق و نکل بکسر یون و سکون کاف و لام هر دو عربیست بمعنی بنا اول
 مطابق بند و تاق بند محکم باشد از آنرا که میبند جمع تاق انکال بفتح است خصم بفتح
 حاطی و کسره صاد سعفص باء حطی و زاء فرشت و عین بکسر سین سعفص سکون
 جیم و یون هر دو عربی است بمعنی زندان جمع خصم بضم تین و اخصره بفتح اول
 و کسره ثالث است و انصفت از خصم بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی باز داشتن است و چون
 زندان باز دارند و منع کنند مجوس است از سفر و غیره لهذا خصم است نامند
 جمع سخن بضم و اسپان بفتح است و انصفت از سخن بفتح از باب نصر بمعنی زندان است

۱ به سرکش بطی کاهل صبر تا آخر چیزی چید
 خری سوای زنی تا کس ضمه از غریب تا با است

مشریح ۱ به بفتح هاء و کسره باء الجبد و شد باء حطی عربیست بمعنی سرکش یعنی
 و انصفت بمعنی فاعل از ابا و باء و باء بکسر از باب منع و ضرب بمعنی سر باز کردن
 از چیزی و تخفیف آن و هفت لغت بعد از این چند وزن شعر است بطی بفتح باء
 الجبد و کسره باء حطی و شد باء حطی عربیست بمعنی کاهل و انصفت بمعنی فاعل از
 بطی بضم و بطاء بکسر و مد از باب حسن بمعنی درنگی شدن طوی بفتح طاء حطی
 و کسره باء فرشت و شد باء حطی عربیست بمعنی چیز نازنه و انصفت بمعنی فاعل از
 طوازه و طوازه از باب حسن و علم بمعنی نازه شدن است بمعنی بفتح جیم و
 خور و شد باء حطی عربی است بمعنی موه چیده و آن صفت بمعنی مغفول

از حیثی بفتح از بار صریح یعنی بار از درخت بار کرد گشت حرفی بفتح حاء تخذ و کسر
 زاء و شد مایه حطی عربیست یعنی مرد و زن رسوا و آن صفت بمعنی مفعول از حیثی
 بکسر از بار علم بمعنی رسوا شدن است در بفتح و ال ایجد و کسر نون و شد مایه
 حطی عربی است بمعنی ناکس و انصاف بمعنی فاعل از درگاه بکسر با بفتح منع بمعنی ناکس
 شد گشت خنثی بفتح ضار و ضطغ و کسر نون و شد مایه حطی عربیست بمعنی لا غیر که
 نسبت بجاری هم رسیده باشد پس تفسیرش مطابق لا غیر از جهت ضرورت است
 و آن صفت بمعنی فاعل از خنثی بفتح و ضم از بار علم بمعنی نوار شد است طبعی
 بفتح مایه ایجد و کسر هاء و شد مایه حطی عربیست بمعنی خوب و بنکورد و تفسیرش
 بنایان بمعنی ناسب و در خنثی مجاز است انصف بمعنی فاعل از بقاء بفتح و کسر
 از بار حسن علم و ضم و منع بمعنی بنکورد و در بنیاد است تا مان فارسی و کسر
 از بار بمعنی فرغ و پر تو و از آن معنی فاعلی است **اصول**

سبغ غرت و طوی و جمع و مصدر و لغت و
 یکی سبغ از و غرت سبغ و طوی از کسر حاء

شرح سبغ بفتح سبغ و ضم غرت و طوی و جمع و مصدر و لغت و سبغ از کسر حاء
 و مفعول به بضم نیز عربی و غرت بفتح غین و ضم و فتح زاء و قرشت و زاء تخذ و
 طوی بکسر طاء و تخفیف زاء و الف مقصوده منقلبه از با و جمع بضم جیم و زاء
 و عین سبغ هر که هفت عربی و مصدر است بمعنی کرمه شدن اول از بار علم و کما
 و ثالث از بار علم و زایع از بار ضم و اسقاط زاء و عطف از غرت و سکون زاء
 از جهت وزن شعر است و لغت از وی یعنی صفتی مشبهه از این مصداقها از
 سبغ سبغان بفتح و پر وزن صاحب کف یعنی بگرد کوسه مؤنث است بفتح
 و ضم جمع معار بکسر است و از غرت غرتان بفتح است یعنی بگرد کرمه

جمعش غرتی و غرتی بفتح و ضم و غرتان بکسر و مؤنث غرتی بفتح و ضم و جمعش
 غرتان بکسر است و از طوی طویان بفتح طاء و شد مایه و نون و طلاء بظاء و الف
 کسر و نون و او است مذکر و طویا بفتح طاء و شد مایه و الف مقصود و طوی به
 وزن هاویه است برای مؤنث و از جمع جوغان بفتح و جاتع بکسر هر است
 برای مذکر و جوعی بفتح و ضم و جاتع بکسر هر است برای مؤنث جمعش
 بکسر و جوع بروزن و کع است وی بفتح زاء و فارسی اسم اشاره بمعنی او و در
 اشاره بانسان مستعمل است پس ابرادش در این مقام بدل لفظ آن خاله
 از تکلفی **اصول** نباشد

کلف عشق و صاف کاف و کسر کاف و کسر کاف
 حذو خاشع فرغ خائف و کسر کاف و کسر کاف

شرح کلف بفتح کاف و فتح لام و فاء عربی و مصدر با علم است بمعنی عشق و کسر
 عاشق و شفته شد و عشق بکسر و بفتحین نیز عربی و مصدر با علم است بنا بر
 شهرت تفسیر آن شده صاف بفتح صاف و کسر صاف و فتح لام و فاء عربی و مصدر
 ضم و علم است بمعنی کاف و زدن سینه بفتح سین سبغ و فتح نون و زاء مفعول
 و یا یا عربیست بمعنی سال جمعش سنون بکسر سنون و سنهات بفتح سین
 این بفتح هزه و شد نون و آنان بفتح هزه و ضم نون نیز عربی و مصدر
 ضربت بمعنی ناله یعنی ناله حذر بفتح حاء حطی و کسر ذال تخذ و زاء قرشت و پر
 وزن عشق و حاذ و مره و حذ بان بکسر و خاشع بخاء تخذ و کسر سین قرشت و عین
 سبغ فرغ بفتح فاء و کسر زاء و عین سبغ خائف بخاء تخذ و کسر هزه منقلبه از
 پایا و فاء و فلق بفتح فاف و کسر لام و فاف و کسر هزه و کسر هزه منقلبه از
 مایه ایجد و هه و بفتح و هبار و هه بفتح هاء و شد مایه و هباران بکسر و فتح مایه

و جل بفتح واو و کسر جیم و لام و پروژن احد نیز هر هفت عربی است خاشع بمعنی مرد
 فرو تکی کننده و فلق بمعنی بی ازام و نانی بمعنی مرد موسان بمعنی نرسند پس ضمیر
 خاشع و فلق بر زبان مجاز و اسقاط حروف عطف از جمیع از جهت وزن شعر است
 جمع حدز حدزون و حداری بفتح و فخر و مؤنثش خاشعه و جمعش خاشعان و جمع
 خاشع خاشع و خوف پروژن و فلت و خاشعون و مؤنثش خاشعه و جمعش خاشعان
 و جمع و جل و حال بکسر و جلون و مؤنثش و جل و واجله امده هر هفت صفت
 مشبهه است ثانی از تشويع بضم از باب منع بمعنی فرو تکی کردن و خاص از فلق
 بفتحین از باب نصر بمعنی از ارام شدن و ثالث از فرع بفتحین و فرع بفتح و کسر
 از باب منع و علم را اول و زایع و سادس و سابع از حدز بفتحین و حدز بکسر و خوف
 و مخافه بفتح و خافه بکسر و هینس و مهابة بفتح و وجل بفتحین و وجل پروژن
 مفعل از باب علم بمعنی نرسند بر زبان فارسی مرکب از نرس بمعنی خوف و از نرسند

معنی فاعلیت است اصل **نقی منقی** بر هین کار و عبق بر نیگو
 سفن سوها کدر نیز حدز حیره ساد حیران

شرح نقی بفتح ناء فرشت و کسراف و شد بیا و حطی و منقی بضم میم و فتح
 و شد ناء فرشت و کسراف و بیا و حطی هر دو عربیت بمعنی بر هین کار جمع نقی ایضا
 بفتح و مد و نقواء بضم ناء و فتح فان و مد و جمع منقی منقونست و هر دو صفت است
 اول از نقوی بفتح و صد اسم مصدر بیا ضرب ثلثه اذا نقواء مصدر بیا اضعال
 حدز بر هین کردن عبق بفتح عین سعفص سکون ناء الجید و فتح فان و کسراف
 فرشت و شد بیا و حطی عربی است بمعنی خیر نیگو و خوب سخن بفتح سبین سعفص
 فتح فاء و یون و پروژن صبر نیز عربی است بمعنی سوها اول صفت و ثانی اسم
 از سفن بفتحین از باب نصر بمعنی نرسند کدر بفتح کان و کسر و سکون اول

الجید و زاء فرشت و پروژن احد نیز عربیت بمعنی چیز نزهت و هر چه
 از کدازه و کدر بفتحین و کدور و کدر و کدر بضم از باب نصر و علم و حسن بمعنی نزه
 شد بخت خدر بفتح خاء تخت و کسر ذال الجید و زاء فرشت و پروژن احد نیز عربی
 بمعنی عضو خیره بضم سکت و زواجر فنه و انصفت از حدز بفتحین از باب علم
 بمعنی سست شدن اعضا است مدار بفتح سبین سعفص کسر ذال الجید و زاء فرشت
 و ساد بر نیز عربیت بمعنی خیران بمعنی سرکشند و ان صفت از سکت بفتح و ان سکره
 بفتحین از باب علم بمعنی سرکشند شد است و حیران بفتح حاء حطی و سکون ناء
 حطی و حائر بکسر هیره نیز بمعنی صفت از حیره و حیران بفتح و حیران بفتحین از باب
 علم و مؤنثش حواء بفتح و مد است بنا بر شهرت نفسیان شده **اصل**

و ند میخ و و کسب الم و کسب سوسن
 انط بلیدی و ای و نشو بند خویشو کربان

شرح و ند بفتح واو و فتح و کسر و سکون ناء فرشت و ذال الجید عربیت بمعنی
 میخ جمعش انقاد بفتح امث ان صفت از و ند بفتح و ند پروژن عده از باب نصر
 بمعنی میخ در جای کوفت است و صب بفتح واو و فتح صاد سعفص و بیا الجید
 عربیت بمعنی ریج یعنی بیاری جمعش اوصاب بفتح و ان صفت از و صب بفتح
 از باب علم بمعنی بیاد است کسب الم بفتح هیره و فتح لام و میم را بیده بفتح نیز عربیت
 بمعنی درد یعنی الام بیره و القاست و ان صفت از الم بفتحین از باب علم بمعنی
 درد مند شد است جو بفتح جیم و تخفیف را و الف مقصوره منقلب از بیا
 عربیت بمعنی سوسن اندون از عشو پس نفسیش مطلق سوسن از جهت وزن
 شعر است و ان صفت از جو بفتح و فصر از باب علم بمعنی ناه شد ذال از عشو
 امث انط بفتح هیره و کسراف و طاء حطی و پروژن بعد و فقل و مثل و سوسن

و عضل اهل بنز عربیت بمعنی بیو کسک که بر که فرید گویند جمعش اظمان
 بکسر است بیو بکسر باء عجمی و باء معر و ضم نون و فار فارسی است و آنچه کان
 دال ایجد و تخفیف دال و الف بمد در عربیست بمعنی دار و یعنی آنچه در دفعه اول
 بکار بود شود و مضرت از جهت وزن شعر است و انصاف از دو بفتح و مضرت از علم
 بمعنی بیار و کینه و رشاد است نو بفتح فاء فرشت و کسر هزه و قاف عربی است بمعنی
 بد خو یعنی شد بد الحکم و ان صفت از فاق بفتحین از بار علم بمعنی سخن ختم کردن
 مشق بفتح ميم و کسر هزه و قاف عربیست بمعنی کران بمعنی کر بکسته و انصاف از قاف
 بفتحین از بار علم

اصول

خضر بوی شیرین و سبزی که در کوه و درختان
 فرج شاد و سر است خندان و فرج شاد

مشق خضر بفتح خاء شذ و کسر حاء سعف و زاء فرشت و بار و بیای ایجد و کسر باء
 فرشت و دال ایجد و بروزن بقل و صوب و شراب مفعول نیز و شیم بفتح شین فرشت
 و کسر باء ایجد و ميم هر سه عربیست بمعنی سر اول و ثانی مطلق چیز سر را گویند و
 ثانی بلغانه اب سر را گویند و اسقاط حرف عطف از بار و ميم از جهت وزن
 شعر است و هر سه صفت است خضر از خضر بفتحین از بار بضم بار و از بر و ميم
 از بار بضم و حسن و شیم از شیم بفتحین از بار علم بمعنی سر شد بفتح سین بفتح سین
 سعف و کسر خاء شذ و باء حطی و نون عربیست بمعنی چیز کرم و انصاف بمعنی قائل
 از سخن و سخن بفتحین و سخن و سخن بضم و سخا و سخن بفتحین از بار بضم بار
 بمعنی کرم شد بفتح حین بفتح حاء حطی و کسر زای و باء حطی و نون عربیست بمعنی
 عینک بمعنی اندوه کین و ان صفت از حون بضم از بار علم بمعنی اندوه کین شد بفتح
 عینک بکسر و نون عربی و از کین فارسی بکسر کان عجمی بمعنی مستفید بروزن بفتح نون

فرج بفتح فاء و فتح زاء فرشت و حاء حطی عربی و مصد باء علم است بمعنی شادی یعنی
 شاد شدن و باء شادی مفید معنی حاصل مصدر و شدش از جهت وزن شعر است
 سر بفتح ميم و سکون سین سعف و ضم زاء فرشت و واو و وای و بکر و جذل کان
 بفتح جیم و سکون ذال شذ و جذل بروزن کشف نیز و فرج بفتح فاء و کسر زاء فرشت
 و حاء حطی و فرج بروزن صوب و مفر و فرخان بفتح نیز هر هفت عربیست بمعنی
 مرد شادان یعنی شاد و خوشحال جمع سر و سر و نون و مؤنث سر و و حین
 سر و نون و مؤنث جذل کان جذل و بفتح و مد جمع فرج فرج بفتح و ضم و مؤنث
 فرج فرج بفتح و ضم و فرخان بفتح است و هر هفت صفت است اول از سر و ميم سین
 و شد زاء و سر بروزن کسر و سر و سر از بار بضم بمعنی شادی کردن و باء از
 جذل و فرج بفتحین از بار علم بمعنی شاد شدن شادان فارسی و مرکب از شاد و از ان
 مفید معنی فاعل است

اصول

صغر خوردی که پیری فلز کانی سیم فلج است
 ذبک کبک العنابی طلب جنین خرب و پیران

شرح صغر بکسر صاد سعف و فتح غین ضغ و زاء فرشت و صغ و صغ و صغ
 بفتحین و صغران بضم نیز عربی و مصد باء علم است بمعنی خورد یعنی کوچک
 شد و باء خورد و پیر و باء مفید معنی حاصل مصدر است بکسر کان و فتح و فتح باء
 ایجد و زاء فرشت و بروزن فعل و کباده بفتح نیز عربی و مصد باء علم است بمعنی
 چیزی بزرگ شدن فلز مکبر فاء و کسر لام و شد زاء و بروزن نیز عربی است بمعنی کانی
 یعنی مسوب بمکان از جوهر زین مطلقا جمعش فلزان است سیم بفتح سین سعف و
 کسر و سکون ميم و جیم و بروزن امیر نیز عربیست بمعنی زشت و نازن یا اجمش
 سماج بکسر و بفتح شین یا خوش مجاز است و ان صفت از معاجنه بفتح ان از جنین

صوب

حسن یعنی نادیده شدن ذنب یعنی ذال نخند و فتح نون و باء ایچدی عربیست بمعنی
 ذنب حیوانات جمعش از نون یعنی امت درین بضم ذال بی نقطه و سکون نون و باء
 مک نقطه مخففه نبال و فارسی است لغب یعنی لام و کسر و فتح عین معصوم و باء ایچدی
 و لغب کسرتین و العیان یعنی هرزه و فتح عین و العیان بضم هرزه و ضم عین و لغب کسرتین
 و وزن هرزه و لغب کسرتاء و کسر عین و فلغاب و فلغاب کسرتاء و فتح نون و هرزه بازده
 عربیست بمعنی بازی و همگی صفت از لغب یعنی کسر و لغب یعنی لام و کسر عین از باء
 علم بمعنی بازی کردن است طلب یعنی طاء و حطی و فتح لام و باء ایچدی عربی و مصدق
 بضرت بمعنی جستن یعنی پید کردن خوب یعنی خاء نخند و کسرتاء قرشت و باء
 ایچدی عربیست بمعنی جای و بزبان جمعش خوب بر وزن عین است و ان صفت از خاء
 یعنی از نون علم بمعنی

اصل

عنا رنج و سنا یعنی جلا نفع و بکاکر
 جنف میل و خضر شتر و صبا است

شرح عنا یعنی عین معصوم و تخفیف نون و الف ممدوده عربیست بمعنی رنج
 و ان صفت از عناء یعنی ممد از نون علم بمعنی رنج و خورد شدن و فخران و فخران
 و جلا از جهند وزن شعر است سنا یعنی سبب معصوم و تخفیف نون و الف ممدوده
 عربی و مصدق باء بضرت بمعنی رنج یعنی بز کوار و عالی و قد شد و سنا
 و سنا مفسوم و ممدوده بمعنی رویشی نبر آمده و گذشت در اصل اول از قطع
 دو تیر و در فتح کسرتاء قرشت نیز عربی و مصدق باء بضرت سنا یعنی سبب
 نفسان شد جلا یعنی جیم و تخفیف لام و الف ممدوده عربی و مصدق باء بضرت
 بمعنی نفع یعنی از خان و مان بیرون کردن و نفع یعنی نیز عربی و مصدق
 باء بضرت بمعنی زنده شدن و رفتن و نیست کردن معنایست معنوی نفسان

شد بکاء بضم باء ایچدی و تخفیف کاف و الف مفسوم و ممدوده نیز عربی و مصدق
 باء بضرت بمعنی کسرتین و اول کردن با و از و اشک و ثانی بیرون آمدن اشک
 را گویند جنف یعنی جیم و فتح نون و فاء و جنوف بضم نیز عربی و مصدق باء بضرت
 بمعنی میل یعنی جو کردن و میل یعنی نیز عربی و مصدق باء بضرت بمعنی ممدوده
 بر شهرت نفسان شد خضر یعنی خاء نخند و فتح نون و قرشت و خضار یعنی
 نیز عربی و مصدق باء بضرت بمعنی شرمگین شد صیاح بکسر و ضم صا معصوم
 تخفیف باء حطی و جاء حطی و جمع و صبه یعنی و صیحان یعنی نیز عربی و فتح
 صا معصوم و فتح خاء نخند و باء ایچدی عربی و مصدق باء بضرت
 ثانی از نون علم بمعنی افعان یعنی او از کردن بلند

اصل

عرب و عین و عاب و عیض و عیش
 مرید کفک و سبب فخر و طاعت است جواب

شرح عرب یعنی عین معصوم و کسرتاء قرشت و باء حطی و نون و عربیست
 و عین بکسر عین ضضع و باء حطی و کاء و عاب یعنی ضضع و الف و باء ایچدی معصوم
 یعنی عین ضضع و سکون باء حطی و صا و ضضع و ناء و امیک یعنی هرزه و سکون باء
 حطی و کاف و شری یعنی شین قرشت و تخفیف زاء قرشت و الف مفسوم و ممدوده
 نیز عربی یعنی هرزه و سکون جیم و صیم و ناء نیز هرشت عربیست بمعنی بیشتر یعنی
 و نیشان عربی و عربیست جیم و کسرتین و کفناد و فار و شری جنکله و راه نیز
 شری و نفع در سلمی که موضعی است از نجده باقی مطلق جنکله را گویند جمع عربی
 عرب بضم عین و جمع عین عینول بضم و افعال یعنی جمع و عیض عیاض بکسر عین
 یعنی جمع شراشرا یعنی و ممدوده جمع اجماع بضم و بضم عین و اجاء ایچدی
 و الف و اجماع یعنی شین است عین یعنی شری و شری مفسوم بمعنی کسرتین و شری

پهن مانخواست و اضطرار نیز آمده و هر دو مبادی در اصل از قطعه سی و پنجم بزرگتر
 باء بیک نقطه فارسی است و بعد بفتح زای و فتح باء الحیدر و ذال الحیدر عربیست که
 از یک صابون و غیره جفت از باء بفتح است کفک بفتح کان و سکون فاء و کاف عجمی
 فارسی است سنین بکسر سینه سعض و سنون بکسر نیز عربی و جمع سنه بفتح سینه است
 سال بفتح سینه و مقبض جمع مفرد از جمله وزن شعر است و مخط بفتح نیز عربیست
 مینا بر شهرت بفسران شد مطا بفتح ميم و تخفیف طاء خطی و الف مقصوره عربیست
 بمعنی نیش جمش امطاء بفتح و قد است جراب بکسر جیم و تخفیف زاء فرشت و الف
 الحیدر عربی است بمعنی انبان جمش جراب بفتح سینه و جیم و کسر زاء است اصل

توضیح مهمه بیافلا و سبب پیدا
چرا و در و بیافلاست و لو به حروف سنگین

توضیح توفیر بفتح ناء فرشت و ضم نون و واو و توفیر نیز مهمه بفتح هر دو مهم
 سکون هاء اول و ناء و بیافلا بفتح هر دو فاء و سکون باء خطی و الف مقصوره و ممد
 و بیفلاء نیز و فلاوه بفتح فاء و تخفیف لام و الف و ناء و سبب بفتح هر دو سینه سعض
 و سکون باء الحیدر باء بکر و پیدا بفتح باء الحیدر سکون ذال الحیدر و واو و یاد نیز
 و در بفتح ذال الحیدر و شد بد و تخفیف و لو و دو و دو و او به بندید و تخفیف
 یا و نیز هر دو از ده عربیست بمعنی بیابان بی ارب این را گویند که چه در آن کباب باشد
 و بیفلا و فلا ن بیابان بی این را گویند جمع توفیر نائف و جمع بیفلا افیان بفتح
 و بیون بضم و بیان بکسر و جمع فلاء فلاء بکسر و قد و فلوان بفتح نین و فلی و فلی
 حله و جمع جمش افلاء بفتح و قد است مهمه سبب بیابان و در را گویند جمع
 مهمه سبب سبب بفتح است پیدا بیابان را گویند که در فله در آن هلاکت شود
 جمش پیدا بکسر و فرشت از جهت وزن شعر است لو به بضم لام و سکون زاء و الحیدر

دناه و حله و کلابه نیز حروف بفتح حاء خطی و شد زاء فرشت و فاء و حله هر دو عربی
 است بمعنی سنگینان بفتح حای پرست که سنگهایش مینا باشد جمع لو به لو به
 و جمع کلابه و جمع حروف بفتح حاء و شد زاء و حوان بکسر و حوان بفتح و حوان
 بکسر نین و حوان بکسر نیز و فتح حاء و شد زاء مکسره و اسقاط و او عطف از آن
 از جهت ضرورت شعر است سنگینان بکسر کاف عجمی فارسی و مرکب از سنگ و سنگ
 بمعنی بسیار چیزها است خطی و مصحح عربی و بکسر زاء و ویشک
امگر گویند چو ما نیز توفیر بیتی و برا هر پیدا انگشتان
 شرح مصحح بفتح زاء فرشت و فتح ميم و صتا سعض و ععض بفتح عین صطع و فتح
 و سکون ميم و صاد سعض نیز و بفتح عین و سعض و سکون باء الحیدر زاء فرشت
 لف و فرشت است مصحح عربیست بمعنی زفاک یعنی حرکت چشم در حرکت
 چشم و ثاب بجرک ز چشم را گویند و فعلشان از باب علم استعمال است زفاک بفتح
 عجمی و کاف عجمی و فاء عربیست بمعنی اشک چشم بیشتر از جریان و بعد جریان جمش
 و وزن عین عین بفتح نین و فعلشان از باب نصر استعمال و عربیست بمعنی جلش
 یعنی پیشکله شکر کاو و کوسقند و اهورا مثال آن واحدش به و جمش اجتناب
 بفتح و فعلشان از باب منع استعمال است لیشک بضم و کسر باء عجمی و کاف عجمی فارسیست
 امگر بفتح هنر و سکون کاف و فتح ميم و هاء عربیست بمعنی مرد کور مادر زاد یا
 مطا و کور جمش که بضم و مؤنثش کها و بفتح و ملامت و انصاف صیغه از کسب
 از باب علم بمعنی کور مادر زاد یا کور شد است مآرتن بجمع و الف و کسر زاء
 فرشت و فون عربیست بمعنی فومر بلی جمش موارن است و ان صفران
 سزانه بفتح و مرفر و مرون بضم از باب نصر بمعنی بر سر شد است براجم بفتح
 باء الحیدر و تخفیف زاء فرشت و کسر جیم و ميم عربی و جمع برجه بضم باء و حله بضم

توضیح مهمه بیافلا و سبب پیدا
 چرا و در و بیافلاست و لو به حروف سنگین

بفتح از باب نصر معنی با اضطراب و سرعت خواندنست یعنی قطعاً سوی آمدن در بحر
 مثنی سالم وان بحر شبنکه هر مصرع عش از نفعی چها منفعلان حاصل شود چنان
 که ناظمی گفته قطرها میاه رو مکینه وی دل بر شبن دهان خوشند
 دو بان داشتند ذکر کبیت و در زبان منفعلان منفعلان منفعلان
 منفعلان این است نفعی بحر بر خوان چو بلبک هر زبان و وجه شبن
 بحر بحر مثنی سالم است که بحر معنی با اضطراب و سرعت خواندنست مانند
 اکثر اشعار که در معرکه و جنگها در مقام مفاخرت خرد و افتخار میخوانند در آن
 است و در اوقات کذا و از مضطرب و حرکان شروع میباشند لهذا بحر مثنی
 اند چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصلست لهذا مثنی نامیدند و چون
 بجهت کذا از ارکان ثمانیه در میانند لهذا اسامی نامیدند و نفعی چنین است
 و جمل منفعلان طور و علم منفعلان کوهنما منفعلان و ثمانیه است منفعلان
 و در این قطعیه بیت اصل اصل و در این قطعیه است

**طوری جمل طور و علم کوه است و جمل ثمانیه
 طری عسل است و صفتها و مجازات اینگان**

شرح طور بضم طاء و حقی و او در افتش و جمل بفتح جیم و فتح باء الجحد
 لام و طود بفتح طاء و حقی و سکون و او در ال الجحد و علم بفتح عین و معض و فتح
 لام و میم و جیمها عریبست معنی کوه و طور مطلق کوه را گویند و جمل کوه بزرگ
 طوله را گویند جمع جمل اجمل بفتح اول و ضم ثالث و جمل کبیر و جمل بفتح
 است طور کوه بزرگ طوله را یا مطلق کوه بزرگ را گویند جمع اطوار بفتح اول
 بفتح ثانی و علم کوه طوله را یا مطلق کوه را گویند جمع اعلم و علم بفتح و
 اسقاط و او عطف از طور و جهت وزن شعر است حارس بجاء حقی و الف و او در

وسپن سعضی عربی است یعنی با سپان بفتح نگاه دارند جمش حرس بفتح حین و لمر
 بفتح و حارس بضم حاء و شد و است و انضفا از حرس بفتح و حارس بکسر از باب
 یعنی نگاه داشتن است طوم بکسر و فتح طاء و حقی و سکون و او در ثمن و میم و عمل
 بفتح عین سعضی و فتح سبب سعضی و لام واری بفتح هزه و سکون و او در ثمن و میم
 حقی و ضرب بفتح ضا و ضغ و فتح و سکون و او در ثمن و میم و حارس بکسر از باب
 سهد یعنی انگین با موه و صا از اشهد گویند عسل مؤنث منعل و جمش لکن
 بفتح و عمل بضمین و بضم و عسل بضم و عسل بضم است و سهد بفتح و ضم شین
 فرشت و سکون ها و ال الجحد نیز عربی و جمش بکسر است بنا بر شهرت تقی بان
 شاه و اسقاط حرف عطف از اری از جهت ضرورت سقر شیب حان بفتح میم
 شد جیم الف و فون عربی است یعنی زایگان یعنی در راه با فتر شد و مفت
 زایگان بر اعی بفتح و کسر باء و نفعه در با شین و کان عجمی فارسی
 و در اصل زایگان بود است ها را بجزه ملینه بدل کرد و بصورت با نوشتند

**اصل
 میزان تران و حمل بار و فرخ و ابروی
 فلک و فینه جابری بکشته شراشش باویک**

شرح میزان بکسر میم و یاء حقی و ذی و الف و یون عربیست معنی ترا
 جمش موازین بفتح است و ان اسم ال از وزن بفتح و زنه از باب بضم و معنی
 سنجید است حمل بکسر حاء حقی و سکون میم و لام عربیست معنی بار که بر
 پشت یا بر سر باشد جمش احوال بفتح است و بفتح حاء واری است که در شکم
 زن یا در دخت باشد جمش معنی اول حال بکسر و احوال بفتح و معنی ثانی
 احوال بفتح و حمل بضم و حال بکسر است و فر بکسر و او سکون فاف و ذی



ح
 ح
 ح

عربی است بمعنی بجز و از فاری که بر پشت یا بر سر نهند و اغلب در بار شتر معمل
 است جمعش او فاد و بفتح است فلك بضم فاء و سکون لام و کاف و سفینه بفتح
 سین و سغف و کسر فاء و باء و حطی و نون و ناء و جاد و بیحیم و الف و کسر زاء
 فرشت و باء و حطی هر سه عربیست یعنی کشتی اول مذکور نیز منقل و دران اول
 و جمع مسای و جمع سفینه سفا و سفین بفتح و سفن بضمین است ان صفت
 یعنی فاعل از سفن بفتح از باب ضرب یعنی تراشید است و چون کشته تراشند
 در کشتی لهذا سفینش نامیدند جاد و بی کشتی روان را گویند جمعش جواد
 بفتح و جاد بابت و اسقاط حروف عطف از ان از جهت وزن شعر است بمعنی کشتی
 نیز آمده و کذشت در ملک اول از قطع ظهر شراع بکسر شین قرشت و تحقیق زاء
 فرشت و عین و سغف عربی است بمعنی باد بان کشته جمعش شرع بزوزن عین و عین
 و اشعه بفتح اول و کسر ثالت است و شین در شراعش صمیرا پاسبان جمع بکشتی
 و بمعنی ان و فادوسی الحاقش از جهت وزن شعر است باد بان فارسی و مرکب از
 باد و بان بمعنی دارنده و محافظ است

لوح و سکاک و جو هواملا نری و سکاکی
مشاخ بلبلد قلد سر معراج سلم نری باب

شرح لوح بضم و فتح لام و سکون واو و حاء و حطی و سکاک بضم سین
 و تحقیق کاف و الف و کاف و سکا که با تاء نیز و جو بفتح جیم و شد و و هر بیج
 عربیست بمعنی هوا یعنی قبا است از زمین و جمع جو جو او و بکسر جمع سکا ک
 سکا ک بفتح است و هو او ممدده نیز عربیست یا بر شهرت نقیصان شد ملا
 بفتح میم و سکون لام و هزه و الف و نون عربی است بمعنی طرف پر جمعش ملا و
 مؤنثن ملا بفتح و فصر و ملا که بفتح است و ان صفة از فله او بکسر از باب

بمعنی پوشند و نقیصا کسر شرح بمعنی کردن استباه است خالی بخفاء نخند و کسوم و باء
 حطی عربی است بمعنی طرف یعنی وان صفة از خلو بضمین و شد و او و خلا بفتح
 مد از باب نصر بمعنی خالی شد شش حطی بکسر فاء دو نقطه در بالا فارسی است مشاخ
 بشین فرشت و کسر میم و حاء نخند عربیست بمعنی کوه بلند جمعش شمشخ بر وزن کعب است
 و شاشخان و انصفت از اشخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی بلند شد است فله بضم
 فاف و شد لام و ناء عربی است بمعنی سر کوه جمعش فلل بر وزن وطیر فلل بکسر
 و طلی بضم و قصر است معراج بکسر میم و سکون عین و سغف و زاء و فرشت و الف و جیم
 و بر وزن ضمیر نیز و سلم بضم سین و سغف و شد لام و میم هر سه عربیست بمعنی دریا
 جمع اول معارج و معارج بفتح و ان اسم الن از عروج بضم و معراج بفتح از باب
 نصر بمعنی بالا رفتن است و ناء که کلمه کرم منقل و جمعش سلاله و سلاله بفتح اصل

جسم شخص و طلاله و اجسام و اجسام
نن فزان هسته کوز بودک فرح نفس نه جان

شرح کسوم و سکون سین و سغف و میم و حبتا بضم نیز و حبتا بفتح جیم و ح
 سین و سغف و دال الیحد و حبتا بکسر جیم و تحقیق سین نیز و شخص بفتح سین
 فرشت و سکون خاء نخند و صا و سغف و طلال بفتح طاء و حطی و فتح لام اول و
 طلاله بفتح نیز و حوا بفتح حاء حطی و سکون و باء الیحد و الف ممدده و حبتا
 بضم جیم و سکون تاء نخند و میم و الف و نون و بد بفتح باء الیحد و فتح دال الیحد
 و نون هر ده عربی است بمعنی تن یعنی کالبد جسم حبتا تن انسان و سائر انواع
 عظیمه مختلفه را گویند جمع اول اجسام بفتح و حبتا بضم است حبتا تن انسان
 و حن و ملائکه را گویند جمع اول اجسام بفتح و حبتا بضم است شخص سواد
 و غیر انسان را گویند که از در دیده شود جمعش اشخاص بفتح اول و ضم ثالث

وخصوص بضم و اشخاص بفتح است طلا و طلاک تن هر چیز را گویند جمع اول اطلاق بفتح
 و طول بضم است حوایه و بدن تن انسان را گویند جمع اول حوایان بفتح و جمع ثانی
 ابدان بفتح و اسقاط حرف عطف از شخص حوایه از جهت وزن شعر است ذال اول
 ثخذ و الف و ثاء فرشت عن بلیب بمعنی هستی هر چیزی کون بفتح کان و سکون واو
 و نون و کبوتی بفتح اول و ضم ثالث نیز عربی و مصدر باین نظر است بمعنی بود در
 بضم و ثاء فرشت و ذال و حاء حطی و نفس بفتح نون و سکون فاء و سین سعفص
 و میم بضم میم و سکون هاء و جیم و ثاء هر سه عربیست بمعنی جان یعنی روح
 انوثت مستعمل در جمش ارواح بفتح و جمع نفس نفوس و جمع ۲۴ میم بود در طبل

اول

اصول
سین و فط و حیط و کسک
بر نحوث کیک و عمل ذره موحی عالم احما

شرح سنو بفتح سین سعفص شد نون مفوضه و سکون واو و زاء فرشت
 و ستاد بروزن و قان نیز و فط کسک فاف و شد طاء حطی و حیط بفتح حیط و ثخذ
 و سکون باء حطی و فتح طاء حطی و لام و هر یک هاء و ذال فرشت و ضیون بفتح
 ضنغ و سکون یاء حطی و فتح واو و نون نیز هر شش عربیست بمعنی کره ستور
 ستان و فط و حیط کره و هر ضیون کره نیز را گویند جمع سنو سنات بفتح
 جمع قط فطان کسک و فطه بروزن فزده و جمع حیط حیطا ط بفتح و جمع
 هر بروزن عنب مؤنث هر و جمع هر بروزن فزده و جمع ضیون ضیوان
 بفتح است کلب بفتح اول و ضم ثالث و کالب بفتح و کلاب و کلابان کسک است
 بضم باء ایجد و سکون زاء فرشت و ضم عین ضنغ و واو و ثاء ثخذ عربیست بمعنی
 کیک و جمش بر اینست بفتح است عمل بفتح نون و سکون و ضم میم و لام و ذره بفتح

ذال

ذال ثخذ و شد زاء فرشت و ثاء و حاء هر سه عربیست بمعنی مویچه واحد عمل غله
 و جمش افعال بفتح و جمع ذره در بفتح اول و شد ثانی است عالم بعین سعفص و فتح
 لام و میم و علم بفتح نیز عربی است بمعنی جها یعنی ما سوا الله تعالی جمش عالمون بفتح
 لام و عواله بکسر لام است

اصول
فلت کی رحمت خوشی شرت بد ملکته می
سوی سر جلدت تو کشت بر کربلت کان

شرح فلت بکسک فاف و شد لام مفوضه و ثاء مصدر و فاء بضم اول و شد
 ثانی نیز عربی و مصدر بارضربت بمعنی کی یعنی که شد و یاء کی و غویش و غیر
 معنی معنی حاصل مصدر است ذال حرف برای فرشت و حاط و ثاء مصدر نیز عربی
 و مصدر بارضربت بمعنی خوشی یعنی خوش رفت شدن شرت بکسر شین
 و شد زاء فرشت و ثاء مصدر نیز عربی و شد نون بفتح نیز عربی و مصدر بارضربت
 یعنی بد بمعنی بد شدن ملکته بفتح و فتح لام و فتح کان و ثاء مصدر نیز و ملک
 بحر کان میم و سکون لام و مملکه بفتح و ضم لام نیز عربی و مصدر بارضربت بمعنی
 شاهی یعنی پادشاه شدن و سکون لام از جهت وزن شعر است سو بضم سین
 و سکون واو و ذال نیز عربی و مصدر بارضربت بمعنی سر گذار شدن سر
 بفتح سین بد فطره و کسر ذال بفتح و یاء و دو فطره در یابین فارسی است جلد
 بکسر جیم و شد ذال ایجد و ثاء مصدر نیز عربی و مصدر بارضربت بمعنی نوی
 نوشتن کشت بکسر کان و شد طاء ضنغ و ثاء مصدر نیز عربی و مصدر بارضربت
 بمعنی پیری یعنی پر شدن معنی از طعام و بیت بکسر زاء فرشت و یاء حطی و فتح
 باء ایجد و ثاء مصدر نیز و در بفتح نیز عربی و مصدر بارضربت بمعنی کان یعنی کان

بفتح نون و سکون و ضم میم و لام و ذره بفتح

اصول
لاذع

کانه کثره بالغه رسا اکل خورن از افع حوا
ظا ابراز ما ضه بران جا ابروا ابراعی و ابروا

مشروح لا دغ بکسر فال لجد وعین ضضع عربیست بمعنی کوان یعنی کزنده وان
ان صفت اولدغ بفتح از بار معنی مار و کتریم و زینب و امانت و لفظ ان ذکر
کوان و رسا و غیره معنی فاعلیت است فالع نیاء اجد و کسر لام و عین ضضع
عربی بمعنی رسا یعنی رسند و انضفت از بلوغ بضم از بار بضم بمعنی رسیدند
اکله همزه و الف و کسر کاف و لام و اکبل بر وزن امیر نیز عربی بمعنی خوردن یعنی
خوردند جمعش اکل بفتح ان و ان صفت از اکل بفتح و ما اکل بفتح میم و سکون
همزه از باب بصر بمعنی خوردند رافع بر او فرشت و کسرا و فرشت و عین بعضی
عرب است بمعنی خوردند جمعش رتاع بکسر و فتح بر وزن عنق و رقع و روع بضم
و انضفت از روع بفتح و روع بضم و رناع بکسر از باب معنی خوردند
ظا و عطاء حطی و کسر همزه منقلب از باب و راء فرشت عربیست بمعنی پران یعنی
پرند جمع طبر بفتح و ان صفت از طبر بفتح و طبران بفتحین و طبر و روع بفتح از
باب ضر و عین پریدند ما ضه بکسر ضا و ضضع و باء حطی عربیست بمعنی پران
یعنی پرند و ان صفت از مضاء بفتح و مد از بار بضم بمعنی پریدند جاکو بضم
کسرا و فرشت و باء حطی عربیست بمعنی روان یعنی روانه و انضفت از حری بفتح
و حریان بفتحین و حریه بکسر از باب ضرب بمعنی رفتن است ساعی سین سعفص
عین سعفص و باء حطی عربیست بمعنی روان یعنی روانه و ان صفت از سعی بفتح
از باب معنی دیدن و کار کردنت

جمع فریق و فریق و فریق و فریق و فریق
طالوقیل شکوی کله همزه کله ابراعی شبا

مشروح جمع بفتح جیم و سکون میم و عین سعفص و بر وزن امیر نیز و فریق بفتح
فاء و کسرا و فرشت و باء حطی و فاف و فوم بفتح فاف و سکون و او و میم و فریق
بکسرا و سکون و اء فرشت و فاف و فاء و امانت بضم همزه و شد میم مفتوحه
و معشر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح شین فرشت و زاء فرشت هر هفت
عرب است بمعنی فتره یعنی کروه و فتره بکسرا و تخفیف همزه مفتوحه فاء مذروه
مفوضه از باب عین الفعل نیز عربیست بنا بر شهرت بفسر بان جمع و جمع و فریق
و فریق کروه از میا و فریق کروه کثر از فریق و اکو بند جمع اول جمع بضم و جمع
فریق از فاء بفتح و مد و فریق بفتح و فریق بضم و جمع فریق بر وزن کرب
جمعش افران بفتح و افران بفتح است و فریق همین معنی کدشت در طوقی بفتح
چهارم فوم کروه کز ان و زنان یا مردان نهان را کو بند ان مؤنث نیز مستعمل
جمعش اقوام بفتح و جمع جمعش افام و افام و افران بفتح است امه و معشر و فتره
کروه از هر حیوانی را کو بند جمع اول ام بر وزن رطب جمع معشر معاش بفتح
و جمع فتره فترات و فتون بکسر است طالوق بطاء حطی و کسر لام و فاف و طالفه باء
نیز عربیست بمعنی پله یعنی زن رها شده از عقد نکاح جمع اول طلق بر وزن
رقع و جمع طالفه طالوق بفتح اول و کسر رابع است و ان صفت از طالق بفتح از باب
ضر و حین بمعنی رها شد زن از بند نکاح است پله بفتح باء و نقطه در بابین
تخفیف لام مفتوحه اخفاء هاء فارسیه است شکوی بفتح شین فرشت و سکون کاف
و او و الف مقصوه و شکوی صوتیه و شکاه و شکاه بفتح و شکوه بر وزن شکوه
و شکاه بکسر نیز عربیست و مصدر باب بصر است بمعنی کد کردن کله بکسر کاف و عین تخفیف
لام مفتوحه و اخفاء هاء فارسیه است بفتح هاء و سکون جیم و فتح میم و فاء
عرب است بمعنی کد کردن از جهل نفر تا هر چه بالا از باب این هفتاد و صد کله بفتح

کاف عجمی و تخفیف و تشدید لام مفوضه اخفاء فارسی است زای بر او فرشت
و کسر عین سعفص و باء حطی عربیست بمعنی شبان یعنی چوپان جمعش رحان و
و عبا بضم و کسر است و نصفه از عی یعنی از باب منع بمعنی چرایند و عید صل

غی و ضلال کبره بغض عدا و زینت
نلفاء جمعش فرانس و نلفاء نینا از باب نلفاء

شرح غی بغض غیر ضطغ و شد باء حطی و عوا به یعنی نیز و ضلال کبره یعنی
ضنا ضطغ و تخفیف لام و الف و لام دیگر و تاء و ضلال یعنی وضع ضنا و شد لام
و ضلاله یعنی و اضلوله بضم و ضله بکسر و ضلال یعنی نیز عربی و مصد
غی و عوا به از باب ضرب ضلاله بلغاها از باب ضرب علم بمعنی کبره یعنی کراهت شد
کبره تخفیف کراهه و باء ان و باء دشمنه مصد حاصله مصد است بضم باء و
و سکون عین ضطغ و ضنا ضطغ و بغاضه یعنی نیز و عدا و نلفاء عین سعفص
تخفیف ذال الجبد و فتح و او و تاء و عدا و بغض و عدا و بغض و شد و او و عدا
و مد و عدا و نلفاء بضم و کسر و عدا بضم و نلفاء عربی و مصد است بغاضه
ناب حسن و عدا و اسم مصد و باء مصد از باب ضرب بمعنی دشمنه یعنی دشمن
شد نلفاء بکسر تاء فرشت و سکون لام و قاف و الف بمد عربی و اسم مصد و باء
علم است بمعنی جهنم یعنی برابر و نلفاء از جهت وزن شعر است و جهنم بحر کاف عجم
نیز عربی و جمعش جهنم بکسر است بنا بر شهرت قیسریان شد قران بضم فاء و سکون
راء فرشت و همزه و الف و نون عربیست بمعنی نبی یعنی کنایه که حسیان و نلفاء
به بیخبر ما صلوات الله و سلاطین الله فر و فرشته و ان صفة شمر بمعنی مفعول
از فرغ یعنی و شراة بکسر قران بضم از باب ضرب منع بمعنی خواندند نینا بکسر
نون و کسر تخفیف باء عجمی و باء دو نقطه در یابین فارسی است تقیان بکسر و فتح

تاء فرشت و سکون باء الجبد و باء حطی و الف و نون عربی و اسم مصد باء ضرب
بمعنی بیان یعنی هویدا شد و بیان یعنی نیز عربی و مصد باء ضرب است بمعنی
هویدا شدن بنا بر شهرت قیسریان شد تاء طهره و الف منقلب زوا و و فتح
تاء حطی و تاء عربی است بمعنی نشان و علامت جمعش ابا ن و او طهره و الف و جمع
جمعش باء طهره و الف و مد است

صالح نکو طالح بن کفره بلیه مدین
مفول نیز با نلفاء نینا از باب نلفاء

شرح صالح بصاد سعفص و کسر لام و حاء حطی و بر وزن مثل و امیر نیز عربی
معنی مرد بنیکو کار جمعش صالحون و صلوات و مؤنثش صالحه و جمعش صالحه است
و نصفه از صلاح یعنی و صلوح بضم از باب منع و حسن بمعنی بنیکو کار شد
نکو بکسر نون تخفیف بنیکو و فارسیست طالح بطاء حطی و کسر لام و حاء حطی عربیست
متخصصه بمعنی بدکار و نصفه از طالح یعنی از باب ضرب بمعنی بدکار شد نشانه
یعنی تاء دو نقطه در بالا و تخفیف باء یک نقطه تخفیف بناه و فارسی است کفره بکسر
و فتح کاف و شد فاء و تاء عربیست بمعنی تراز و و جمعش کفره بر وزن عذبه
کفار بکسر است طهره یعنی باء عجمی و تخفیف و تشدید لام فارسی است مدین بضم ميم
سکون ذال الجبد و ضم هاء و نون عربیست بمعنی دبه یعنی ظروف و و جمعش مداهن
یعنی است و ان اسم الذ و غنی بکار بر وزن و شاد است و دبه یعنی ذال الجبد و شد
تاء الجبد و تاء نیز عربیست تخفیف از جهت وزن شعر است و جمعش دیار بکسر است
بنا بر شهرت قیسریان شد مفول بکسر ميم و سکون قاف و فتح و او و لام عربیست
بمعنی زبان و ان اسم الذ از قول یعنی از باب ضرب بمعنی گفتن است نشانه بکسر و نون
و سکون سبب سعفص و او تاء نایب و نشاء و نشوان و نشون هر نیز عربیست

نامیدند چه کف نوزد عروضا حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض
و ظرب نون ساکن لفظ تن و لن که سبب خف است ساظ و ما قبلش که نای
صحرکت ساکن و فاعلان بفاعلان که هم وزن است نقل شد لهذا مقصود
نامیدند چه فصر نوزد عروضا ان اسقاط حرف ساکن و اسکان ما قبل است
لفظیست چنین است میزاب مفعول فاو زان فاعلان نقل شد مفاصل جرد
فاعلان و در این قطع مضمون است

اصول
میزاب نواز و نوازند
چو ملجأ بنا ملک شهر سوخت

شرح میزاب بکسر هم و یا منقلب از همزه و زای و الف و باء الیحد و ب
فاو زان جمعش میزاب یعنی اسندان اسم الناز و ذوب بضم از باب ضرب معنی
جاگ شدن است فاعلان نون و مخففه ال ایحد و الف مقصود عربیت معنی
نم و نوزی جمعش نواز و نوازند بضم نون است شجر بضم و کسر شین فرشت
و مخففه جیم مقصود نواز فرشت و شجره بر وزن صحراء و شجره بضم و کسر
عین بضم عربیت معنی درخت یعنی بنان ساقی داو مطا و احدش شجره و جمع شجره
بضم است ملجأ و بضم هم و سکون لام و فتح فاء فرشت و همزه عربیت معنی جاینا
و ان اسم مکان از الجاء از باب افعال معنی پشت باز دادند ملک بضم هم و کسر
و سکون لام و کاف و بزوز صاحب امر بضم عربیت معنی شجره یعنی ناز شجره
ملوک بضم و املاک بفتح و ملکاء بضم هم و فتح لام و مد و ملک بضم هم و
لام و ملک بر وزن کعب است سر بر بضم سبن سعض و کسزه فرشت و باء
و زای بکسر عربیت معنی تخت جمعش سره بضم همزه و کسر سبن سعض شد
و سرور بضم همزه

اصول
بطنین است

کل

کل و جیم و فاطمه جمله در هم
شطر است نصف نوزد عروضا

شرح کل بضم کان و شد کلام و جمع بفتح جیم و کسر هم و باء حطی و عربیت سعض
و فاعله بقاء و کسزه حطی و فتح باء الیحد و ناء و جمله بضم جیم و سکون هم و فتح
لام و ناء هر چه باء عربیت معنی همه کل بر مذکر مؤنث هر دو اطلاق میشود
و کل و بعضی بلف و لام هر دو استعمال است جمله هر چه چیز را گویند
فاطمه استعمال میشود مکرر در مان حال بکسر گفته میشود و بجهت فاطمه و
جمع و فاطمه هر دو صفات است اول از فطیه بفتح و فطوب بضم از باب ضرب و
از جمع بفتح از باب جمع هر دو بمعنی فراهم آوردن شطر بضم شین فرشت و سکون
طاء حطی و ناء فرشت و نصف بحر کان نون و سکون صا سعض و فاء هر دو
عربیت یعنی نیمه چیزی جمع شطر است بفتح اول و ضم ثانی و شطوب بضم و جمع
ضمنا بضم بفتح و شطر یعنی جانب چیزی بضم فاء و کسزه در ملحق اول
قطعه بضم جیم بضم و فتح جیم و سکون زای و همزه و بعضی بفتح باء و سکون عین
سعض و صناد ضغ هر دو عربیت معنی تخت یعنی پایه از چیزی جمع جزا
بفتح و جمع بعضی بفتح است بفتح لام و سکون خاء تا نقطه و فاء و
نقطه در بالا

اصول
بطنین است
و فوم و فومند سبب نازک
و با کد و وزع تراوید سخت

شرح بطنین بفتح فاء و سکون باء حطی و فتح جیم و نون عربی باء نون است
معنی سداب نباتی و بوی طافا و نون بوته است معنی که در کس سبب و بوی
و باء بوی و سقط چنین و فاطم باء است و باء سبب را سبب گویند سداب بضم

سبن

سین به نقطه و تخفیف ال بی نقطه و باء بیک نقطه فارسیه و معریش سداب بفتح
 سین و ذال تخذ است نوم بضم فاء و واو و میم و شد بفتح فان و فتح ناء و تخذ
 و ذال الجحد لف و نشر مرتب است نوم عربیست یعنی سبقتش عربیست بمعنی باند
 یعنی خیار کوچیک و احدث شده است نادرنک ثبائک نقطه و سکون ذال به نقطه
 و فتح ذاء بی نقطه و کان عجمی فارسیه خراسانیست تا بضم ذال الجحد و شد باء الجحد
 و الف ممدوده و در بفتح ذال و شد باء و تاء نیز عربی است بمعنی کد و روئی و ان
 نوعی از فرع است و احدثش د باءه و فطرش از جهنم وزن شعر است فرع بفتح
 فاف و سکون ذاء و فرشت و عین سعفص عربیست بمعنی کد و نو یعنی کد و سیر که
 بقاد سبکد و بیز که بناف کو بند و احدثش فر عجمی است و بضم هیره فارسی است
 و در شاهه با انسان منجمل است پیرا درش در این مقام بدل لفظان خالی از تکلف
 نباشد شد بد بفتح شین فرشت و کسر ذال و یا و حطی و ذال د بکر عربیست بمعنی
 یعنی مکر شجاع و پر فون یا الجحد و بی همت و مؤنثش شد بیدمان و نصف بمعنی
 فاعل از شد بفتح شین و شد ذال از باب ضم بمعنی جمله بودن و حکم بستن
 هر دو معنی تفسیرش به سخن صحیح است چه مکر شجاع و پر فون یا الجحد و بی همت
 کار را سخن میگوید سخن بفتح سین به نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه
 دو بالاشترک در میان **اصول** دو معنی کد و روئی

فتاخیا و سکوفیند جز کریم
نغاع چون ندرت ثبات مناع
 شرح تاء بکسر و ضم فاف و شد ناء تخذ و الف ممدوده عربیست بمعنی خیار
 و آنکه مشهور است بخیار و احدثش قنائه و فطرش از جهنم وزن شعر است
 و خیار بکسر خاء تخذ و تخفیف باء حطی و ذاء فرشت از لغات مشرکه ثبائک

عربی عجم است سابق بکسر سین و سکون لام و فان عربیست بمعنی خیار و خیار
 بضم جیم عجمی و ضم عین با نقطه و سکون نون و ضم ذال به نقطه و ذاء بی نقطه
 فارسیه است جود بفتح و کسر جیم و فتح ذای و ذاء فرشت معرب کوز فارسیست
 بمعنی زردک و احدثش جزوه است نغاع بفتح هر دو نون و سکون عین سعفص
 و عین بیکر و نغاع بر وزن جعفر و هدهد نیز عربی است بمعنی پودنه اثنان بفتح
 هیره و تخفیف ناء تخذ و الف و تاء و بیکر و مناع بفتح میم و تخفیف ناء فرشت و
 الف و عین سعفص هر دو عربیست بمعنی دخت یعنی اسباب ما یحتاج و اثنان
 مطابق مال را اینز کوبند در این وقت و احدثش اثنان جمع مناع اصغر بفتح اول
 و کسر ثالث است دخت بفتح ذاء بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در
 بالا فارسیست **اصل** خدع ضرب صبر شکب و جمال زین
زنی و لباس کسوت و چون جلد خطب شرح
 خدع بضم خاء تخذ و سکون ذال الجحد و فتح عین سعفص و تاء عربیست بمعنی
 فریب یعنی مکر و انصفت از خدع بفتح از باب منع بمعنی فریب دادن صبر شرح
 صاد سعفص سکون ناء الجحد و ذاء فرشت عربیست بمعنی شکب یعنی از راه وان
 صفنا از صبر بفتح از باب ضرب بمعنی شکبائی کوزنت شکب بکسر شین ناء و
 کسر کاف و ناء دو نقطه در یابن و باء بیک نقطه فارسی است جمال بفتح جیم و
 میم و الف و لام عربی است بمعنی زین یعنی خوبه در خلاق و خلاق و انصفت از جمال
 بفتح از باب جسن بمعنی خوب شدن در خلاق و خلاق است زی بکسر ذاء و شد باء
 حطی و لباس بکسر لام و تخفیف باء الجحد و الف و سین سعفص و لبوس بفتح لام و
 ضم ناء و لبس بکسر و ملبس بر وزن مفعول منبر نیز هفت عربی است بمعنی کسوت
 یعنی آنچه پوشید شود جمع زنی از باب بفتح و مد ثانی صفنا از لبس بضم از باب

علم بمعنی پوشید است و سکون بکسر و ضم کاف و سکون سین سعض و واو و نون
 نیز عربی و جمعش کسی بضم و کسر کاف و فطر و فعلش از باب علم مستعمل است بنابر
 شهرت تعبیر بان شد بعد بفتح جیم و شد ذال الجمد و خط بفتح حاء خطی شد
 ظاء ضطغ هر دو عربیت بمعنی بخت و دولت و بزرگی جمع ثانی اخط بفتح هاء
 و ضم حاء و شد ظاء و اخط بفتح هاء و تخفیف ظاء و حفاظ بکسر و خطاء بکسر
 و مدحوظه بضم است و هر دو صفت است اول از باب ضم بمعنی بیکدیگر شد و در
 شد و از باب ضم بمعنی در چشم کسی بزک شد و ثانی از باب علم بمعنی بهره
 مند و دولتی شدن و بخت بفتح باء الجمد و سکون حاء و نون و فاء فرشت از لغت
 مشرکه میآید

اصول

ماه شب چهارم که بدکراست خورشید
 هاله است و در سایر نیز و ماه شام است

شرح بد بفتح باء الجمد و سکون ذال الجمد و واو فرشت و باء بکسر ذال الجمد
 عربی است بمعنی ماه شب چهارم هاله هاء و فتح لام و تاء و واو و ذال الجمد
 و فتح واو فرشت و تاء هر دو عربی است بمعنی خورشید یعنی خورشید و ساری ماه
 پس تخصیص بعضی شرح بخبر من ماه شب چهارم از باب اشتباه است جمع هاله
 هاله است خورشید بکسر حاء با فطر و سکون ذال و بفتح فاء و سب و حرف شین ساکن
 در آن صبر غایب راجع میآید بمعنی آن و الحاقش از جهت ضرورت شعریشنی بفتح
 فا و ضم و تخفیف باء جملی و بفتح و سکون باء خطی و هرزه نیز عربیت بمعنی شام
 بعد از ذوال جمعد ایما و بفتح و مد و بنو و بضم و مد و بنو شش مطابق سابقه
 از جهت وزن شعر است فحش بفتح و سکون حاء و شد ذال و نون فرشت عربیت
 بمعنی ماهتاب اصل القطع الثانیة الثانیة و بفتح الجمد

المستدرس المجنون الحروف شرح

بمعنی قطع سی و در یهد و بحر خفیف مستدرس مجنون مخد و فست و ان بحر است
 که هر مصرعش از تقطیع فاعلان مفاعیلن فاعلان حاصل شود چنانکه تا
 کفنه نظر او خطن دشتك مشک فاناری میل بحر خفیف اگر داری
 فاعلان مفاعیلن فاعلان کوی چون بلبان کلذاری و وجه شمشیر این بحر
 کلذاری و قطع هر دو در این قطع نیز بیت اصل و یک بیت مجنون است اصل

سکر سینه و صحر هشیاری
 نصر عیون و مظاهر کت یا برک

شرح سکر بضم سین سعض و سکون و ضم کاف و واو فرشت و بفتح و
 فحشین و سکران بفتح نین نیز عربی و مصدر ناب علم است بمعنی سینه یعنی سینه
 شدن و باء سینه و هشیاری و باء که مفید بمعنی حاصل مصدر است صحیح بفتح
 صاد سعض و سکون حاء خطی و واو عربی و مصدر ناب علم است بمعنی
 هشیاری یعنی هشیاری شدن از کنیه نصر بفتح نون و سکون صاد سعض
 و واو فرشت و وضو بضم نیز عربی بفتح عین سعض و سکون واو و نون معاً
 و معونته بفتح و معونته و معون بفتح ميم و سکون عین و فتح واو نیز و مظاهر
 بضم ميم و تخفیف ظاء ضطغ و الف و فتح هاء و واو فرشت و تاء مصدر نیز
 هفت عربی است نصر مصدر ناب نصر و معون ملجانه اسم مصدر باب فاعل و مظاهر
 مصدر باب مفاعله بمعنی

اصول

میر و مفضن و مشین محکم مظهر و راجع مد کلمه تا برک
 شرح میر بضم ميم و سکون باء الجمد و فتح ذال فرشت و ميم و مفضن بضم ميم
 و سکون ناء فرشت و فتح ذال و نون و مشین بضم ميم و کسر ناء فرشت و باء

حظی و نون هر سه عربیست بمعنی چیز محکم یعنی سخت استوار اول و ثانی بمعنی
 استوار کرده شدن و ثالث بمعنی استوار شد و هر سه صفتانست مبر و منف
 از ابرام و انقان بکسر از بابا فعال بمعنی استوار کردن و مبین از زمانه بفتح
 با بر حسن بمعنی استوار شد و محکم بضم میم و سکون حا حطی نیز عربی و صفت
 احکام بکسر از بابا فعال بمعنی استوار کردنست بنا بر شهرت نفسی بان شده
 مظلم بضم میم و سکون طاء ضطغ و کسر لام و میم و ذاج بدل الجید و الف زائد
 و جیم و باء محذوفه شتریه و مدغم بضم میم و سکون ذال الجید و فح لام و کسر هاء
 و شد میم مدغمه هر سه عربیست بمعنی ظاری یعنی چیز ناریک اول و ثالث مطلق
 چیز ناریک و ثانی متبادر یک را گویند و هر سه صفتانست مظلم از اظلام بکسر
 از بابا فعال بمعنی ناریک شدن و ذاج از جو بفتح و در جو بضم بن و شد
 از بابا بضم بمعنی ناریک شد مدغم از ادغام بکسر از بابا فعال شد لام بمعنی
 بسیار ناریک شدن و ناری ناریک است اصل

وهن وهی است منی سسته لبك ذل و ذله هوان و هو خوار

شرح وهن بفتح واو و سکون و نون وهی بفتح واو و سکون هاء و باء
 حطی و ونی بفتح واو و سکون نون و باء حطی و ونی بضم واو و کسر نون و شد
 باء حطی و وین بکسر و ناء بکسر و مد نیز هر هفت عربی و مصدر است و هن از بابا
 ضرب علم و حسن و وهی از بابا ضرب علم و ونی بلغانه از بابا ضرب علم
 بمعنی سست شدن و اول بمعنی سست کردن نیز امکن ذل بضم ذال تخذ و شد لام
 و ناء مصدریه و ذله بفتح و ضم و مدله بضم بن و شد لام نیز وهوان بفتح هاء
 و تخفیف ذال و الف و نون وهون بضم هاء و واو و نون و مهانه بفتح نیز هر هفت
 عربی و مصدر است ذله و ذلاله و مدله از بابا ضرب علم و وهون و هوان و مهانه

از باب ضرب بمعنی خواری یعنی خواری و خفیف شدن و اسقاط و او عطف از هوان
 از جهت وزن شعر است و باء خواری اصل مفید معنی حاصل مصدر است

انتهال و ضراعنا شضع استکانه نضوع و نراک

شرح انتهال بکسر هاء و سکون باء الجید و کسر ناء فرشت و ضراعنا بفتح ضا
 ضطغ و تخفیف ناء فرشت و فتح عین سعفض و ناء مصدریه و ضرع بفتح ضاد
 ضطغ و فتح واو فرشت و عین سعفض استکانه بکسر هاء و سکون سین سعفض
 ناء فرشت و ناء و زائد شتریه و نضوع بفتح ناء فرشت و فتح ضا ضطغ و ضم و شد
 ذاء فرشت و عین سعفض هر پنج عربی و مصدر است اول از بابا فعال بمعنی رسید
 و اخلاص و خاک کردن و ثانی و ثالث از بابا ضرع و علم و حسن ذایع از بابا استفعال
 و خاص از بابا بفعال بمعنی زاری یعنی خوردن را خفیف و خواری و فروز کردن الحاق
 ناء در استکانه و اسقاط و او عطف از نضوع و انراک شدر زاری از جهت وزن
 شعر است ذاری بزای فادیه و انراک و اطلاق است بکسر ناء و خفیف و خواری و کسر
 مراد و کسر ناء و ناله و در اینجا بمعنی اول مراد و بان مفید معنی حاصل مصدر است

انتهال نیز نزاری اصل

شم و حلقه و بین سوکنند
 زخی و اهلی و مدهن ظاهر

شرح شم بفتح شاف و فتح سین سعفض و میم و مضم بضم اول و کسر
 ثالث نیز حلقه بفتح حا حطی و سکون لام و فتح فاء و ناء و مبین بفتح باء
 حطی و کسر میم و باء حطی و نون هر سه عربیست اول و ثالث بمعنی سوکنند
 ثانی بمعنی یک سوکنند پس نفسی ثانی نیز مطلق سوکنند از جهت ضرب کردن شعر
 است و مبین مؤنث مستعمل و جمعش امین و ایمان بفتح است و می بکسر ذال تخذ

و کسریم و شد یاء نسبت عربی و منسوب باهلان قراست و اهلان قمر بکسر قال بخند
و شد میم و ناء عربی است بمعنی زهاری یعنی باهل امان و اشیان کفاری یا
که ان مسلمانان امان خواسته اند زهاری بکسری و سکون فون و هاء و الف
و کسری و بی نقطه و ناء **اصول** نسبت فارسی است

یا س و ح و خ ف ن و ط نو می ک
چون عطل بطل بیکار

شرح یا س بفتح یا و حطی و سکون هزه و سین سغفص و ح و مان بکسری
حطی و سکون زاء قرشت و میم و الف و نون و ح و ب بفتح و ح و م و ح و م و ح و
و ح و م و ح و م بفتح هاء و کسری زاء بنز و فو ط بضم فان و ضم نون و واو و ط
حطی و فظ بفتحین و فنا ط بفتح نیز هر ناید معری و مصدر است این فو ط
از باب نصر و ضربی و حسن و فظ و فنا طه از باب علم بمعنی نومید یعنی
نومید شد و حومان بلغانه از باب ضربی علم بمعنی نومید منع کردن است
و اعطف از فو ط از جهت وزن شعر یاء نومید و بیکاری معنی
حاصله مصدر است تعطل بفتح ناء قرشت و فتح عین سغفص و ضم و شد طاء حطی
و لام و بطل بفتح باء الجود و تخفیف طاء حطی و فتح لام و ناء مصدره کسری
عربی و مصدر است اول از باب تفعیل و ثانی از باب نصر بمعنی بیکار بمعنی بیکار

اصول **فزی کبی فضا ع سکلای**
حرف پیشین خل سزاوار

شرح فزی بفتح فان و سکون زاء قرشت و ذال الجود عربی بمعنی کبی
میجو جمش افزا بفتح و فزود بضم و فزود بکسری اول و فتح ثانی و فزود بفتح
اول و کسری ثانی است کنی بفتح کاف و کسری و شد یاء عجمی و ناء معری و فارسی است

فضاعه بضم قاف و تخفیف ضا ضضع و فتح عین سغفص و ناء عربی نسبت بمعنی سکولای
یعنی سکولای سکولای بضم سین بی نقطه و سکون کاف عجمی و لام باء بی نقطه و ناء
معرف فارسی است حرفه بکسری حاء حطی و سکون زاء قرشت و فتح ناء مصدره
عربی و مصدره باب ضربی بمعنی پیشه یعنی کسب و کار کردن پیشه بکسری یا عجمی یا
مجهول و اخفای هاء فارسی است جوا بفتح جیم و تخفیف زاء و الف بمد و یا فتح
حاء حطی و تخفیف زاء قرشت و الف مقصوره و عربی و مصدره باب ضربی بمعنی
سزاواری بنا بر اول بمعنی یاداش دادن عمل بینی و بدک و قصر شاز و حجت
سعا است بنا بر ثانی بمعنی لا یف سدن بجزی و نقیسه هر دو لغت سزاواری
صحیح است سزاوار بفتح سین بی نقطه مشترک در مباد و معنی مذکور و قاف
و ثانی معنی حاصل **اصول** مصدر است

ضرب جلد است و عضو و کرب
ترکی او را و هندک ما را

شرح ضرب بفتح ضا ضضع و سکون زاء قرشت و باء الجود و جلد بفتح جیم
و سکون لام و ذال الجود و عصو بفتح عین سغفص و سکون ضا سغفص و واو
هر بفتح هاء و سکون زاء قرشت و واو هر چه عربی و مصدر است اول از باب
ضرب بمعنی زدن مطلق و ثانی از باب ضرب بمعنی زدن بنا بر ثانی و ثالث و رابع
از باب نصر بمعنی زدن بعضا او و فان بضم هزه و واو استماع و سکون زاء قرشت
و میم و الف و قاف لفظ ترکیب بمعنی زدن مادی میم و الف و کسری زاء قرشت
و ثا حطی لفظ هندک نسبت بمعنی زدن و زبان ترکیب او و فان و بزبان
هندک مادی **اصول** کوستند

اصول **فزی کبی فضا ع سکلای**
حرف پیشین خل سزاوار
فزی و ف و فزی کبی فضا ع سکلای فزی و فزی کبی فضا ع سکلای

شرح ذب بفتح ذال تخذ وشد باء الجحد عربی و مصد باء بضامت بفتح فغ
 بعنی دور کردن و دفع بفتح ذال الجحد و سکون فاء و عین سغفص نیز عربی و
 مصد باء منع است بنا بر شهرت نفسی بان شده جز بیکسجم و سکون ذی
 و فتح باء حطی و ثاء معرب کوبه فارسی است بمعنی مالی که بطریق سرشار از اقل
 گرفته میشود جمع جوی بکسر و ضم و جوی بکسر اول و سکون ثاء و جوی بکسر ثاء
 سر کوبه بفتح سین بی نقطه و فتح کاف و عجمی و کسری ذی و فتح یاء و دو نقطه دریا بین
 اخفای هاء فارسی است سر کوبه فذوق بفتح فاف و سکون ذال تخذ و فاء و عجمی
 بفتح و زاء فرشت و سکون میم و یاء حطی و شتم بفتح شین فرشت و میم مشتم بفتح
 هر دو میم و سکون شین و فتح و ضم ثاء اول نیز و سب بفتح سین سغفص و شد باء الجحد
 هر پنج عربی و مصد است اول از باب ضرب بمعنی سنگسار کردن و ثانی از باب ضرب
 معنی انداختن هر چیزی و ثالث از باب ضرب و رابع و خامس از باب ضرب بمعنی
 دشت دادن و چون سنگسار کردن و دشت دادن یکس و انداختن چیزی سنگسار
 خوار و خفیف کردن آنکس و آن چیز است طنداق فیسر فلازم شده بجای ساز و خوار
 بفتح خاء با نقطه و زاء و معدله فارسی و بحج اصل لغت بمعنی ذلیل و خوار شدن
 و استغاث در این مقام بمعنی ذلیل و خوار کردن است از جهت ضرورت شعر و باء اول
 مصد معنی حاصل

عرف بویست و عرف بیکوئی
مسک و مشک و براوه بپزیرا

شرح عرف بفتح عین سغفص سکون زاء فرشت و فاء عربیست بمعنی مطلق بوی
 خواه خوش و خواه بد لکن اعلی در بوی خوش استعمال است عرف بضم عین سغفص
 و سکون زاء فرشت و فاء عربی و مصد است بمعنی بیکوئی یعنی کرم و بخش کردن

بکسر

بکسر میم و سکون سین سغفص کاف معرب مشک فلا سیاست بمعنی بوی خوش
 معروف و آن مذکر و نوزد فراء و مذکر و مؤنث هر دو در نوزد غیر استعمال است
 پاره اش مسکه و جمعش مسک بوزن عین است بضم میم و سکون شین با نقطه
 و کاف عجمی فارسی است براوه بفتح باء الجحد و تخفیف زاء فرشت و الف و فتح هاء
 و ثاء مصد تیره و براو بفتح و صد و برو بضم و صد نیز عربی و مصد باء علم است
 بمعنی پزیرا بی معنی پزیرا شده و باء پزیرا بی معنی حاصل است اصل
القطع الثالث والثلاثون في الجحد المثمن المجزئ المقصود في معرفة

اول من القلنات

شرح بفتح قطع سیم و میم در بحر جنت مقن مجنون ماضی و زدن است اوزن
 فلزات نرکان است بحسب فارسی و آن بحر است که هر مصرع عشر از قطع معنی
 مقلان مفاعیلن مقلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظر در مخرج
 نوزده طعنه بر مده و جاد و بود چشم نواز جان بقرار قرار مفاعیلن
 مفاعیلن مقلان مکی و نجش و این قطعه را بکن تکرار و وجه تسمیه آن بحر
 کزشت در قطعه دویم و در این قطعه و بیست است **اصول**

کوه صند است سب بپزیرا هاجل
برنج و مسک و نیاست نظر بپزیرا

شرح بدانکه مراد از این قطعه قرن میان خالص و معشوش از فلزات است که
 است فلز در لغت هر کوه را گویند که از کان خیزد و در اصطلاح احبسا
 معدن را گویند که هر کوه را کان مخصوص با وزن مخصوص باشد اعم از آنکه منظر
 با الفعل باشد یعنی بالفعل قابل گذار و چکش کبر باشد با الفوه یعنی باعمال

مخضو

مخصوصه فابل کذا و چکش که در قسم اول یعنی چکش که با فعل هفت نوع است
 که از هفت معد حاصل میشود شش تای از آن جمله که طلا و نقره و فلز و سرب
 و آهن و روک و نوبیان که هر یک از معد مخصوص درونای دیگر که مندرک است
 هر دو از یک معد و در وزن مختلفند من از کذا و جنم معد حاصل میشود
 بعضی از آن فابل نزدیک و اکثر آن سرخ میباشد و از خاص همین جوهر است
 از معد کندان کذا منکون میگردد و بجهت خود در کوا و در کوا و من کون
 و آن سر زرد شفافیت شبیه برنج مصروع که از فافن افش و کوفن چکش
 سببا میگردد و از صفر و طالقون همین جوهر میزد است و این انواع ثمانی را به
 جهت آنکه در الحقیقه از هفت معد حاصل میشوند اهل صناعه معادن مسیحه
 و قسم ثانی یعنی منطوق بالقوه که باعمال مخصوصه فابل کذا و چکش که میگردد
 نوع است که سیما است پس فلز آن نه نوعی و معادن منطوقان هفت و از یک معد
 دو فلز بخیزد که سرور و کوا باشد و چون استیفاء عظیم در اصناف فلز آن و اسما
 اضا واقع شده و تا حال احدی جهت علم استنفاذ ذکر آنها نفور و لهذا اول
 اسما می هر یک به ترتیب شعری مذکور و ثانی از آن آنها بقصیل مسطور میگرد
 دو بضم واء و بیفطره و او بجم و فارسیست یعنی سر زرد و معد و بیفادی من
 نیز و بضم صفر و بیونانی طالقون کونید سباب بکسرمین بیفطره فابلیست
 و جوهر نیز و بضم زبوق و اکسیران فرار کونید در زین بفتح هره و سکون راء
 فطره و هر دو در لغوی سبب با و در فطره در یابین فارسی است و بجمع فاعل
 ابیض و اکسیران مشیری و سلاس کونید ذهب بفتح ذال و فخرها و باء بجد
 عربیست و بیفادی ز و طلا و اکسیران شمس و بجمع کونید سرب بضم سین
 فطره و ضم و سکون باء و یکفطره فارسی است بجمع اربک و در صا است و بجمع

فهرست

فهرست و اکسیران زحل و سابع کونید آهن بضم هاء و الف و فخرها و فون و حیر
 و اسم اصطلاحی صفر مصنوع از مس سرخ و غیر از دیگر نوبیان معد است و در اینجا
 مراد از برنج روی نوبیان سبب معد است که بجمع شبیه اکسیران عطار و کوا
 کونید چه در سنج از سرب کباشند نه از فلزات بسیطه مس بکسرمین و سبب بیفطره
 است و بجمع نحاس و اکسیران زهره و ثالث کونید نقره بضم فون و سکون
 فاف و فخرها و بیفطره و اخضای هاء و فارسیست و بیفادی سبب نیز و بجمع
 و اکسیران قمر و اول کونید یعنی فالب پیمان که در آن هفتاد و یک درم از سببا
 یعنی جیوه در آید در همان فالب پیمان از کوا و بجمع سر زرد معد چهل و شش
 درم در آید و در همان فالب پیمان از او در بجمع فالبی سبب و هشتاد و یک درم
 در همان فالب پیمان از زهره یعنی طلا صد درم در آید و در همان فالب پیمان

اصول
 الفطره
 و التلقین

اصول

از نقره بچاه
 الفطره التلقین و التلقین
 شرح یعنی قطعه سبب و چهارم در بجز اول مشتمل مضمود در الفتن و زمان فلزات
 کانه است بحساب بجد که از حساب بجد کونید و آن بجمع است که هر مصرع عشق قطع
 سه فاعلان و یک فاعلان حاصل شود چنانکه در بیع الفدی گفته نظر
 ای که باشد فطره در ملک دانش پادشا کوی بیست هفت کای نوبه سنگ کا
 فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 و بجمع سبب این بجمع است در فطره شمس و بیفطره نیز و بیفادی
 نه فلز مسوی که از بجمع است (اختلاف در سبب از هر یک در استیفاء)
 و نیز لکن زینب الی اسر و هن از زینر حل
 فطره اند آهن کوی مس شمس و روی ماه

شرح

شرح زرفیغ ذای فارسیه ذهب است بمعنی طلا و بیق بکسری ذای و باء حقی و فتح
 و کسری و الجید و قاف عربی است بمعنی سپهر یعنی چوهره اسر بضم هـ و سکون سـین
 سـعفس و ضم ذاء فرشت و تخفیف و تشدید باء الجید عربیست بمعنی ذاء السوق
 یعنی فرشت او نیز بفتح هـ و سکون ذاء بی فطره و هر دو ذای و توسط باء و دو
 ذای یا بین فارسیه و صاخر ایضاً است بمعنی ذلیعی فطره بکسری فاء و شد ضاد
 و تاء عربی است بمعنی نوزدهن بجزه والف و فتح هاء و نون فارسیه حد بلدا
 مس بکسری میم فارسی بخار است بمعنی مس سرخ شسته بفتح شین فرشت و فتح باء
 الجید و هاء عربی است بمعنی زون نیای معقد و کسرم ذاء و بیق فطره و واز
 و باء و دو نقطه در یا بین فارسیه عربی و طال بقون یونانیست بمعنی مس
 یعنی مس زرد معقد بمعنی نکالی مسای دریم و چون هرگاه برکشی اختلاف
 دارد هر یک بی شبهه در یعنی طلا در قالب پیمانان مجربن لکن باشد بمعنی
 حکم دم باشد چه لام بی و کاف بلیست نون پیمانه است زینتی یعنی چوهره در همان
 قالب پیمانان را باشد بمعنی هفتاد و یک دره باشد چه الف باک و لام سی میم
 چهل است و اسر بمعنی فرشت در همان قالب پیمانان درهن باشد یعنی پیمانه
 نه درم باشد چه ال چها و هاء بیخ و نون پیمانه است و ازین یعنی ذلیعی درها
 قالب پیمانان حل باشد بمعنی سی و هشت درم باشد چه هاشم و لام سی است
 و فطره یعنی نوزدهن در همان قالب پیمانان مذکور است بمعنی پیمانه و چه یاد در باشد چه
 پیمانه و ذال چها است و هـ در همان قالب پیمانان یکی باشد یعنی چهل درم باشد
 چه دو باء بلیست کاف بلیست است و مس یعنی مس سرخ و شسته یعنی روی نونبای
 معقد در همان قالب پیمانان باشد بمعنی چهل و بیخ در باشد چه میم چهل و هـ
 بیخ است و کسری معنی مس زرد معقد در همان قالب پیمانان باشد بمعنی چهل

الفصل الخامس
 والثلاثون

دره باشد چه میم چهل و الف بک اصل و هاء بیخ است
الفصل الخامس والثلاثون فی الجرج الممن السالم
 شرح یعنی قطعه سی و پنج درم جرج متن سالم است ان جرجی است که هر فصل
 از قطع چها مفاعیلن یا نون حاصل شود چنانکه ناظری گفته فطره ذی
 در بود از کل لاله و بیت برعکس شده دیوانه زنجیر زلف عقدا سودا
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بخوان این قطعه در جرج ای
 مینا که و وجه شمشیر این جرج کدشت در قطعه بلیست و در این قطعه
 چها مینا اصل و سه **اصل** مینا اصل است

و فوف و حدس علم و شرف فطره فماری نانی
 غار حمله امین و حدس و حدس نانی

شرح و فوف بضم و او و ضم فاء و او فاء و حدس بفتح حاء و حقی و سکون
 ذال الجید و سین سعفس و علم بکسری سین سعفس و سکون لام و میم و شعر شین
 و سکون سین سعفس و ذاء فرشت و تخفیف و شعر بجرکان شین و سکون
 و تاء و شعر بکسری ضم اول و فطره شعور و شعور بضم و شعور بفتح و شعور
 و قد نیز بفتح بکسری فاء و سکون فاء و هاء و فم بفتح فاء و سکون و فتح هاء میم
 و هاء بکسری و فتح و هاء میم بضم هر یا نوزده عربی و مصداق و فوف از یا نوزده
 دانستن و حدس از یا نوزده نصر بمعنی از روی و کان خود سخن گفتن و کار کردن
 و علم از یا نوزده و شعر بلغانه از یا نوزده و حسن علم و فهم بلغانه از یا نوزده
 یعنی دانستن پس بقیه و فوف و حدس نیز بدانانی مجاز و از یا نوزده نیز
 و باء دانان و ابوی و نیز هائی معنی حاصل مصداق غار بضم و فتح عین
 و تخفیف میم و ذاء فرشت و بزوزن فرس و رجم نیز و حمله بفتح حاء و حقی و سکون



فأولاً وقاء زائدة شعيرة هجوع وعصبه بآء فطر است بمعنى ابنوه يعني بئ
وبسبب استادن مردم حله بکسب حطی و تخفیف ذال الجید و ناء مصدیه و وحده بفتح
واو و سکون حاء حطی و ذال الجید و ناء مصدیه و وحده و حاده بفتح و وجود و
وجود بضم نیز هر شش عربی و مصدیه بآء علم است بمعنی تها فی بینی نهان شد اصل

عساره مسکنه چون بوسه ففر عکله و اسبکی
مخا بیه و مکا و کلهها و نیوله بیه عربی

شرح عساره بفتح عین سغفصر و زاء فرشت و ناء مصدیه و عسره بضم نیر
بفتح ميم و سکون سین سغفصر و فتح کان و نون و ناء مصدیه و بوسه بضم نیر
الجید و سکون همزه و سین سغفصر و بوسه بضم نیر و بسبب بفتح ناء و کسره و
بوسه بضم و فطر و بسبب بکسر و فطر و فطر بفتح و ضم فاء و سکون فاف و زاء
و عبله بفتح عین سغفصر و سکون ناء حطی و لام و ناء مصدیه و عبله بضم نیر
بضم و معبله بفتح ميم و کسره عین نیز هر چهار عربی و مصدیه است عساره و عسره ففران
باب حسن مسکنه از باب ضرب و بوسه بفتح نون و بوسه بضم نیر و بوسه بضم نیر
و بجهت شدن و اسقاط حرف عطف از مسکنه از جهت وزن شعراست و بآء در
و بی وانی معیند معنی حاصل مصدیه است مخا بیه بفتح ميم و تخفیف ناء عکله و کسره ناء
فرشت و ناء حطی و ميم و مکا و کله بفتح ميم و تخفیف کان و کسره همزه و لام و بزوزن
مخا بیه نیز و اصوع بفتح همزه و سکون حاء سغفصر و ضم واو و عین سغفصر
بفتح همزه و سکون حاء و ضم همزه و اصوع بفتح و صوع بضم و صوعا بکسر نیز هر
عربی است اول جمع مخموم بفتح و ناء و ناء و ناء جمع مکمال بکسر و بانی جمع صاع
بمعنی کلهها یعنی بیابان و کبل بفتح کبل و سکون ناء حطی نیز هر عربی و تفسیر بان
منا بر شهرت و بند بل شرح تفسیر مخا بیه و هم چنین عساره را نیز فیم بان نشد

ناشی از عدم استغضا است و ناوله بفتح فاء و سکون بآء حطی و ضم لام و وانی لام
وقاء مصدیه و نیله بفتح نیر عربی و مصدیه بآء ضربت بمعنی بیهانه یعنی غلط کرد
و ضعف عقل شد بی وانی مرکب از بی فارسی و از وانی عربی بمعنی عقل و عقلاً
و جمعش اراء لهنه و الف و مکا از اء بفتح و مکا واری بفتح و واری بضم و کسره
و شد ناء و وانی بزوزن غنه و طلب همزه اش بالف از جهت رعایه فایه و بآء
اخرش معیند معنی اصل

نزه ضغن و ضغینه از حقه حنوق کینه
فسمیه فامره نافرطانت قدت توانا بک

شرح نزه بکسره ناء فرشت و تخفیف ناء فرشت و ناء مصدیه و نزه بکسره ناء فرشت
و سکون زاء فرشت و نزه بفتح و کسره نیز و ضغن بکسره ضا ضغ و سکون عین
و نون و ضغینه بفتح ضاد و کسره عین ضغ و بآء حطی و نون و ناء مصدیه و احنه
بکسره همزه و حقه بکسره حاء حطی و سکون فاف و ذال الجید و بزوزن فرس و حقیقه
بزوزن سفینه نیز و حنوق بفتح حاء حطی و فتح و کسره نون و فاف و حنوق سکون
همه و از و عربی و مصدیه است نزه و نزه و نزه از باب ضرب و ضغن و ضغینه از باب علم
بمعنی کینه و در شد و احنه از باب علم و حقه و حقه و حقه از باب ضرب و علم و
حق و حنوق از باب علم بمعنی کینه کوفت جمع نزه نون بکسر و جمع ضغن و ضغان
بفتح و ضغینه ضغان بفتح و جمع احنه احن بزوزن عین و جمع حقه حقاد و
حقانک بفتح و حقه و بضم و جمع حنوق حنوق بکسر و اسقاط واو عطف از ضغن
واحه و فاره از جهت زن شعراست فسمیه بفتح فاف و کسره سین سغفصر و ناء
حطی و ميم و ناء و ضم بزوزن کتف نیز و فامره بفاء و الف و زاء فرشت و ناء و فاء
بفتح فاء و سکون همزه نیز هر چهار عربی است اول و ثانی بمعنی بوی دارن و ثالث

ذایع بمعنی نافه مشک طافه بطا و حطی و فاف و ناء مصدیه و قد ت بصم فاف
 و سکون ذال الحجد و ذاء قرئت و ناء مصدیه و فذ و فذان و فذ و مقدره بفتح
 مهم و حرکات دال و مقدار بکسر و ذوره و فذ و بضم و فذان بکسر قدر بفتح
 و کسر هر با زده عربیست اول اسم مصدر باب افعال و قد ت بلغانه مصدر باب مضارع
 ضرب علم بمعنی توانا کنی توانا و صاحب فون شد توانا بضم ناء و در نظر
 در بالا فارسی و بیان **اصدا** مفید معنی حاصل

الانعتض من زجبت بلا هم بفتح زجبت
کنان و کن عطا یوشتر فظیف فصح سوائه

شرح الانعتض و کسر هیز و تخفیف لام و الف مضمومه و الی بفتح و کسر هیز و سکون
 لام و ذاء حطی و الو بفتح هیز و سکون و او نیز عربیست بمعنی ففت بضم و سعنا و مالک
 جمع الاء بجزه و الف و مد و فعلش از باب نصر مستعمل است و ففت بکسر فون و سکون
 عین سعفص نیز عربی و فعلش از باب علم و نصر و نصر مستعمل است بنا بر شهرت بفت
 مان شد نصر و بفتح ضا ضضع و فتح و ذاء قرئت و ذاء و بکسر عربیست بمعنی زجبت
 تنگی و پوشش ای و فعلش از باب نصر مستعمل است و زجبت بفتح ذای و سکون حاء
 و مهم و ناء و ذاء و کسر هیز عربی و فعلش از باب نصر مستعمل است بنا بر شهرت
 فسیلان شد بلا بفتح باء الحجد و تخفیف لام و الف ممدوده عربیست هم بمعنی ففت
 و هم بمعنی زجبت و ففتش از جهت وزن شعر است و فعلش از باب نصر مستعمل است
 کنان بکسر کاف و تخفیف فون اول و کن بکسر کاف و شد فون و کنه ناء و فتر
 و عطاء بکسر عین ضضع و تخفیف طاء حطی و الف ممدوده هر چه با عربیست بمعنی
 پوشش هر چیزی جمع کنان کنه بفتح هیز و کسر کاف و شد فون و جمع کن کنان
 بفتح و فعلش از باب نصر مستعمل است و جمع عطاء اعطیه بفتح اول و کسر ثالث

فعلش از باب نصر مستعمل و و ففت و او عطفش از جهت وزن شعر است و ففت بفتح
 فاء و کسواد ضضع و باء حطی و حاء حطی و ناء و بضم و ففت و ففت و ففت
 و ففت و کسر هیز و ففت بفتح فاء و سکون ضا ضضع و حاء حطی هر شش عربیست
 پنج اول اسم مصدر و ففت مصدر باب صنع بمعنی در سوائه یعنی رسو کردن و باور سوائه
 مفید معنی حاصل **مل** مصدر است

رطب خرم و قن و نر خوشه عربیست خوشه
نخل و لبته خرم ابن حوسه سلا سنج خرم فای

شرح رطب بضم و نر قرئت و فتح طاء حطی و باء الحجد و معوض بضم مهم و ساون
 عین سعفص و او هر دو عربیست معنی خرمای نر و احد اول رطب و جمعش از طایفه
 است و حلس مشک اول مکرر بکسر ففت ناء قرئت و سکون مهم و ذاء قرئت و احد
 نزه و جمع نزه نر و ففتین و جمع نر معنود و نر بضم است فون بکسر و ضم فاف
 سکون فون و ذاء و ففت و کسر فاف و مد نیز عربیست بمعنی خوشه یعنی خوشه
 خرمای جمع اول فنون و ففتان بجرکات فاف و جمع ثانی افناء بفتح و مد است خوشه
 بجزه و الف مرکب از ان اسم شامه بجزه و او از خوشه و فارسی است عربیست بضم
 سعفص و سکون ذاء قرئت و ضم حیم و ذاء و ایمان برون کتاب نیز هر دو عربیست
 بمعنی خوشه یعنی خوشه و ما جمع اول عراجین بفتح و جمع ثانی آهن
 بضمین است ان خوشه نیز مرکب و فارسی است نخل بفتح فون و کسر حاء و نخل
 حطی و لام و برون نخل نیز و لبته بکسر لام و باء حطی و فون و ناء هر دو عربیست
 بمعنی خرماین یعنی درخت خرما اول مذکر نیز مستعمل و جمع ثانی لبین بکسر و جمع جفت
 لیان بکسر است سلا بضم سین سعفص و شد لام و الف ممدوده عربیست معنی
 خرمایه یعنی خرمایه که خرمایه یعنی خرمایه و شامه لبته اول و کسر ثالث

میشود هدا و احدش سالقه ملحق و فصرش از جهت و در شستن

چنین است و لید بجز چونسل و انجل و افا
گذشتند از سینه کله و شبیه هشت بر ناله

شرح چنین بفتح جیم و کسوف و با و حقی و فون و دیگر و ولد بفتح و او و فتح
و سکون لام و دال الجید و بر وزن فقل و مثل نیز هر پنج عربیت معنی بجز اول
اول بجز و اگو سید که در شکم باشد جمش اجنه بفتح اول و کسوف و اجن بفتح اول
و ضم ثالث و انضغه از جن بفتح و شد از باب نصر معنی در پرده شدن ثانی بجز
ثانیه تا سید شد و اگو سید و ان واحد جمع هر دو و منعمل و کاه جمع اوزده
میشود بر اول و بفتح و ولده و ولد بکسر و ولد بضم و انضغه از اول و اولاده و
ولد بکسر و مولد بر وزن مجلس از باب ضرب معنی زادند سنل بفتح فون
و سکون سین سغفص کلام و سنبله بر وزن سفینه نیز و انجل بفتح فون
سکون جیم و کلام هر سه عربیت معنی مراد یعنی فرزند جمع اول انسال بفتح
و جمع ثانی بجزول بضم و هر سه صغفر از سنل و انجل بفتح از باب نصر معنی زادند
است زاد برای و دال بقیظه فارسیست کله بفتح کاف و سکون هاء و کاف
عربی است معنی مرکب که سنش از بی و با بی و چه ها سال گذشتند باشد ثانی
و یکسال یا مطلق مرکب هر چه کول بفتح اول و ضم ثالث و کول و کله
بضم و کمال بکسر و کله بر وزن رقع و مؤنث کله و جمعش کله ان سکون و
هاء است شبیه بفتح سین فرشت و کسوف و انجل و با و حقی و با و هاء و ثناء مصدق
و شبیه بفتح نیز عربی و مصدق باب ضربت معنی بر نایی یعنی جوان و بالیده
شد کوردک بر نایی بفتح ناء و بقیظه فارسی و با ان معنی حاصل
استلحق سنامل که و جلد جوهر که نام کوهان گران

فنون شد جوان مرکب بصر جلیب بیتی

شرح سنابل بفتح سین سغفص و تخفیف فون و الف و ميم و کسوف بفتح و کسوف
و سکون ناء فرشت و دال فرشت و بر وزن فرس و کسوف بفتح نیز و جلیب بفتح و ضم
جیم و سکون ناء الجید و لام و ناء و عربیکه بفتح عین سغفص و کسوف فرشت و ناء
حقی و کاف و ناء هر هشت عربی است معنی کوهان مشرک کوهان بلند با و
کوهان را گویند جمع اول اسفند بفتح اول و کسوف ثالث و جمع عربیکه عربی
فنون بضم ناء و ضم ناء فرشت و شد و او و ناء مصدق عربی و اسم مصدق
تفعل و فاعل است معنی جوانمردی یعنی کرد و نجش کردن بصر بفتح و کسوف
بنا الجید و تخفیف صا سغفص و دال فرشت و ناء مصدق و بصر بفتح نیز عربی و
مصدق باب جن و علم است معنی بیتی و یعنی بیتی چشم و بیتی در شد و با و بیتی

اصول

القطعة السانیه والثلاثون في بحر المضارع المثمن الاخر المحذوف

شرح یعنی قطعه بیست و شش در بحر مضارع مثمن آخر محذوف و ان بحر است که
مضارع ان فاعل مفعول فاعل ان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظر
از مشک تو زده بر صفحه منر خواهد زد لعل تو دل بیاریه شکر مفعول
فاعلان مفعول فاعل ان بحر مضارع امده ابن بحر بکسر و فی الحقیقه ابن بحر از
مضارع است چه اصلش در فاعل به هر مصرعی در مفاعیلن فاعلان است و وجه
ابن بحر مضارع مثمن آخر محذوف السنکه مضارع معنی مشاهیر دارند است
و چون ابن بحر مشاهیر دارد بحر منسرح در استار کن دو به هر یک بر وزن
چه اصل بحر منسرح مستفعل مفعول است دو بار و رکن دویم که در ابن بحر فاعلان
و در بحر منسرح مفعولان بضم ناء است هر یک مشتمل است بر فاعل مفعول که در

القطعة السانیه
والثلاثون
مفعولان

فاع ودر ثانی لان است لهذا مضارعش نامیدند و چون هر بیشتر از آن کان
 ثمانیه حاصل شد لهذا مثنی نامیدند و چون در صد و ابتداء و نحو ثمانت
 و سابع غیر که حذف هم مفاعیلین است بکجا جمع و عیال که هم وزن
 نقل شده لهذا آخرش نامیدند چه خوب نوزد و صیغان اجتماع خزر با کف
 در یک رکن و چون از عرض و ضرب لفظ لن و تن که سبب خفیف ساقط و فاعلا
 مفاعیلین که هم وزن است نقل شده لهذا حذفش نامیدند چه حذف نوزد صیغان
 اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و فظیفش چنین است از مبداء مفعول شفره و
 مخدی فاعلان نشکر و مفعول دان ذکر فاعلین و در این قطعه شش بلیت اصل و باب
 بلیت

اصول

از مبداء شفره و مخدی نشکر که ی از رکن
 یوکل از بلیت ضدش و اسکان کفشکر

شرح از مبداء بکسر همزه و سکون زای و کسر همزه و بباء حطی و لام و شفره بفتح هم
 سبب قرئت و سکون فاء و زاء قرئت و ناء و مخدی بکسر همزه و سکون حاء و حطی و زاء
 مخدی و الف مفعول منقلب از و او هر سه عن بلیت یعنی نشکر که شفره خفان و صیغان
 و شرح و امثالهم جمع اول از مبداء بفتح و جمع ثانی سفار بکسر و جمع ثالث مخا
 بفتح و ان اسم الی از حد و بفتح و حذاء بکسر و مء از باب بضم یعنی بید و بر برگزشت
 نشکر بکسر نون و سکون سین با نطقه و کسر کان بی و سکون زاء بی نقطه فارسی
 ذکر بفتح ذال مخدی و فتح کاف و زاء قرئت و بوزن امیر نیز عن بلیت یعنی یوکل
 مصنوعی و معنی مطلقا یوکلاد بضم یا بی و و او و لام و ذال بی نقطه فارسی
 معنی یوکلاد بذال مخدی است بلیت بفتح همزه و کسر نون و بباء حطی و ناء مخدی
 است بمعنی ضد ذکر یعنی نوزاد و ضدش مرکب از ضدت عربی بمعنی مخالف و

سین ساکن فارسی صمه غایبند و اجمع است مذکر و بمعنی انشا اسکن بکسر همزه و سکون
 سین سغفص و کاف و فاء و اسکن بفتح همزه و فتح کاف و اسکوف بضم همزه و ضم کاف
 و بوزن شتاد و سیف بوزن صیغله نیز همزه عربیست یعنی کفشکر یعنی کفش
 کفشکر مرکب از کفش و ذکر بفتح کاف بی بمعنی دوزنده و فارسی و اسقاط و اخطاف
 از ایشان از جهت

اصول

خزر بخواک و بر حین بلیت کاسه
 نخان و قشش و ثنا بخواخو

شرح خزر بکسر خا مخدی و سکون نون و کسر زای و بباء حطی و و او قرئت عربی
 است بمعنی خوک جمعش خنار بر بفتح است خوک بکاف بی و بباء حطی و بباء حطی بکسر
 قرئت و سکون جیم و سین سغفص و بوزن فرس و کف و فذ و بفتح فاف و سکون
 و فتح ذال مخدی و زاء قرئت و بوزن فرس نیز و قدار و قداره هر هفت عربی است
 بمعنی جیم بکسر بلیت همزه صفتا است در صیغان از جیم بکسر از باب علم
 و قدار بلفظ و بفتح سین از باب علم و فظرف و قداره بفتح و ضم از باب جین
 بمعنی بلیت شد و مخب بفتح نون و فتح و سکون و کسر و ضم جیم و بوزن مثل نیز عن
 و فظرف از باب علم و حسن مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر بان شد هلب بضم هاء
 سکون لام و بباء الحید عربی است بمعنی کاسه یعنی خوک کاسه بکاف و بکسر
 نقطه مرکب از کاس بمعنی خوک و از همزه فارسی است سخنان بفتح ناء قرئت و سکون
 سین سغفص و حاء مخدی و الف و نون و نشن بفتح ناء و سکون سین و فتح حاء و
 بفتح ناء و سکون سین و کسر هاء و بباء حطی نیز و قشش بفتح فاف و سکون زاء و
 قرئت سبب عربی است بمعنی چکر چغشان سخا بفتح و ثالث معرب کفشکر
 است بضم نشکر و نیز بکفش مجاز و بند بکسر از شرح تفسیر از این نیز بلفظ

سین
 کاف
 حاء

بلیت
 مفعول
 فاعلان
 مفاعیلین

نشد نامشی از عکس استقصا است نشاء بفتح نون و فتح ناء ثخذ و الف مقصود منقلبه
واو و بنا بفتح نون و فتح باء الجحد و هه هه هه و عر بلیسنا و ن مصد با با فعال
معنی خبر دادن جمعش انباء بفتح و ملادت و خبر بفتح خاء ثخذ و فتح باء الجحد و زاء ثخذ
بجز عر و اسم مصد با با فعال و جمعش انباء بفتح و جمع جمعش اخبار بفتح است ببا
سهرت بفسر **اصل** بان شد

**شکر است فرج حرازین اند و زان
مفیدها نشرف فیلس ذت بر سر**

شرح شکر بفتح و کسر شین فرشت و سکون کاف و زاء فرشت و فرج بفتح و سکون
سکون زاء و ثخت و جیم و حو بکسر خا حطی و تخفیف لاء فرشت و ملادت خاء حطی و
بکسر خاء حطی و تخفیف زاء و ناء مدینه معوضه از خاء حطی نیز هر سه بلیسنا یعنی
یعنی عوث اول و ثالث عوث زن و ثانی عوث مرد و زان کو بنید مطلقا جمع فرج
فرج بضم جمع حواجر بفتح و حرون بکسر خاء و زاء است ان بجزه و الف فارسی و اسم
اشاره بچون مفید است کین بکسر کان و سکون باء و نون عربیست معنی کون و ایزد
فرج زن جمعش کبون بضم و حد کوشا از جهت وزن شعران اشاره بفرج است مهمل
بفتح میم و سکون فاء و کسر باء الجحد و لام عربیست معنی دهان بجزه ان یا بجزه ان یا
سلك ذکوزان یا مکان بجزه ان بجزه ان بجزه ان بجزه ان بجزه ان بجزه ان بجزه ان بجزه ان
ضرون شعر بلیسنا بفتح فاء و سکون هاء و فتح باء الجحد و کسر لام و سین
سقف و زب بضم زای و شد باء الجحد و ابر بفتح هه و سکون باء حطی و زاء فرشت
و ذکر بفتح ذال ثخذ و فتح کاف و زاء فرشت و عرف بفتح عین و سکون واو و فاء و ضمیم
بفتح فاء و کسر ضمیمه و باء حطی و باء الجحد نیز هر سه بلیسنا معنی نیز یعنی
نشاء ذت مطلقا یا الثاشان و باقی مطلقا ذاکو بنید جمع زبازت

بفتح اول و ضم ثانی و شد ثالث و از باء بفتح و زبینه بفتحان و جمع ابر بود بضم
و ایا بجهزه و الف و ابر بجهزه و الف و ضم باء و جمع ذکر ذکره بر وزن عینه و مذکور
بفتح است نیز بفتح نون و زاء **اصل** بے نقطه فارسیست

**خصیحا بر عانه زهار است سره ناز
تغره مغاک سینه و رقاعه فارسی**

شرح خصی بضم و کسر خاء ثخذ و سکون صا سقصف و باء حطی و ناء و خص
بضم و کسر خاء مدین ناء نیز عربیست معنی خایه نشینا ش خصا و خصنا و جمعش
بضم و ضم است عانه یعنی سقصف نون و ناء نائیت عربیست بمعنی موزها رین
نفسر ش بزهار بخاذا است سره بضم سین سقصف و شد زاء فرشت و ناء عربی
است بمعنی فان جمعش سر بر وزن رطب سران بضم سین و شد زاء است تغره
بضم ناء ثخذ و سکون عین ضضع و زاء فرشت و ناء عربیست بمعنی مغاک سینه
یعنی کوه بالا ای سینه که میاد و چیز کردنت مغاک بفتح میم و تخفیف عین با
نقطه و کاف فارسی اند ما ع بفتح زاء فرشت و شد میم و عین سقصف ناء عربی
است بمعنی نارس یعنی نارس سران بلیسنا پیش سرانکه در حین طفولیت نون
محرکت نارساء و نقطه زبالا **اصل** و زاء بفتح مخفف نارساء و ناء

**کابوس کابوس کابوس کابوس
جا تو هر همتند و هتاک برده زار**

شرح کابوس کابوس و ضم باء الجحد و سین سقصف و ضاعوط بضاضضع و ط
حطی و بندکان بکسر نون و باء حطی و حرکان ذال الجحد و لام و الف و نون زانده و
بفتح نون و سکون باء و ضم ذال و بندکان بکسر و فتح نون و سکون باء و ضم ذال
نیز و جا تو هر همتند و هتاک برده زار بر وزن غراب نیز هر همتند عربیست معنی

سکاچه یعنی بخت وان انجیر لبسته میافند و در شیر سردی که مفید و بیشتر
لبسته حرکت اطبا گویند که مفید صرع است سکاچه چشم سبب بینه طم و تخفیف
کاف و فتح هم عجمی فانی است مندد بضم ميم و فتح فون و شد ذال انجد و ذال هتا
فتح هاء و شد تاء فرشت و کاف هر دو عربی است اول بمعنی برود در بعضی ظاهر
عرب و دوم در سوا کنند پس بضم هر دو و بر پرده در از جهت وزن سراسر است اول صغه
او شد بد از باب تفعیل و ثانی مبالغه هانک اسم فاعل از هتک بفتح از باب تفعیل
بمعنی برود در بید و عیوب کبیر ظاهر کرد گشت برود در بیای عجمی مرکب از برود
از در بفتح ذال بلفظ و فارسیست

منهاج و صبر و جسد و فصد راه راست
در کتب شریعه عطن و موی انجور

شرح منهاج بکسر سکون فون و فتح هاء و جیم و فزیم بفتح ميم و سکون فون
و فتح هاء و جیم نیز وجد بفتح جیم و فتح ذال انجد و ذال بکر و فصد بفتح فاء و
سکون ضا است فصد ذال انجد هر پنج عربیست بمعنی راه راست جمع اول منهاج
و جمع ثانی منهاج است و فصد مصدر بار ضرب بمعنی هتک کردن نیز آمد و
گدشت در کتب سبب از قطعه هفتم و در بکسر فاء و سکون ذال فرشت و ذال
و شریعه بفتح شین فرشت و کسر ذال فرشت و باء حطی و باء و عین سغفص و تاء
و عطن بفتح عین سغفص و فتح طاء حطی و فون و معطن بفتح ميم و سکون
عین سغفص و کسر تاء نیز و موی بفتح ميم و سکون و او و کسر ذال فرشت و ذال
انجد هر پنج عربیست بمعنی انجور یعنی جامی از کنا و طر و استسج و در خانه کتک
و حانوران از انجا انجورند و در و شریعه و موی انجور مردمان و در مطلق جانوران
و عطن و معطن انجور شتر و کوسفند را گویند جمع و در او زاد بفتح و جمع و

مورد بفتح و جمع عطن اعطان بفتح و جمع معطن معاطن بفتح است انجور هم و
الف و سکون باء بلفظ و فتح خاء با بلفظ و او و معطله و او و بلفظ فارسیست

مزن جنک و نخ مشک و چو قریه عصا مر
سن مشک کهنه باشد صرام حر کر

شرح مزن بکسر زای و شد فاء عربی است بمعنی جنک ان یا مطلق جنک جمعش
از فاق بفتح و ز فاق بکسر زای و تخفیف فاق و ز فاق بضم زای و شد فاق
بکسر و فتح فون و سکون حا حطی و باء حطی و بر وزن علی نیز و قریه بفتح فاق و
سکون زاء فرشت و باء انجد هر دو عربی است بمعنی مشک یعنی جنک اول مطلق
جنک یا حنک و عن را گویند جمعش انحاء بفتح و مذل است و نخ نیز و وزن حله
و نخاء بکسر و مذل است و ثانی جنک شیر و ابو را گویند جمعش فز فاق بکسر و بکسر
و فتح اول و کسر ثانی و فزب بر وزن عین است مشک بفتح ميم و سکون شین یا
لفظ و کاف عجمی فارسی است مذل بکسر عین سغفص و تخفیف ضا سغفص و ميم
و کاء بکسر او و تخفیف کاف و الف بمده منقلب از باء و شناق بکسر شین
و تخفیف فون و فاق نیز هر سه عربیست بمعنی سبک اول سبک را گویند که جنک
بان از جای بجای حرکت دهند ثانی و ثالث سبک را گویند که سجنک را با
مبندند شن بفتح شین فرشت و شد فون و شنه فاقا نیز عربیست بمعنی مشک
کهنه کوچک جمعش شنان بکسر صرام بفتح ضا سغفص و شد ذال فرشت و ميم
عربی است بمعنی چرم که یعنی ساز و ان مبالغه ضام از صم بفتح از باب تفعیل
بر بید و فتح کرد گشت چرم که بفتح جیم عجمی فارسی و مرکب از چرم و از کر بمعنی سازنده

اصول

الفطع الشاجره و الثلثون فی المصارع المثمن الاخر المکفوف المفضو

الفطع الشاجره
و الثلثون

شرح یعنی قطع می و هفتاد و یک مرتبه مشن اخرب مکفوف مفضول است و ان
 بحر است که هر عصر العشر از قطع مفعول فاعل انت مفاعله فاعلان حاصل شود
 چنانکه ناظمی گفته نظر ایجان ما از ناول چشم تو کشته کیش در سینه
 دل زدست نلای غم نوریش مفعول فاعل انت مفاعله فاعلان این بحر
 مضاع سازش نور و خوش و وجه ششمه این بحر کشته در قطعه سی و دو
 این شعر بلیت اصل اصل و سه بدلیت حق است

**عرب چه کردی مراست چه هر شش بر پیش
 جو چغیر و فضا را هیچی ز کمانه کیش**

شرح عرب بفتح عین سغفص و سکون فاف و ذاء فرشت و الجید عرب بلیت
 معنی جیس کردم و ان مؤنث نیز مستعمل و جمیع عفار بفتح و مذکر تن عفا
 بضم اول و ضم ثالث و تخفیف و تشدید ذایع و مؤنث عقر به بفتح و عفر بفتح
 و فلاست کردم بفتح کاف عربی و سکون ذای عی فارسیه و مرکب از کشر بفتح کج و
 از دم است همه بکسر جاء حطی و تخفیف صیم و فاء مله متره معوضه از با و او عربی
 بمعنی زهر عفری فارسیه و غیرها جمیع همان بضم و حی بضم و حروف شین
 ساکن در زهر شش صبر غایب ذایع بعضی بجمع معنی ان و فادسه و الحاقش از جهت
 شعراست ابره بکسر هزه و سکون باء الحجد و ذاء فرشت و فاء عربیست بمعنی نیش
 عفری و نینور و غیرها و بمعنی سون بنزله و کشته در ملکی چاهام از قطعه
 سیم جعبه بفتح جیم و سکون عین سغفص و باء الحجد و فاء و جعبه بفتح جیم کس فاء
 و باء حطی و ذاء فرشت و فضا بفتح فاء و سکون باء و ضا ضاع و نا و کمانه
 بکسر کاف و تخفیف نون و الف و نون دیگر و فاء هر چهاره بلیت بمعنی کیش یعنی
 ترکش اول مطلق ترکش را گویند جمیع جفاف بکسر و ثانیه و ذایع ترکش

باجوب باجوبی بی پوست و ثالث ترکش چرمی را گویند جمع و فضا فاض بکسر
 کیش بکسر کاف اصل

**۲ اعضا کردی با و چون بکا کردی شمال
 یا الا جنوب ضد و صبا کیش بود پیش**

شرح اعضا بکسر هزه و سکون عین سغفص صا سغفص و ذاء فرشت عربی
 معنی کردی با و یعنی کردی از جهت اجانب میگردد و بلند شود از زمین مانند
 جود بجانب آسمان نکبایه یعنی نون و سکون کاف و باء الحجد و الف مله متره عربیست
 یعنی با و کج یعنی با و کج بود از جهت اجانب را بعبه انبه جمعش نکب بضم نین و فوش
 از جهت وزن شعراست شمال بفتح و کسر شین و فرشت و تخفیف مهم و الف و لام
 شمل بفتح شین و سکون یا و حطی و فتح مهم و لام و شامال بفتح شین و سکون
 و فتح مهم و لام و شمل بفتح شین و فتح و سکون مهم و کاف و شمال بفتح شین و سکون
 مهم و کاف و شمال بفتح شین و سکون مهم و فتح هزه و تخفیف و تشدید بله لام و شمول
 بر وزن جوهر و مقول بر وزن صبو و شمل بر وزن امیر نیز هر بار زده عربیست بمعنی
 باد با کاف یعنی با و کج بود از جانب است کسی که رو بقبله باشد و بلاد غرب است
 جمیع شمالان بکسر است و چون مصنف خراسانی و قبله بلاد انجا نزدیک به خط است
 و دست راست مستقبلان بلاد بجانب قطب شمالی است که بلاد رقیع است علی آباد
 انجا را با کاف گفته پس با و شمال با و جانب قلب شمالی باشد جنوب بفتح جیم و فتح
 و باء الحجد عربی است بمعنی با و ضد شمال یعنی با و کج بود از جانب چپ همان کیش
 یعنی با و جانب قطب جنوبی جمیع جنایب بفتح است و ضد بکسر ضا و ضاع و شد
 ذال الحجد نیز عربی و معنی مخالف است بنا بر شهرت نفسان شده صبا بفتح صا
 سغفص و تخفیف باء الحجد و الف مفضول عربیست بمعنی با و یعنی کیش

با دعای نطقه مشرف اعتدال نسبت اش صیوان و صیدیان بفتحین و جمش صوا
بفتحین و اصبا بفتح و مکناسه دور بفتح ذال الجید و ضم باء الجید و راء فرشت
است یعنی باد پیش یعنی بادی که مپوز از پیش رو همان کس یعنی باد جانب نقطه

مغرب	اصول	اعتدال
حقیق و صداع و فواید و کباب هست که در سفر اول حکم و جرح قرح و پیش		

شماره ح می بقیه حاء حطی و شدیم بالف معطوفه منقلباً از باء و پیش یعنی بند
جمش همبند بضم خا و شدیم معنونه است صداع بضم صا سعفص و تحقیف
ذال الجید و عن سعفص و فواد بضم فاء و تحقیف هم و الف و ذال الجید و فلاب
فان و تحقیف لام و باء الجید و رضان بضم راء فرشت و شدیم بالف و فون نیز
و کباب بضم کاف و تحقیف باء الجید و ذال الجید لف و نشر بر نیاست صداع عربی
است یعنی درد سرد و فواد و فلاب و مان هر سه بپشت یعنی درد دل کباب عربی
یعنی درد جگر و انکاد بعضی از شرح فواد را یعنی درد دل فاشه از عکاسه مقصدا
و فواد یعنی اصل دل نیز آمده و ککانت در اصل جهمام از نقطه جهمام از نقطه
هشتم جرح بضم جیم و سکون راء فرشت و حاء حطی و فرح بفتح و ضم فان و
عربین یعنی پیش یعنی زخم اول غیر دمل و ثانی زخم دمل و مانند ذاکو بک
ان کباب و رن و جرح از ان البده جرح جرح بضم و اجراج بفتح و جمع فرح
مروج بضم مز پیش بکسر او بی نقطه و با جمع و کسین با نقطه و استی و الحوق

ظهر از پیش و بطن بکسر و یوسین
الیه صاعده منبر مشرق و بطن پیش
شرح ظهر بفتح طاء ضطغ و سکون هاء و راء فرشت عربین یعنی پیش و

مذکر مسعل و جمش اظهر بفتح اول و ضم ثالث و ظهر و ظهران بضم است
بفتح باء الجید و سکون طاء حطی و فون عربین یعنی بضم و ان مذکر مسعل
اعین بفتح اول و ضم ثالث و بطون و عطان بضم است فز و بفتح فاء و سکون
راء فرشت و فاء عربین یعنی یوسین جمش فراء بکسر و مکناسه البه بفتح
و سکون لام و فتح باء حطی و فاء و غامه بفتح فون و تحقیف عین سعفص و فتح
فواء و حذت لف و نشر بر نیاست البه عربین یعنی دینه کو مکناسه و جری و
کو مکناسه بر بن انسان جمش الیاف بفتح و الا یا بفتح و نشر بر نیاست غامه عربین
شتر مرغ و ان مذکر نیز مسعل و اسم جمش غام بفتح است یعنی بفتح فون و
عین سعفص و حیم و فاء و ضانه بضاً ضطغ و کسر همزه و فتح فون و فاء نابلت
نیز عربین یعنی پیش ماده یعنی کو مکناسه ماده جمع اول فجاج بکسر و فجاج
فجاجت و جمع ثانی ضواش بفتح و مذکر تر ضااش بکسر و جمش ضان بفتح
و بفتحین و ضیین بر وزن ایمل است و بفتح یعنی ماده کا و صحرا که نیز آمده و ککانت
در ملحوسیم از نقطه

مسکریش و در وقت بپوش و صحرای
باشد غرامه پیش و پیش و پیش و پیش

شرح مسکریش و سکون سین سعفص و فتح راء فرشت و ذال الجید
است یعنی درفش جمش مسارد بفتح است و ان اسم لث از سرد بفتح از غاب
نصر یعنی موداخ کرد ککانت و درفش بکسر ذال بی نقطه و فتح راء و سکون فاء
و شین با نقطه فاء و سیم است از غاب بفتح و الف و سکون راء فرشت و فتح
عین ضطغ و باء الجید عربین یعنی بکسب یعنی صاعقه و کسب بکسر کاف و باء
حطی و ضم میم و سکون خاء حذت و فاء فرشت نیز عربین یا بر شهرت پیش

بان شد صره بفتح ضا سغفص و سکون زاء فرشت و هم معربیم فارسی است
 غرا بفتح و کسر عین صبطع و تحقیر ذاء فرشت و الف ممدده منقلبه زوا و عری
 است یعنی سریشیم ماهی شرط بفتح ناه ثخذ و سکون زاء فرشت و طاء حطی و
 قوطه بکسر قاء و سکون زاء و کسر طاء حطی و فتح هزه و ناء نیز عنریست یعنی سریش
 یعنی سریشی که صحافان و خفافان بکار سریش بکسر سین بدلفظ باء جمع
 و شین با نطقه فارسی و معربش سریش بفتح سین فرشت و سکون زاء فرشت
 و باء حطی و سین سغفص **ملحوظ** و جمعش سریش بکسر

اجل فراخ چشم چون کوه سیاه
 استهل تو پیش چشم شهر چون فراخ خویش

شرح اجل بفتح هزه و سکون نون و فتح جیم لام عربیست بمعنی شخص فراخ چشم
 جمعش اجل و بحال بکسر است و چشم فراخ از اجلاء بفتح و مد کونید و انصفا
 بحال بفتحین از باب علم بمعنی فراخ چشم شد است کحل بفتح هزه و سکون کاف
 و فتح حا حطی و لام عربیست بمعنی مرکز سیاه یعنی مردی که سنا بط و جاهای
 روئید مژگانش سیاه یا خلفه یا عارضه باشد جمعش کحل بضم و مؤنثش کحلاء
 بفتح و مد است چشم کند از کحل بر وزن امیر کونید و انصفا از کحل بفتحین از
 باب علم بمعنی سیاه شد خلفی با از سر است بکسر باء جمع و سکون لام
 فارسی است استهل بفتح هزه و سکون شین فرشت و فتح هاء لام عربیست
 شخص پیش چشم یعنی شخصی که سیاهی چشمش مایل بر سرخی باشد جمعش استهل
 است و چشم کند از استهلا بفتح و مد کونید و انصفا از سهل بفتحین و سهل
 بضم از باب علم بمعنی پیش چشم شد است فرایه بفتح فاء و تحقیر ذاء فرشت
 و فتح باء احد و ناء و فریب بر وزن امیر نیز عنریست بمعنی مؤنثش و نذ جمع

افزایه

افزایه بفتح و مد و فاء و بفتح و در ثانی واحد جمعش مشای و مؤنثش مشایه
القطع الثامن والثلاثون في بحر الهمزة المحذوف
 شرح یعنی قطعه سی و هشتم در بحر مد مشین محذوف است و آن بحر است که هر
 مصرعش از نطقه سه علامت و یک فاعلان حاصل شود مانند ناظمی گفته
 نظری ای بگردن صفده خونان حوز منظره **همچنین گفته کرد** فانا ما بان ائوه
 فاعلان فاعلان فاعلان هستان بحر مد بر خون بصورت حیره
 و وجه ششمه این بحر که شد در قطعه سی و نهم و در این قطعه شش بیت اصل و چهار
 طبعی است اصل **شمع مویز** و نیز **رفا** و **جنا** و **سرس**
مشای و **خشف** و **غزال** است و **شاهو** و **سروش**
 شمع هنج شین فرشت و سکون میم و سین سغفص عربی مولد است بمعنی جنس مویز
 و احدش شمع جمعش شمع شمع و ضم است و مویز نیز عربیست بنا بر شهر و نیشتر
 بان شده ریف بفتح زای و سکون باء حطی و ناء و ذائق بکسر هزه نیز و هر ج بفتح
 باء احد و سکون هاء و فتح زاء فرشت و جیم اول و ثانی عربی و ثالث معرب است
 فارسی است بمعنی ناسر یعنی سیم و زرد و ناز و اجمع ریف ذیاب بکسر و از آن
 بفتح است و اول و ثانی صفتا ز ریف بفتح و زلفان بفتح از باب علم
 ناز و است سیم و است ناسر بفتح سین و نطقه و فتح ذاء بدلفظ فارسی و
 سرکب از ناء حرف نفی ناز سر بمعنی سیم ز خویش و هیچ است جمعش بفتح جیم و
 باء حطی و ذال احد عربی است بمعنی سر یعنی مطابق چیز خویش جمعش جیم و جیم
 بکسر و جیم مد بفتح است و انصفا از جو و ضم و فتح از باب ضم یعنی بیک
 شد است سر بفتح سین بفتح و نطقه و فتح ذاء بی نطقه و هاء فارسی و مشرکت
 میان این معنی و معنی مد کور و ناله شدن شادان شین فرشت و کسر ذال احد و

القطع الثامن والثلاثون

بحرکان

فانی فانی و جمع هم و هم اهام بفتح و مؤنث نبر و جمعش همان بکسر و هاء بفتح هاء
 و کسر هاء است هر مرد نسبتاً پیر را گویند جمعش هر مؤنث بفتح هاء و کسر هاء و هاء
 بضم و مؤنثش هر مرد و جمعش همان و هری بفتح و هاء است خبر چون بفتح هاء حطی
 و سکون هاء حطی و فتح زای و ضم باء التجدید و واو و نون و شمله بفتح سین فرشت
 و سکون هاء و لام و ناء نائیت و عجمی بفتح عین سغفص و ضم جیم و ذی و در بفتح
 هر دو و ذال التجدید و سکون زاء فرشت و کسر باء التجدید و باء حطی و بین سغفص و
 بفتح سین فرشت و سکون هاء و فتح باء التجدید و زاء فرشت و شمله بفتح سین
 و فتح نون و سکون هاء و فتح باء التجدید و زاء فرشت و ناء نائیت نیز هر هفت در
 است بمعنی زال یعنی زن پیر عجمی زن تاء مسند و جمعش عجمی بضم نون و عجمی
 بفتح عین و کسر هاء و اسقاط حرف ازان و از شمله از جهت وزن شعر است زال

برای	اصل	فارسیست
<p>علو با کسفل لینی ذی با کسفر کوشک جذم و بنیان و اساس اصل است و کسفل</p>		

مفرد علو بجرکان عین سغفص و سکون لام و تخفیف واو و علو و ضم عین
 و تخفیف لام و ناء نیز هر سه عربیست بمعنی بالای چیز و انضغه از علو بضم نون
 و شد و اوزان باب نصر بمعنی بلند شد است سفل بضم و کسر سین سغفص سکون
 فاء و لام و سفول و سفال بضم و سفل بکسر و سفال بفتح نیز عربی و مصداق
 حسن و علم و نصر بمعنی لینی یعنی نیت و دو شدن ذیل بفتح ذال تخذ و سکون با
 حطی و لام عربیست بمعنی دامن یعنی آنچه چیزی جمعش ذبال و ذیل و ذبول بضم
 است و عجمی دامن جامه نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه چرمی بضم بفتح فاء
 فرشت و سکون صا سغفص و زاء فرشت عربیست بمعنی کوشک بمعنی خانه یا جا

از سنك جمعش فضو بضم است جذم بکسر و فتح جیم و سکون ذال تخذ و مهم و بطن
 بضم باء التجدید و سکون نون و باء حطی و نون و اساس بفتح هاء و تخفیف سین
 سغفص و سین دیگر و اس بفتح هاء و فتح سین اول و اس بجرکان هاء و شد
 سین نیز هر صحیح عربی است بمعنی چیزی یعنی بیخ و بنیان هر چیزی جمع جذم
 بفتح و جذوم بضم و جمع اس اساس کبیر است و اصلها سغفص نیز عربی و جمعش
 اصول بضم و اصل هاء و الف و ضم صا و فعلش از باب حسن مستعمل است بنابر
 تفسیر آن شده و گذشت در اصل هشتم از قطعه سیم و مکرر میباشد بزرگه
 و اینجا بضم اساس واقع شده است شرف بضم سین فرشت و سکون زاء فرشت
 و ناء عربیست بمعنی کلاه یعنی بازرگه جمعش شرف برون و طلب است کسره بضم
 کاف عربی و سکون و ضم کاف عجمی تخفیف زاء ببنقطه و اخفاء زاء فارسیست

اصلا	مفرد العین	فارسیست
<p>مفرد العین انطافی مؤنث و مؤنث و ما و فاف کبج چشم و مؤخرش بناله هازل مستخره</p>		

مفرد العین بضم مهم و سکون فاف و کسر ال التجدید و مهم و فتح عین سغفص و ناء
 حطی و نون و مفرد العین بضم مهم و فتح فاف و شد ذال مقنونه و مهم نیز و ما فی بکسر
 و باء حطی و مؤنث بضم مهم و سکون هاء و فاف و مؤنث بضم مهم سکون و او فاف و
 بفتح مهم و سکون هاء و فاف و ما فی برون مال و مؤنث بضم مهم سکون و او و کسر
 فاف و هاء و ما فی برون و ما فی و مؤنث بضم مهم و سکون مهم فاف و عین بضم مهم
 سکون فاف و باء حطی و ناء نائیت نیز هر دو از عربیست بمعنی کبج چشم از طرف
 جمع اول مقادیر و جمع ما فی هاء و الف و ما فی بفتح هاء و سکون هاء و
 و ما فی بضم مهم و تخفیف او و ما فی بضم مهم و هاء و الف است مؤخر بضم مهم سکون

همزه و کسره و فتح و زاء و ثانی و اخوه بفتح همزه و کسره و فتح زاء و ثانی و ثانی
نیز عربیست یعنی دینا چشم از طرف گوش اسقاط صغیرا بی ابع بچشم کسره
شین ساکن است بخون نیز دینا از جهت ضربت شریک ها از لجا و کسره
و لام عربی است یعنی مرد مسخر یعنی بهر که جوش ها از لون و مؤنث ها از لجه
ها از لجه و ان صفنا از هر ل بفتح از با ضرب علم یعنی بهر که گفتن است و مسخر
بر وزن سر حله نیز عربیست بر شهرت **اصول** تفسیر آن شده

جوز کوزی کو زبا را مر است عجز خایه نیز
جوز سر طراطی بالوی مسکن بر وزن

مترجم جوز بفتح جیم و سکون و او وزای معرب کوز فارسی است بمعنی کردگان
جمعش جوزان بفتح است کوز بفتح کاف عجمی و سکون و او وزای فارسی است
لوز بفتح لام و سکون و او وزای عربیست یعنی حسن با دام واحدش جوزه است عجز
بضم عین سغفص شدیم و فاء عربی است بمعنی خایه بر وزن عجز خایه یا کوز
جمعش عجز بر وزن و طب است خایه بر وزن نجاء و فاعله و فاعله در بابین
زاء و بفتح طه و باء و فاعله در بابین و زاء فارسی است سر طراط بکسر سین سغفص
و کسره زاء فرشت و سکون خا حطی و زاء دیگر و سر طراط بفتحین و سر طراط بر وزن
زیر نیز عربیست یعنی بالوده یا الوده بپاء عجمی و ضم لام و زاء و معرون و فتح دال
و اخفای مخافا فارسی است و معریش فالوذج بقاء و ذال مخد است مثنی بضم میم و فتح
سیم سغفص شدیم و مؤن عربی است بمعنی پرورده یعنی جوانی که در پرورده
جای خنک بکشد خاق و نیز بر شدک باشد پرورده بفتح باء عجمی و سکون و باء بلفظ
و فتح و او و تخف ذاء بلفظ و فاعله است فارسی و مرکب از پرورده و تخف پرورده
جای خنک

ملحق

و ازهای ثبت است

هت منظر و سب و سب و سب و سب
هت مشط و نیش و موسی و سب و سب و سب

مشح منظر بفتح میم و سکون و نون و فتح ظاء و ضغ و زاء و فرشت و منظر با
ثاء و ثانی نیز و سب و سب و سکون زاء و فرشت و همزه و الف و ثاء و ثانی
نیز هر سه عربیست یعنی در جمع اول مناظر بفتح و جمع مرات مرابا و مرابا
بفتح و هر سه اسم مکانش اول و ثانی از نظر و نظر ان بفتحین و منظر و منظر
بفتح از باب ضرب علم و ثالث از دو تیره بضم از باب منع بمعنی بد مرتان بکسر میم
سکون زاء و فرشت و الف و ثاء و سب بفتح سب سب و فتح هر دو و جمع سکون
مؤن و لام اول عربی و ثانی معرب سب بفتح سب و جمع اول مرابا و مرابا
بفتح و جمع ثانی سب بفتح است و اول اسم الث از دو تیره بضم از باب منع بمعنی
دینا است مشط بکسر میم و سکون شین فرشت و فتح زاء و فرشت و طاحطی و بد
وزن مضاعف و مبضع بکسر میم و سکون باء الحجد و مضاعف و مبضع سغفص
نیز هر سه عربی است بمعنی نیش یعنی نیشتر فصاد جمع مشط مشاط بفتح و جمع
مبضع مباضع بفتح و هر سه اسم الث است اول و ثانی از شرط بفتح از باب ضرب
ضرب یعنی نیشتر زن فصاد و ثالث از مبضع بفتح از باب منع بمعنی شکان
و پاره کردن مؤنث بضم میم و او و فتح سب سب سغفص الف معص و سب بفتح
بکسر میم سکون خا حطی و فتح لام و قاف هر دو و عربیست بمعنی سب یعنی شکان
جمع اول مؤنث بفتح و جمع ثانی سب بفتح است و اول با بفتح از مؤنث
میم بمعنی تراشید مؤنث و در انبوقت غیر مؤنث و مؤنث نیز مشعل و یا مفعلا
از ادبیا بکسر مدان با افعال بمعنی مؤسرا شد و در انبوقت نیز بفتح
مؤنث نیز مشعل است و ثانی اسم الث از خلق بفتح از باب ضرب بمعنی مؤنث

است اسره بضم هاء وسكون سين بلفظ وضع فاء ولفظ در نال اوله بلفظ
واخفای راء **ملکوت** فارسیست

پس نفث اعمال حج و زائر رفتن حج جماع
رفت سر کین است لیکن رفت زائر سر کین

شرح نفث بفتح ناء فرشت و فتح فاء و ناء مخدر بلیست یعنی اعمال حج بضم
افعالی که بحرم در وقت که محل شود بجای آورد مانند شارب ناخن کردن و مو
سوزنهار نواستند و جز انداختن و فریاد کردن و امثال آن رفت بفتح راء فرشت
و فتح فاء و ناء مخدر بلیست هم بمعنی فرشت یعنی دشتا و هم بمعنی جماع و فعلش از ناء
نصر و علم و حسن استعمال است و مخش بضم و جماع بکسر نیز بلیست بنا بر شهرت
بان شده و رفت بفتح راء فرشت و سکون واو و ناء مخدر و اروان بفتح نیز بلیست
جمع دو نشه بفتح است بمعنی سر کین سر کین بفتح سین بی نقطه و کسراف عجمی فاست
سر کین بکسر سین و کسرافست فرشت بفتح فاء و سکون راء فرشت و ناء مخدر
است بمعنی سر کین دره یعنی سر کین که در دست کینه باشد جماعت فرشت بضم است سر کین
بفتح دال بی نقطه و تخفیف رفتند بلفظ و اخفای فاء فارسیه سر کین

سر کین و زنده **ملکوت** بمعنی شکنجه است

پس راء غیر ناعل زائر و مسکن کورین
چون انا زبید نداء و حج و نوبل خرن

شرح راء بفتح فاء و تخفیف راء فرشت و الف ممدوده و بزوزن سر کین
و غیر بفتح عین سعهض و سکون باء حطی و راء فرشت و ناعل بیون و کسرتین
و لام و مسکن بکسر میم و سکون سین سعهض و فتح حا حطی و لام و بچو بفتح باء
حطی و سکون حا حطی و ضم میم و واو و راء فرشت نیز هر شش بلیست عجمی

نوعی خرن و نشه جمع اوله راء بکسر و مد و لقا و بفتح و مد و نالی کاه و زرن
اهلیه نیز مسکن و جمعش اعمار بفتح و عیار بکسر و عیور بضم و عیور بضم و عیور
بفتح و مد و جمع جمعش عیارات بکسر و جمع رابع ساحل بفتح است کورین بفتح ک
عجمی فارسیه مرکب از کور بمعنی خرن و نشه و از نواست انا بفتح و کسره و تخفیف
نا و فرشت و نون و کاه با ناء نایف نیز و پیدانه بفتح باء الجید و سکون باء
و دال الجید و فتح نون و ناء و زنده شعیه هر دو و عجمی است بمعنی ماده خواهد
ماده خرن و نشه را کوبید جمع آنان اتق بضم و الف و ضم ناء و اتق بضم نیز ما
بفتح و مد و جمع بیله بیله انا بفتح است جمع بفتح و سکون حا حطی و سین
فرشت و موطاب بفتح ناء فرشت و سکون واو و فتح لام و باء الجید هر دو بلیست
معنی خرن و نشه را کوبید جمع جمعش حاش بکسر میم و فتح حا و
حشان بکسر و مؤنث **ملکوت** عجمی است

بردی عمر قرطاط بیتا کند نال اوله کاف
هفتون افسار است و حلاله و علقه فون

شرح بردی عمر بفتح ناء الجید و سکون راء فرشت و فتح دال مخدر و فتح عین سعهض
و ناء و بردی عمر بدل الجید نیز و قرطاط بضم و کسراف و سکون راء فرشت و هدر
طاه حطی و قرطان بید بل طاه ثانی بیون نیز هر چهار بلیست عجمی بیتا کند
تکلموی اوله رحل و چهار شرو ثانی تکلموی و نون است کورین جمع اوله
بفتح است بیتا کند بفتح باء عجمی و سکون نون و دال بلفظ فارسیه است کاف بکسر
هزه و تخفیف کاف و ناء و کاف بکسر و ضم واو نیز بمعنی نالان خرن و نشه جمع اول
اکف بضم است مقود بکسر میم و سکون فاء و فتح واو و دال الجید و نباد
بکسر نیز بلیست عجمی افسار جمعش مقاد و بفتح است و ان اسم النازن و مقاد

دیده بفتح و میا و یکس از بار بصر یعنی کشید است بخلاف یکس هم و سکون
خاء نخذ و لام و قاء و علقه بفتح عن سغفر و کسرام و باء حقی و قان و ناء
هر دو و عربی است بمعنی نومه که بر سر سوز کنند اول اسم الناس از حلی بفتح از باب
نصر بمعنی گیاه نزدیک و قانی صفت از علق بفتحین از باب علم بمعنی درخت
یا از علون بضم و علق بکسر و فتحین و علقه بفتح از باب علم بمعنی درخت داشتن
است و چون نومه در و نند داشته شده سوز است با عشار علق لهذا علقه است

اصول المصارع المکفوفه و المفصوله

شرح یعنی قطع و ضم در بحر مضاع مثل اخرب مکفوف مفصول است و ان
بحر بسند که هر مصرع عش از قطع مفعول فاعلان مفاعیل فاعلان حاصل شود
که در فیه الف قدی گفته نظر ای خط بدو هم رخند و مشغله با روی
تو بر آیه نور است بممله مفعول فاعلان مفاعیل فاعلان هر که در بند
تو را خواند خوفله و وجهه شمشیر این بحر که شد در قطعه سیام و در این قطعه
هفت بیت اصل و چهار اصل

خارج برین جمل و برین جمل
داخل درین طبقه و درین طبقه

شرح خارج بجاء نخذ و کسرام و قمرش و جیم عربی است بمعنی برین چیزی
برون شوند و اینر گویند بمعنی تلبه صفت از خروج بضم و نخرج بفتح از باب
نصر بمعنی برود آمدن برون بکسر باء بکفزه مختلف بیرون و فارسی است
بفتح جیم و فتح مهم و ذال الجیم عربی است بمعنی نخرج و خلو بضم زاده و سکون حاء
و ضم لام و ذار و فتح ناء و قاء عربی است بمعنی چیزی یعنی نیشه لومی که کودکان

الفصل الثانی
الثلثون

بالای ان بیابین خیزند یا از انا و خیزند کودکان از نیشه بیابین و بمعنی تلبه
تفسیرش بجمله بجاء است جمع و مخالف و زحالیف بفتح و فعلش از باب فعلله
مستعمل است بجمله بفتح هر دو جیم عربی و سکون باء عربی و تخفیف کلام و انقباض
فارسی است داخل بیابان الجیم و کسرام نخذ و لام عربی بمعنی درخت و چیزی درون
اینده و اینر گویند و بمعنی تلبه صفت از دخول بضم و مدخل بفتح از باب نصر بمعنی
در و آمدن طبق بفتح طاء حقی و فتح باء الجیم و قان عربی است بمعنی تلبه
خواجه که در آن چیز خوردند جمعش طباق بفتح و طباق بکسر است بمعنی ناء و در
نفسه در بالا و اظهارها فارسی است ضوضا بفتح هر دو ضا ضغ و سکون و او
والف همیده و ضا ضا بفتح هر دو ضا و سکون الف همیده و الف همیده و نبر عربی
بمعنی مشغله یعنی او از مردمان با یکدیگر در مشغله حرب جدال و نصرش از جهت
وزن شعر و فعلش از باب فعلله مستعمل است و مشغله شین فرشت و غیر ضغ
بر وزن مرگله نبر عربی

اصول
د ابوغه هند و انرا بطیخ خیزه
چون کاه و کاک و فرس کله لیا فله

شرح د ابوغه بذال الجیم و ضم باء الجیم و غیر ضغ یا فان و مدح بکسر
و شد جیم نبر سه عربی است بمعنی هندانه بطیخ بفتح و کسرام الجیم و شد طاء حقی
و باء حقی و خاء نخذ و طبع بکسر طاء حقی و شد باء الجیم و باء حقی و خاء نخذ
هر دو عربی است بمعنی خیزه و بعد اول بطیخ بفتح خاء یا بلفظ و سکون و او بلفظ
و کسرام بکفزه و ذی یا بلفظ و انقباض فارسی و معریش خیز بکسرام و اسفا
ها است کاه بفتح کاف و سکون عین سغفر کاف دیگر معریش کاف فارسی است
بمعنی فان روغن و شبر و خشک شمشیر بلو است که از کهنه شده فاسد شود کاک

هر دو کاف فارسی است هر ضم فاف و سکون ذاء قرشت و رثا سغفر و قرصه ناماء
نیز عربی است بمعنی کلچر یعنی نان و روغن جمع اول و ضم بر وزن فزده و فزاع یعنی
و جمع ثانی فزصر بضم اول و فتح و ضم ثانی لباء و بکلام و تخفیف باء ایجد و ضم
عربی است بمعنی فله یعنی اول شهر جوان نوزاد است که بتوکی اغوز گویند فله یعنی فم
فاء و تخفیف تشدید لباء و اخفای هاء فارسی است

فندجه تالیست و سوسا و ضفیع جز و ذلوقی له

شرح فندجه بضم فاف و سکون نون و ضم و فتح فاء و ذال مخد و سیم بفتح سین
قرشت و سکون باء و خط و فتح هاء و میم نیز هر دو عربی است بمعنی خار تالیست و سوسا
اول فناد فندجه و مؤنث فندجه و فتح ذال است سلفان بضم و کسر سین
و فتح لام و سکون حاء و خطی و فاء و فاء مدونه و سلفا بالفه مدونه و مقصوره
سلفا بفتح سین و سکون لام و فتح هاء و الف مقصوره نیز هر دو عربی است بمعنی سنگ
پشت نر و ماده که بفار سے کشف و لا تلیت نیز و نیز که شباغه گویند ضفیع
ضاد و ضفیع و شد باء ایجد عربیست بمعنی سوسا نیز جمع ضفیع بفتح اول و ضم
و شد ثالث و ضبان بکسر و ضبان بضم و مضبه یعنی ان و مؤنث ضفیع است
هر دو سین و بنقطه فارسی است ضفیع بکسر ضاد و ضفیع و سکون ذاء و کسر و فتح و ذال
و عربی سغفر و بر وزن و در هم نیز عربیست بمعنی جعفر یعنی وزغ نر و ماده هر دو بکسر
قرعانه گویند و احدش ضفیع و جمع ضفیع بفتح اول و ضم هاء و سکون
عین با بنقطه و ذاء و بنقطه فارسی است ذلوق بفتح ذال ایجد و فتح لام و تخفیف فاء
معرب است بمعنی کرب که با صفتی که با صفتی که با صفتی که با صفتی که با صفتی که با صفتی که با
و تخفیف لام و اخفای هاء

اصل

**جهه چکار و مقرف و کماغ مغز
اقم الدماغ جاوی و ایجه کله**

شرح جهه بفتح جیم و سکون باء ایجد و هاء و ثاء عربیست بمعنی چکار یعنی
موضع سنجو او پیشانی یا مستقیم میان دو ابرو و ثاء فارسیست بمعنی نارسنگاه و
سرجیش جنبه بکسر است چکار بفتح جیم و تخفیف کاف و ذال بنقطه
فارسیست مغز بفتح میم و سکون فاء و ذاء قرشت و قاف و مقرف بر وزن
محاس نیز بر غیر فیا س عربیست بمعنی فرق یعنی میا سر جدا شدن مو جیش
مفارق بفتح است و ان اسم مکان از فرق بفتح از باب نصر یعنی جدا کردن میا
و چپ است و فرق بفتح فاء و سکون ذاء قرشت و قاف نیز عربی است میا
بر شهرت تفسیر آن شده دماغ بکسر ال ایجد و تخفیف میم و عربی ضفیع عربی
است بمعنی مغز سر جیش از مغز بفتح اول و کسر ثالث است مغز بفتح میم و سکون
عین با بنقطه و ذای فارسی است اقم الدماغ بضم هاء و شد میم مضموم و شد
میم مضموم و شد ذال کسره عربی است بمعنی جای وی یعنی جای مغز سر آن است
فارق است که مغز سر در آن قرار دارد وی بفتح و او و سکون باء و بنقطه ذی یابین
فارسی و اسم اشاره بمعنی او و اشاره با انسان مستعمل است لیرا برادش و انما
بدل لفظان حالی از نکلته بناشد حجه بضم هر دو جیم و سکون میم اول و تخفیف
و ثاء عربیست بمعنی کله یعنی کاسه سر جیش جیم است کله بفتح کاف و تخفیف ذال

اصل

طلق و مخاض و عید شرجل
از مغز شرجلی فقط کله

شرح طلق بفتح طاء و خطی و سکون لام و قاف و مخاض بفتح میم و تخفیف حاء

تخذ وضاضطع هر و عربی است بمعنی در زده یعنی در زده زانند زه بکسری و کسری
فارسی است عین بکسری عن ضطع و سکون باء حطی و لام عربی بمعنی ستر است
شیر که ماد و مطلق در حد حال آنکه او استین باشند و بمعنی شیر نیز آمده و گذشت
دوایه در چهاردهم از قطع بنیت و ظهر حل بکسری حطی و سکون ميم و لام نیز
عربیت بنا بر مخرج نفسی بان شد ادره بضم هزه و سکون دال الجید و زاء
قرشت و فاء مصدیه و بر وزن شفقه نیز عربی و اسم مصدر باء علم است بمعنی
شدن یعنی در به خابیه شد و شخص رفته ادره بضم هزه و سکون ميم و لام نیز
جمعش ادره بضم هزه و سکون ميم و لام نیز و تخفیف زاء بلفظ فارسی است شری
بفتح سین فرشت و تخفیف زاء قرشت و الف مقصود و جدی بضم و ففتح جیم
تخفیف دال الجید و کسری زاء فرشت و شد باء حطی و بلفظ فارسی و کسری نون و سکون فاء
طاء حطی و فاء بر وزن فرجه نیز هر شش عربی است شری بمعنی ورم جوشتهای
چون باخوارش و اضطرار که اوله نیز گویند و شری مقصود و ممدد بمعنی
و زاء بر شرف فاعله در سکون موضع است از نجد نیز آمده و گذشت در اصل کلام
از قطع بنیت کسری و جدی و بلفظ معنی اوله نیز بلفظ فارسی از جهت بودن

اصول
وضع از نجد که آخرش بود علون
نیل نکه و اثر گو نیز بیاید بقابلت

تشریح وضع بضم و او و سکون ضاضطع و عن سعض و وضع بضم فاء و ن
و سکون و صم صاد و عن نیز هر و عربی و مصدر باء منع است بمعنی استین شد
زن در آخر پاک شد از بعضی نیز بضم هزه و سکون ميم و لام نیز بفتح باء حطی و
سکون ناء فرشت و نون عربی است بمعنی از نجد که اوله نیز بیاید بقابلت

برخلاف وضع طبیعی که باهاش پیش از دستهایش از دم مبرون ابد بازگونه
مبیا و یکفظه و ذای عجمی و ضم کاف عجمی و فتح نون و اخفای ها فارسی است
فایله بقاف و کسری باء الجید و تخفیف لام و ناء فایله نیز عربی و صفت از قباله
بکسری باء علم بمعنی کوفتن و جمعش قبائله بمعنی استینا بر رعایت فایله نیز

اصول
مطبوخ بخینه مغز قنبر و قنبر
اقتیدی باء فایله و جیم یا مثله

تشریح مطبوخ بفتح ميم و سکون طاء حطی و ضم باء الجید و واو و خا حین
عرب است بمعنی چینه و خینه و ان صفت از طبع بفتح از باء ضم و منع بمعنی چینه
است مغز قنبر بکسری ميم و سکون عن ضطع و فتح زاء فرشت و تخفیف فاء و ناء و لام
عرب است بمعنی کلهک جمعش مغارف بفتح است و ان اسم الت از عرف تیغ از باء ضرب
ضرب معنی چینی بکفیکر بر آوردن و اب بدست نیز استن است کفیکر بفتح کاف و سکون
فاد و کسری کاف عجمی و باء مجهول و زاء بلفظ فارسی است فور بفتح فاء و سکون و او
زاء فرشت و فاء بضم فاء و ضم هزه و فواران بضم هزه و سکون فاء و ضم هزه
معنی جوش یعنی جوشید دایه و ان جیم جوش بضم جیم و واو مجهول و سکون فاء
فارسی است انقبه بضم و کسری هزه و سکون ناء و شد و کسری فاء و شد باء حطی و ناء
عرب است بمعنی دیک پایه سنجی که دیک را بر سران گذارند جمعش ناء و بفتح
اول و شد بکسری بضم فاء است و اهنة از انصیب کونیا بکسری ميم و سکون نون
و فتح ضا سعض و فاء الجید و دیک پایه بکاف عجمی و باء حطی و سکون ميم و سکون نون
طاء حطی و سکون یاء و کسری جیم و باء حطی و زاء فرشت معرب باء مثله است
معنی نیان یعنی دیک سر کشاده یا دیک سنجی جمعش طنا جیم بفتح است یا مثله
بیا عجمی و کسری فاء و وضعه در بالا و تخفیف لام و اخفای ها فارسی است حقی

ملاح فاختاد و نقل بزرگشتی و این
مخلاف بید کشتی و سرگونی خله

شرح ملاح بفتح میم و شد کلام و حاطی عربیت معنی فاختاد معنی صاحب
کشتی و ناخدا بیون و ضم خاء با نقطه و ذال بی نقطه فارسی است و نقل بفتح ذال و نقل
و ملاح فاف و لام و دو نقل بفتح ذال و سکون و او و تحقیق فاف و لام نیز عربیت معنی
بزرگ کشتی یعنی بزرگوئی که در دنیا کشته مضرب کنند و بادبان را از آن بیاورند و بخلاف
بکسر میم و سکون هم و ذال ثخند و بخلافه با ناء و بخلاف و بخلافه با ذال نیز عربی است
یعنی بزرگ کشتی و آن چون است که بر سر آن تخمه بپاشند و بزرگوئی
کشته بید و چون از حرکت دهند اب بفتح فیه کشته حرکت کنند پس بنا بر این
دو و نیش که کجا بیل لفظ بال باشد و آن اسم ال از جند ف بفتح از باب ضربت
بر یک و متافین است مردی بضم میم و ذال فرشت و کسر ذال ایجد و شد با حطی
عربیت معنی بی یون ملتیکه که بان و اند شود کشتی جمش مرادی بفتح اول
شد یاء و تحقیقش از جهت وزن خله بفتح و ضم خاء با نقطه و تحقیق کلام و اخطا

ما فارسی است
چیز کتاب نقیشت و بخت کافین و محض و سئل

شرح سطر بضم سین و معض و سکون و ملاح حطی و ذال فرشت و در
بفتح و اء و سکون پاء ایجد و ذال فرشت و ذم بفتح و اء فرشت و سکون فاف
و میم و کتب بفتح کاف و سکون ناء فرشت و با ایجد و کتب بکسر کاف و تحقیق ناء
نیز هر شتر عربی و مضد با بضم هاء معنی خط بفتح فوشن و خط بفتح خاء
و شد طاء حطی نیز عربی و مضد با بضم جیش خطوط و تحقیقش از جهت
شعر است نیا بر شهرت تغییران شد سطر بکسر سین و معض و سکون فاء و ذال

عربیت معنی کتاب صبی نوشته شده یا جزئی از اجزاء نور بر جمش اسفار بفتح
و کتب بکسر کاف و تحقیق ناء فرشت و با ایجد نیز عربی و جمش کتب بضم سین
است نیا بر شهرت تغییران شد نقیشت بفتح ناء فرشت و سکون فاء و کسر ناء
فرشت و با حطی و سین فرشت و بخت بفتح با و ایجد و سکون حاطی و ناء ثخند
محض بفتح فاء و سکون حاطی و صا معض و مسئله بفتح میم و سکون سین
و فتح هزه و الف و لام و سؤال بفتحین سین و هزه و ساله سین و الف و نسال
بفتح ناء فرشت و سکون سین هزه و الف نیز هر شتر عربی و مضد است و آن
باب تفعیل و باقی از باب منع بفتح کافین یعنی خواستن و بر سید جمع تحت اشیا
بفتح و جمع ساله ساکن بفتح است طحوق کافین بجان فارسیست

صیغه مرفعه با سئل معقار است
مشقیه مرفعه و بخت کافین و مرفعه ناء

شرح مخا بکسر فون و سکون و حاء و و و وزن منبر نیز عربیت معنی
زندة تجازان جمش مناخ بفتح است و آن اسم ال از بخت بفتح از باب ضربت
و علم معنی تراشید است و ناء بفتح و اء فرشت فارسی است معقار بکسر میم و سکون
فون و فاف و ذال فرشت و و و و منبر نیز عربی است معنی اسکندر تجازان جمش
مناخ و مناخ بفتح است و آن اسم ال از بخت بفتح از باب ضربت چون کند است
اسکندر بکسر هزه و سکون سین بفتح و کاف و فارسی است معنی بکسر میم و سکون
ثخند و بفتح فاف و با ایجد عربی است معنی منبر تجازان جمش مناخ بفتح است
و آن اسم ال از بخت بفتح از باب ضربت معنی سواخ کردن معنی بفتح میم و تحقیق
فاء و نقطه در بالا و اخطای هاء فارسی است بخت بفتح سین فرشت و فتح
فرشت و کاف عربی است معنی دام صیادان جمش بخت بضم سین و شاد است دام بخت

بلفظ فارسی استخ بفتح فاء وشد خاء مخذ عربیست بمعنی نله که بان سکار کند
جمعش نخاخ بکسر و فوخ بضم و تخفیفش از جهت وزن شعراست نله بفتح ناء و در
دوبالا و تخفیف کلام **ملحق** و اتفاقا هاء فارسیه

**مشط است شانه فرض چیدن منسأه عصا
مرط و کسا کلمه چو میا مر قافله**

شرح مشط بجر کات میم و سکون سین فرشت و طاء و حقی و بر وزن کفر و
وعند و منبر نیز عربیست بمعنی شانه مؤنث جمعش امشاط بفتح و مشاط بکسر است
فرض بجر کات فاء و شد صا سغفص عربیست بمعنی نلین انگشتر جمعش فصوص بضم
تخفیفش از جهت وزن شعراست منسأه بکسر و فوخ میم و سکون نون و فوخ سین
و فوخ هزه و ناء و کاه می بخذف هزه در هر دو لغه نیز عربیست بمعنی عصا جمعش منسأه
بفتح اول و تخفیف با و است و ان اسم الث از نشاء بفتح ان باب منع بمعنی زادن
بعضا است و عصا بفتح عین سغفص و تخفیف صا سغفص الف مقصوره منقلب ال
بتر عریه و مؤنث سنعل جمعش اعص بفتح و اعصا بفتح و مد و عصب بضم و کسر اول
و شد اخوانت بنا بر شهرت تفسیر بان شد مرط بکسر میم و سکون زاء و فرشت و طاء
حقی و کسا بکسر کاف و تخفیف سین مقفص الف ممدده هر دو عربی است بمعنی کلم
یعنی پوشش اول پوشش را گویند که از نیم یا خریافته و بنا باشد که زنان
سرافکنند جمعش مرط بضم است و ثلثه مطابق پوشش را گویند جمعش کسره بفتح
کلم بکسر کاف عجمی فارسی است میا مر بفتح سین مقفص شد باء حقی و فوخ زاء و فرشت
و ناء عربی است بمعنی قافله بفتح و قافله از اینند از سفر و زنده بسفر بضم ال باب
دیگر مظهر و قافله بکسر فاء و نیز عریه و صفنا از فقول بضم از باب بفر و ضرب
معنی یاد کرد و نیز است بنا بر شهرت تفسیر بان شد **ملحق**

القطعه الملقفه في بحر الجيت المثنى المحنون المخذوف

شرح یعنی قطعه در بحر جیت مثنی و غن و فست و ان بحر است که هر مصرع آن
تقطیع مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن حاصل شود چنانکه رفیع القندی گفته
و نظیر بحر جیت محنون اگر سوزی دانا مکن بناظم ان از ره نیاز دعا مفاعلن
مفاعلن مفاعلن مفاعلن بوزن قطعه مخذوف شوچین کویا و وجه شمشیر
بحر گذشت در قطعه بحر **اصلها** و در این قطعه زاء و ذی است

**ار یک کجک انا و با کجا جوظ و رعا
جر کجا و روض خسته عرض کال**

شرح ار یک بفتح هزه و کسر اء فرشت و باء حقی و فوخ کاف و ناء و حدت
عربیست بمعنی تخت از اسنه در جمله عربی و باء مطاوفت جمعش اربک و اربک
بفتح است انا بکسر هزه و تخفیف نون و الف ممدده و طرف بفتح طاء ضغ و
سکون زاء و فرشت و رعا بکسر راء و او و تخفیف عین مقفص الف ممدده و اعاء بکسر
هزه و مکنیز هر بیج عربیست بمعنی باران یعنی جای بار جمع اول این هزه و الف و و الی
بفتح و جمع ثانی طرف بضم و جمع و ناء او عیه او عاء بفتح و مضرا ناء و وعا از جهت
وزن شعراست باران بنا بیکفطه و زاء بیکفطه و ذال بیکفطه فارسی و مرکب
از بار و از دان مقفصه معنی ظرفه است جری بفتح جیم و کسر زاء و فرشت و باء حقی و رعا
عربی است بمعنی سرد لبر یعنی شجاع جمعش اجراء بفتح و ملسا و انصفا از جمله
وزن جوعه و شبر و کراهه و کراهیه و کراهیه بکسر جیم و فوخ باء حقی از باب حسن
معنی دلبر شد و حذف هزه اش از جهت وزن شعراست مرص بفتح میم و فوخ و سکون
زوا و فرشت و ضا ضغ عربی است بمعنی خسته و باء حقی عرض بعین سغفص و زاء
قرشت و ضا ضغ عربی است بمعنی کال بمعنی مناع و ما یمنع و رعا از سوا

القطعه الملقفه
في بحر الجيت

دو سیم نیز گویند جمش اعراض یعنی است **ملکوف** کالاکاف فارسی

**قشیر جامه نو در آن جامه از عیبها
بزرگ بزرگه خیار کلمه خوب است**

شرح قشیر یعنی فاف و کسر تین فرشت و باء خطی و باء ایجد و عریب است
مطلوب چیز نو جمش قشیر یعنی است و مخصوص جامه نو یعنی در خون پوشش
نواز جمله ضرورت شعر است و نصف از قشیر یعنی از باء حسن یعنی نوشتن
است عیب یعنی عین سغفص و سکون باء خطی و باء ایجد و فاء عریب است یعنی جامه
دان یعنی جامی که در آن جامه گذاشته اند مانند صندوق و فرشت و امثال آن جمش
عیب عیار بکسر و عیان یعنی است جامه دان فارسی است و مرکب از جامه و از دان
معنی معنی ظریف است جناب بکسر خاء نخند و تخفیف باء ایجد و الف ممدوده عریب
معنی بزرگ برد یعنی خیره مرتب از او بر یعنی از شیشه و خرگوش با الف ممدوده
یا از موی بزرگ بود مرکب از بزرگ فارسی و از بزرگ عریب یعنی باء ایجد و سکون
فرشت و فتح دال ایجد و فاء معنی خیره است عیان یعنی عین سغفص و تخفیف باء ایجد
و الف ممدوده و عباده با فاء نیز عریب است معنی کلمه خوب یعنی پرورش کوچکی که
اکثر اغراب بدش کبرند جمش عیب یعنی اول و کسر تالت و فرشت از جهت در شکر

نیمه آب کوه از زلف صنایع **ملکوف** **ممدوده** **و کسر تین** **و کسر تین** **و کسر تین**

شرح نیمه یعنی نون و کسر میم و باء خطی و دال فرشت و بزرگ کف نیز عریب است
یعنی آب کوه از زلف صنایع ممدوده و کسر تین باء خطی و کوه عریب است کوه از زلف کوه
عریب فارسی است از زلف صنایع و سکون زای دال فرشت و فاف عریب است یعنی
هر چیز صنایع یعنی پاک بین مخصوص با صنایع از جمله وزن شعر است و معنی کلمه

نیمه آمد و گذشت در اصل و نیمه از قشیر و شکر و نصف است از زلف یعنی
وزن و نیمه از باء علم یعنی صنایع و کوه و کوه است و صنایع است عریب
عریب است باء شکر و قشیر آن شد ممدوده یعنی فاف و فتح و سکون میم و دال
ایجد و بزرگ کوه نیز عریب است یعنی عین خطی و فتح دال ایجد و فاف و فتح
مرتب است ممدوده است عریب است یعنی اندکی که ماده نداشتند باشد غرض
است معنی آب کوه یعنی آب بسیار خالص و ممدوده و تخفیف صفا خطی و فتح
دال فرشت و فاء عریب است یعنی در باء و آن معنی عریب است معنی است حکم

**عذیر کوهی که در آن قشیر است
عین فرشت بود هر کوهی که در آن عطا**

شرح عذیر یعنی عین خطی و کسر ال ایجد و باء خطی و دال فرشت عریب است
ماده ای که با آن در کوهها و بکرهای دشت و کوهها باشد جمش عذیر
وزن و طب عذیران یعنی و قشیرش بکوهی بدست مجاز است و نصف معنی فاعل
از عذیر یعنی عذیران یعنی عین از باء خطی و فتح و ممدوده و کوه و کوه
از ممدوده از باء خطی و فتح و ممدوده و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
و لفظ عذیرش نامیدند کوهی بدست فارسی و مرکب از کوه یعنی کاف عریب
یعنی کوه دال و از آن است معنی صنایع خطی و فتح و سکون نون و فتح
طاء خطی و دال فرشت و فاء عریب است یعنی کوه از آن گذرند جمش صنایع
است بکوه باء عریب است عین خطی و فتح و کسر میم و باء خطی و فاف
عریب است یعنی در زلف یعنی کوه جمش عریب است و بزرگ عین و عیان یعنی عین
و کسر تین و عیان بکسر است و نصف از عیان یعنی و عین خطی و فتح و سکون میم
دو و در آن است از زلف یعنی زای عریب و سکون و دال فرشت و فاء عریب است

بفتح نون و سکون و فتح هاء و زاء قرئت عربی است بمعنی جوی یعنی بحراب جحش
انصار بفتح و هاء و هود بصمتین و اظفر بفتح اول و ضم ثالث قول بفتح نون و سکون
و اول و لام عربی و مصدر باب نصر است بمعنی عطا یعنی عطا دادن و جحش کردن و عطا
بفتح عین سغف و تخفیف طاء حطی و الف مقصوه و کاه ممدوده نیز عربیست بنا
بر شهرت بفسیر بان شدت

ملکوف
جباب کو بلیه باشد قراح اب معین
نقیض را که در لغت و سخن چوینا

شرح جباب بفتح حاء حطی و تخفیف باء انجد و باء دیگر و جلول بفتح یا و
و سکون عین سغف و ضم لام و واو و لام دیگر نیز هر دو عربیست بمعنی کوبیده یعنی
پردهها میان خالی که بر روی آب بکند کوبیده بضم کاف و واو معروف و فتح پای عجمی
فتح لام و اخفای کافان سبب است قراح بفتح قاف و تخفیف زای قرئت و حاطی
و بزوزن اصغر نیز عربی است بمعنی از جبالص غیر مخلوط چیزی و جحش امر بفتح است
معین بفتح ميم و کسره عین سغف و باء حطی و نون عربی است بمعنی نقیض را که
اب و وان و انصفه از معنی بفتح از باب منع بمعنی روان شدت است را که در لغت
و کسره کاف و ذال انجد عربی است بمعنی از انبساطه جمعش را که بفتح است انصفه
از و کوبه بضم از باب نصر بمعنی السبتاد ان است رفو بکسره زاء قرئت و سکون باء
و فاف و شطن بفتح شین قرئت و فتح طاء حطی و نون و در شاء بکسره زاء قرئت
و تخفیف شین قرئت و الف ممدوده و بر شاء بکسره زاء قرئت و سکون زاء و شین
قرئت و الف ممدوده نیز هر چهار عربی است بمعنی رس یعنی در میان او که بسیار
گویند که بدان حلقهها باشد در کردن یاد است بزه و بر فاعله بند جمعش رفو
بر وزن عباد و باب بفتح و فعلش از باب نصر بمعنی استعمال است و ثانی و ثانی

مطلق و سببها و گویند و زابع و سببها و سببها یا مطلق و سببها را گویند جمع
اشطان بفتح و جمع و شاء و سببها بفتح اول و کسره ثالث و فصر ش و ح و ح و ح و ح
در سن بفتح زاء قرئت و فتح سین سغف و نون نیز عربی و جمعش از سان و
بفتح اول و فعلش از باب افعال و نصر و ضم استعمال است بنا بر شهرت بفسیر بان شدت

ملکوف
من از خود سنک فسانه الخاف سنک تنک
مخاطم سنک نشو بنیله سنک استنجا

شرح سنک بکسره سین سغف و تخفیف نون عربی است بمعنی سنان یعنی سبک
که بان گارد و شمشیر و امثال آنرا نیز گویند سنان بکسره فاء و تخفیف سین بفتح
فار و سببها سنک بکسره لام و تخفیف هاء شند و فاء عربی و جمع لحقه بفتح لام و
سکون نحا است بمعنی سنک تنک یعنی سنک در ده که از اول بان بدخشان نون
سنک سفید تنک است که در فار سببها سنک کاشغراشها و دارد و نقیض جمع
مفرد از جهنم و وزن شعر شین سنک بفتح نون و در نطقه و اولاً و ضم نون و
کاف فار سببها سنک حاصم زاء قرئت و تخفیف هاء شند و ميم عربی است بمعنی
سنک ممر پس بفسیرش بر نون بمعنی کحشان یعنی در غایت لغزندی مجاز و
باب بفسیر بل از ما است نشو بفتح نون و ضم سین بفتح و واو فار سببها سنک
نون و سکون باء انجد و فتح لام و تاء عربیست بمعنی سنک استنجا یعنی سنک
که بان مخرج بفتح فاعله و باد را پاک کند جمعش بند بر وزن و سببها استنجا
سین سغف و تاء قرئت و نون و هیم و الف ممدوده نیز عربیست مصدر باب
استعمال بمعنی پاک کردن سنک یا شستن است مخرج بخور و بنا بر شهرت
شده

ملکوف

نشفت چو پاشنه سنك است و سنك كل سجد
كه سنك سره و طاخونه امثال سنك و رخا

شرح نشفت كبر فون و فتح شين فرشت فاء و بر وزن جلد و مثل در طب
كتاب بنز عري و جمع نشفت بجر كان فون و سكون شين و بر وزن نشفت بفتح
پاشنه سنك بفتح سنك يا و بنزير جمع بمفرد از همه وزن شراست سجد بسكو
سهن سغفص شد جمع مكسوف و با و حطى و كام معرب سنك كل فلا سجد است بفتح
كلوخ با سنك مطبوخ باقش جهنم و مكسوف با سالى اصحاب قبل امثلكه هر
سكون تا و شخ و كسر مهم و دال اجد و رجاء بفتح ذاء فرشت و تخفيف طا حطى و
الف مقصوده منقلبه زوا و يا ياء و لا فظه بكسره فاء و فتح ظا و ضطره و نا و بنز
و نشتر نيت است امثلكه بفتح بفتح سنك سره جهنم تا آمد بفتح است دعا و
هر و عري بفتح عري طاخونه بفتح سنك اسيا اول مؤنث منعمل و نشتر و حوان
رخا بفتح رخا و حشر ارح بفتح واره نا بفتح و قد و ارحى بفتح اول و شد باه
و رحى بضم و كسر اول و شد ارح و ارحى بفتح اول و كسره نالك و اذات
طاخونه بظا و حطى بنز عري و جهنم طواجن بفتح است بنز عري و نشتر

مكف و عصبه و عاق و كوفه و رخا
مبايع گاه كست و صوفى سنك با لا

شرح عصبه بفتح عين سغفص و كسره صا سغفص و با و حطى و ذاء فرشت و بر وزن
مفعول بنز عري است بفتح عري و انصفا بفتح عين مفعول از عصبه بفتح از باب
ضرب بفتح نشردن و شتره كسبت است ما عون بهم و الف و ضم عين سغفص و اول
فون عري بفتح هم بفتح ذكوه فال و هم بفتح و رخا بيوت بفتح مطلق اسيا و اجد

كه عا و كبر

كه عا و كبر كوفه ميسور مانند بسته و نرود ملك و امثال ان و ذكوه بنز عري و حشر
زكوان بفتح انك بنا بر شهرت نفسان سنك و حشر بيوت مركب ذكوه و حشر
و از بيوت جنم جمع بفتح عري است سباع بفتح سين سغفص و تخفيف با و حطى
و عين سغفص عري بفتح كاه كل صغوف بفتح صا سغفص و ضم عين سغفص و دال
اجد عري بفتح سر با لا حشر صعد بفتح عين و صعا كل بفتح اول و كسره هر است
و انصفت از صغوف بفتح عين از بار علم معنی با لا بر شد است **مكف**

نقیر ناوه و ملاط است كل صا و حشر
اما حیر رزه و نشتر از ذاء بنز

شرح نقیر بفتح نون و كسره قاف و باء حطى و ذاء عري بفتح عري ناوه بفتح نون
چوبه كل كشي و عيره و انصفت بفتح مفعول از نقیر بفتح از بار بنز عري حشر
است ناوه بنون فارسي است ملاط بكسره مهم و تخفيف كام و ظا حطى عري بفتح
كل سپگاه میان دوخت كه انرا اشد كويدان فعال از ملاط بفتح و ملوط
از بار بنز عري اشد در مباحث كسرت اما م كسره هر و تخفيف مهم
است هم بفتح رزه بفتح دشيمان كار بنز بان كه مان داسنى انبیه و ملاط و بنا
كشد و انرا وجه نيز كويد هم بفتح نشتر بنايان رزه بفتح ذاء و بنفطه و فتح
ذاء عري و عري بنز و انصفا ها فارسي است و ذاء براه فرشت و فتح ذاء و تا عري
است بفتح بنز بنايان حشر و از سنك بنز بنز بنز بنز بنز بنز بنز بنز بنز بنز
شعر بفتح و بنا بفتح باء اجد و شد فون و الف بمدده بنز عري و حشر بنايان
و فعلش از بار بنز بفتح سنك بنا بر شهرت نقیران و از حشر و قد شعر مقصود

مكف
هنو بانك حوا و خوار بانك بقير صهیل فانك فر و حشر بانك

شرح

مشترک صفتی بفتح نون و کسر هاء و باء حقی و قاف و بزوزن غراب نیز در علم
 است یعنی جار یعنی از آن خبر و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانکه جار
 مرکب از بانک فاد صیه و از جار و بلیت خود بضم خا شخ و تخفیف و او و و و
 غریب است یعنی بانک بفر یعنی او از کار و کوسفند و اهو و نیز و فعلش از باب ضرب
 مستعمل است بانک بفر مرکب از بانک فاد صیه و از بفر یعنی صهل بفتح صا
 سعفص و کرها و باء حقی و لام و بزوزن غراب نیز غریب است یعنی بانک فاد صیه
 او از است فعلش از باب ضرب علم مستعمل است بانکه فاد صیه نیز مرکب از فاد صیه
 غریب است صهر بفتح هاء و صا سعفص سکون زاء فرشت و زاء و بکر و فاء
 است یعنی بانک قضا یعنی او از مرغان که بقار صیه سنگ است شک و نیز که باقی
 فرا کو بید و فعلش از باب فعله مستعمل است و قضا بفتح قاف و تخفیف طاء حقی
 و الف مضموم عربی و جمع قضاة است و بانک قضا نیز مرکب از قار صیه و غریب است

ملکوف

بجانب بانک کلاغ طین بانک مکس صباح بانک ساک بانک کلاغ حقی

مشترک صفتی بفتح نون و کسر عین سعفص و باء حقی و باء الحجد و بزوزن فعل
 و غراب و ثغاب بفتح ناء فرشت و سکون نون و مغبان بفتح نون نیز غریب است
 یعنی او از کلاغ و امثال آن و فعلش از باب ضرب علم مستعمل است طین بفتح طاء
 حقی و کسر نون و باء حقی و نون و بکر غریب است یعنی او از مکس و طشت و فعلش
 از باب ضرب مستعمل است صباح بضم نون و تخفیف باء الحجد و حقا حقی و بزوزن
 فعل و امیر کتاب صباح بفتح ناء فرشت و سکون نون نیز غریب است یعنی
 او از ساک و اهو و بزوزن و فعلش از باب ضرب منع مستعمل است عوا بضم عین

سعفص و تخفیف او و الف بمدده و عی بفتح عین و شد باء و عوه بفتح نون
 و واو و تاء و عوه بفتح عین و کسر واو و شد باء حقی و ناء نیز غریب است
 او از کراک و فشرش از جهنم و ذن شعر و فعلش از باب ضرب مستعمل است حوا

هد بر بانک کیون صر بر بانک فلم
 صباح بانک مر بر عوه عد بانک و

مشترک هد بر بفتح هاء و کسر ال الحجد و باء حقی و زاء فرشت و بزوزن فعل
 هد بل نلام نیز غریب است یعنی او از کیون و فعلش از باب ضرب مستعمل است صر
 بفتح صا سعفص و کسر زاء فرشت و باء حقی و زاء و بکر غریب است یعنی بانک فلم
 یعنی او از برهم خوردن خا صر فعلش از باب ضرب مستعمل است و بانک فلم مرکب
 از فار صیه و غریب است صباح بضم صا ضطخ و تخفیف ثا الحجد و حقا حقی غریب است
 یعنی او از روبا و فعلش از باب منع مستعمل است و عوه بفتح هاء و واو و سکون
 عین سعفص و فتح عین و بکر و تاء و و عوا بفتح نون نیز غریب است یعنی باوی یعنی او
 شغال و کراک و ساک و فعلش از باب فعله مستعمل است و او بفتح هاء و تخفیف
 و الف مضموم منقلب از باء نیز غریب و تخفیف ابن اوی همزه و الف منقلب از همزه است
 این و الف منقلب از همزه و فتح همزه از جهنم ضرورت شعر است

القطعان الالهی فی بحر المنقار المتمر المحذوف

مشترک یعنی قطع چهارم در بحر منقار متمر محذوف و ان بحر است
 از تقطیع سه فعلون با نون و یک فعل سکون لام حاصل شود چنانکه در قطع
 گفتند است فطر زهد و علو و ادب معبر به بحر یعنی نظم نطق کسر فعلون
 فعلون فعلون فعلون نو این بحر که لکش نقار و شمر و وجهه شمه این بحر
 منقار متمر محذوف است که منقار بکسر بکر نیز بیک شونده است و نحو و ناء

القطعان الالهی فی بحر المنقار المتمر المحذوف

شرح انواع بفتح هاء وسكون عين سقضم عربی و جمع نوع بفتح اللغات
بضم لام و تخفیف عین ضضع و فاء عربی است و جمع لغت بضم لام و فتح عین و فاء
موضوعه از لو با تا است بمعنی اواری که تفسیر میکنند بان هر فوئی از غرضهای خود
یعنی قطعه ملحقه در بحر تخفیف مسدس چون محذوف در بیانیو عملهای لغزهای عرب
است و ان بحر ای است که هر مصرعش از تقطیع فاعلان مفاعیلن فاعلان فاعلان
چنانکه در فیه الفندی گفته نظر ای نواز جمله علو و اسناد
قابل هر کمال و اسناد فاعلان مفاعیلن فاعلان ازین این قطعه را بکبر
ارشاد و وجه شنبه این بحر کند شد در قطعه دوم و در این قطعه شنبه
و در لغتاده نوع از انواع **ملکون** لغت عربی مذکور است

نوعیها لغت من استی اول اصلا استی عماد
شرح عماد بکسر عین سقضم و تخفیف میم دال ایجد عربی و جمع عماده است
شای بکسر و ان مؤنث نیز من عمل است یعنی نوع اول از انواع لغت عرب
اصلا است و ان لغتی است که در اصل لغت عربی بود در فدیو موضوع بود باشد
یا ماخوذ از غیر لغت عرب باشد چون عماد که بمعنی بناهای بلند است **ملکون**

پس مولد چه ضضع و طاجن
باز سخن از وطنی ای استاد

شرح مولد بضم میم و فتح واو و شد لام و دال ایجد بصیغه اسم مفعول بنا
فعل است التولید اصل چیزی پیدا کردن ضضع بکسر ضاد ضضع و سکون
فاء و کسر و فتح دال ایجد و عین سقضم و نیز بر وزن جعفر و جندب در هم است و
طاجن بطا حطی و کسر هم و نون است سخنان بفتح فاء و فرشت و سکون سین سقضم
فتح خاء شخ و الف و نون است طین بفتح طاء حطی و سکون باء حطی و فتح هم

نون و تبدل مترج باء حطی را اوله و ضویض شرح بر فیم یافت شد تا پیش
از تخریف کنایه است یعنی نوع دو تراز انواع لغت عرب لغت مولد است یعنی پیدا
کرد شده و ان لغتی است که در اصل لغت عربی بود در فدیو موضوع نبود باشد
بلکه تازه در متاع عربی رسید فاما از لغت اصلا ماخوذ باشد چون ضضع
که بمعنی وزع است و طاجن و طین که هر دو بمعنی تابه است سخنان که بمعنی حکمت

ملکون
و از معرفت شناسی و ضضع و لوف
بیلو و فشر و بهر ج است بیاد

شرح معرفت بضم میم و فتح عین سقضم و شد لام و قر شش باء ایجد بصیغه
اسم مفعول باب فعیل است التفریب عربی کردن کلمه که عربی بنا شد ضضع بفتح
صاد سقضم و سکون نون و جیم است لوف بفتح ذال ایجد و فتح لام و قاف است
فشر بفتح فاء و سکون فاء و سین فرشت است بهر ج بفتح فاء ایجد و سکون کاف
و فتح واو فرشت و جیم یعنی نوع سیم از انواع لغت عرب معرفت بمعنی عربی کردن
شاه است و ان لغت عجمی الاصل است که عربی زبان باعتبار تفسیر و در حرکات
اعرابی و دخول الف و لام و امثال ان از نظرات استعمال و از جنس کلام خود
کرد باشد چون ضضع که معرفت بکنک فارسی است یعنی ساز و لوف که معرفت بکلمه
فارسی است بمعنی کتب صحاح و ملوک که معرفت بکلمه فارسی است بمعنی مینا و فشر
که معرفت بکلمه فارسی است بهر ج که معرفت بکلمه فارسی بمعنی ناسر است یعنی
سیم و زبده و ناز و انبیا یعنی از الفاظ معرفت این پنج لغت بیاد است **ملکون**

و از معرفت سخن و کسوف و فرغ
عادل و بعضی و اهرام است عادل

مشترک فرسخ بفتح هاء و فاء و سکون راء فرشت و خاء و تخذ و درجه بکسر
 راء فرشت و سکون جیم و لام و تاء و بقله الحقاء بفتح ناء و سکون قاف
 و لام و تاء و حذ و فتح حاء و حطی و سکون میم فاف و الف بمد و بقله اللبنة
 بفتح لام و کسر و شد یاء و حطی و نون و تاء و بقله المبارکة بضم میم و تحقیق ناء
 الجید و فتح راء فرشت و کاف و تاء نیز اول معرب برین فارس است بمعنی خرم
 و چها یابی عربی است بمعنی خرمه یا فرسخ و درجه بمعنی خرمه و سینه یابی بمعنی کاسه
 و اسقاط حرف عطف از بقله الحقاء و فخر حفا از حجت وزن شعر است خرمه بضم خ
 یا بقله فارس است فرسخ بفتح فاء و سکون راء فرشت و ذال الجید و بر وزن ضا
 و فرس و کف و عصل و عنق و رحمن و امیر و قول نیز و منفرد بضم میم و سکون
 نون و فتح فاء و کسر راء فرشت و ذال الجید همد و عربیست بمعنی چیز نهایی بفتح
 جمع اول افزا و بکسر جمع ثانی منفرد و هر دو صفت است اول بلغانه از فرسخ
 بفتح نون و منفرد و انفراد **اصول** بار افعال بمعنی نه شدن

معانی و کلمات و فرسخها

مشترک معما بفتح هاء و میم و سکون عین سغفص و تحقیق عین دبر و الف
 و نون فائده و رف بکسر ذال الجید و سکون و فتح فاء و هزه و فاء و بکسر تاء و نون
 و حر بفتح حاء و حطی و شد راء فرشت و حر و رضم و حراره بفتح نون هغه
 است بمعنی کرمه معما و رف بلغانه کرمای سخت را گویند و جمع در اول فاء
 بفتح و مد و فعلش از نواب علم و حسن مستعمل است و مع بلغانه مطلق کرمه را گویند
 جمعش حر و رضم و اخار و بفتح و فعلش از نواب علم و رضم بضم مستعمل است و نون
 بفتح ناء و سکون میم و کسر هاء و کسر راء فرشت و یاء حطی و ذال الجید و بفتح

ماء الجید و سکون راء فرشت و ذال الجید هر سه عربیست بمعنی سزا اول سزای
 سخت را گویند جمعش زهره و زلف و فعلش از نواب فعلال مستعمل است و ثانی
 ثالث مطلق سزای را گویند فعل ثانی از نواب رضم و حسن و فعل ثالث از نواب

اصول
 وزن کل و نون هند با کاسه
 امرج و طبیب عین بوی بویا

مشترک ورد بفتح و او و سکون راء فرشت و ذال الجید عربیست بمعنی کل سرخ
 لسانی جمعش ورد بضم و و و ل بکسر و او راد بفتح و فعلش از نواب حسن مستعمل است
 هند یاء بکسر هاء و سکون نون و فتح ذال الجید و تحقیق ناء الجید و الف مقصود
 و هند یاء بکسر ال و مضر کاهی عبد و هند یاء بکسر هاء و سکون نون و فتح ذال
 و یاء نیز عربی است بمعنی جنس کاسه بوسنا و بوی و احدش هند یاء بفتح نون
 کاسه بفتح کاف و سکون سین بے نقطه و کسر نون و یاء و دو نقطه در یابین
 تحقیق کاسه فارس است امرج بفتح هزه و کسر راء فرشت و جیم و طبیب بفتح ط
 حطی و کسر شد یاء حطی و یاء الجید و عین بفتح عین سغفص و کسر ناء الجید
 فاف هر سه عربی است بمعنی بویا یعنی چیز خوش بوی و هر سه صفت است اول از
 ارج بفتح عین و ارج و ارجچه بفتح از نواب علم و ثانی از نواب بفتح طاء و الف و
 و طبیب بکسر و طبیب بفتح ناء فرشت از نواب رضم و ثالث از عین بفتح و عیان
 عیانیه بفتح عین از نواب علم بمعنی خوش بوی شدن بویا بضم ناء بکسر و و و
 و یاء و دو نقطه در یابین **اصول**
 لغوی و حش چار یاء و سبع و دو و حیانه و شد و امرج
 کثیر نم بفتح نون و فتح عین سغفص و میم کاهی سکون عین نیز و حش بفتح

واد و سکون حاء حقی و شین قرشت و وحیش نیز هر سه عربی است بمعنی جلیس چار و یا
 اصله را گویند و اغلب و شتر و کوفند یا شتر نهها مستعمل و جمعش انعام بفتح
 و جمع جمعش فاعلم بفتح است و فم بفتح نون و کسر و فتح عین حرف مضارع یعنی
 آری نیز آمده و کذشت در اصل اول از فطحه چهارم و وحش مطلقا با و شنی
 گویند جمعش و وحش و وحشان بضم و واحدش وحشی بفتح و او و کسر شین قرشت
 و شد با و است سبغ بفتح سبغ معضض و ضم و فتح و سکون باء الجحد و عین معضض
 است بمعنی جلیس در نزد جمعی اصبع بفتح اول و ضم ثالث و سباع کثیر
 است در بفتح ذال بی نقطه و ذال بکر فاجامت حیانه بفتح حیم و شد باء الجحد و
 و فاء و جبان ببناء و صحرا بفتح صا سغفص سکون حاء حقی و ذاء قرشت و الف
 برده نیز هر سه عربی است بمعنی دشت یعنی بیابان جمع اول جبانان و صحرا و غیر
 منصرف مستعمل و جمعش صحار بفتحان صا و ثا و ذاء و الف ففصوه و صحار کثیر
 طایفه و تخفیف باء و صحرا و ان بفتح است و شد بفتح ذال الجحد و سکون شین قرشت
 و تاء قرشت و منببین سغفص نیز از لغات مشترکه میا عربی است در بدل
 الجحد و الف و ذاء قرشت و ذاء با تاء و نیز عربیست بمعنی خانه طاع صر و قایل
 و ان کا بی مذکر مستعمل و جمعش اراء و بفتح همزه اول و ضم همزه ثانی و اد و بضم او
 و ذاء همزه و الف و ضم ذال و د بار و د باره و د یازان و د بران بکسر و و ذان بضم
 ذال و سکون و او و اد و و بفتح است سبغ بفتح سبغ بی نقطه و تحقیر ذاء
 بی نقطه و الف مخفف **اصل** ساری و ظر سلیت

عجرا شد و کچرف بهرین
مثل و کفوا است و شد همتا
 شرح عجز بفتح عین سغفص و ضم حیم و ذای و بر وزن مثل نیز و ذوق

ذاء قرشت و سکون ذال الجحد و فاء و کفل بفتح کاف و فتح فاء و لام نیز هر چهار
 عربیست بمعنی سرین یعنی ششگاه انسان و کفل و صاعری حیوان عجز و و ذوق
 سر و وزن و عجزه سرین وزن قنار و او گویند و اول مؤنث نیز سبغ و جمعش
 اعجاز بفتح است و ثانی مؤنث سبغ و جمعش و ذال بفتح است و و ذوق و کفل
 مطلقا انسان و حیوان را گویند جمع اول و ذال بکسر و جمع ثالث افعال بفتح است
 سرین بضم سبغ بی نقطه و کسر ذاء بی نقطه و باء معروف و نون و سرین بضم
 و ضم ذاء و و ذوق معروف و نون نیز فاعلیه و شتر که در میان انسان و حیوان
 مخصوص بعضی شرح اول را انسان و ثانی را حیوان اخطای شباه است مثل کثیر
 سبغ و سکون تاء تخذ و لام و بر وزن فرس و امیر نیز و کفو بضم و فتح و کسر کاف و
 فاعده همزه و کفو بضم کاف و سکون فاء و او و کفی بر وزن هتک و کفا بکسر و هتک
 و کفی بفتح کاف و سکون باء و همزه و کفینش با باء و کفو بضم سبغ کاف و فاء و کفی
 سکون و او و همزه نیز و شبر بکسر شین قرشت و سکون باء الجحد و ها و بر وزن
 قرشت امیر نیز و کثیر بضم و شد باء الجحد و مذید و مذید نیز هر یازده عربی
 است بمعنی همشاه یعنی مانند جمع مثل مثال بفتح و جمع کفو کفوا بفتح و
 و جمع شبیه شباه بفتح و مشابهه بضمین و کسر باء و جمع ذال و اد بفتح و جمع ذال
 ذال بضم نون و فتح هر دو ذال و حد و جمع مذید و ذال بضم و کسر فاعلیه
 همتا بضم هاء و سکون میه تاء و و نقطه در باء و الف فارسی است **اصل**

فاسی النش و فاسی ارمیان پید و پای ترا و حوا
 شرح فاسی نون و الف و سبغ سغفص و ان بکسر همزه و سکون نون و سبغ
 سغفص و شبر بفتح باء الجحد و فتح شین قرشت و ذاء قرشت نیز صریح بمعنی شب
 معنی ارمیان فاسی و فاسی جمع النش و انش و انسان و شبر جلیس ارمیان است

انفکرم و عوفت واحلا من انسی بکله قول رشداخر و انسی بفتحین همزه و فون
 کسین و شد باء و جیح انسی و انسی افاسی بفتح اول و تحقیف و شد بد و نا
 بتحقیف باء و اناس طبره و القامت و و زانسان و بشر واحد جمع سا ای است و
 کاهی تانی نلتبیه و جمع او ره بد شود به ایشان بفتحین و ابشار بفتح اوم طبره و الف
 منقلبیه زهمزه و فتح دال بجد و هم و حوا بفتح حاء حطی و شد اول و الف عمدت
 لف و نشر مرتب است اول عربیست بمعنی بد اصیل اوم یعنی حضرت ادم علی
 و علیه السلام و تانی عربیست بمعنی ناد و اصیل اوم میان و حضرت ادم علیه السلام

اصل

خروج کاه و سعراوش منو بسند و در حلقه

شرح حرس بفتح حاء و فتح سین سعفص عربیست بمعنی کاه و بفتح
 سین سعفص سکون عین سعفص و فتح ناء فرشت رواء فرشت و صغر صفا
 سعفص نیز عربیست بمعنی او نشین یعنی گیاه معروف که بزرگ کاکبک او نه
 کونید و پیش بفتح همزه و الف و کسرا و و با و جمع هول و فتح شین با نقطه و سکون
 فون فارسی است حلقه بفتح حاء حطی و سکون لام و فاء و الف عمدت و و بر
 فرجه نیز عربیست بمعنی روح یعنی علف که در میان اب و و بد و از ان خصیصه یافتند
 و با سفرا بی بی و کوبند و حضرت از جمله وزن شعراست و واحد اول حلقه
 بفتح و واحد تانی حلقه بفتح و کسرا و فتح لام است و روح بضم دال بی نقطه و و

معرف و حاما بلفظ فارسی است

ملکوت
مور اس و من و شه و انر حاض حلبه شملید کاه هست

شرح اس طبره و الف و سین سعفص عربیست بمعنی درخت مور و واحد اس
 است مور بضم میم و زار و جمع هول و و ل و بی نقطه و دال بی نقطه فارسی است



